

تاریخ دو حزب

حمید تقوائی



تاریخ دو حزب

مردس بر تاریخ دو حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگر ایران

ص ۱- ۸۲

کمونیسم کارگر پس از منصور حکمت

ص ۸۴- ۹۶

این نوشته بر اساس مصاحبه تلویزیونی کانال جدید توسط محسن ابراهیم و محمود

احمد با حمید نقویس تدوین شده است.

محسن ابراهیمی: تاکنون روایت‌های متفاوت و متعددی از تشکیل دو حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ایران ارائه شده است. در این مصاحبه قصد ما این نیست که این روایتها را تجزیه و تحلیل کنیم، بلکه می‌خواهیم روایت دیگری از تشکیل حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ارائه دهیم و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تشکیل این دو حزب و نتایج و دستاوردهای تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران را بررسی کنیم. بعنوان اولین سؤال می‌خواهم نظر کلی شما را در مورد روایت‌های متنوع و متعددی که از تشکیل دو حزب داده شده جویا شوم.

حمید تقوایی: اجازه بدهید ابتدا تاکید کنم که مستقل از هر روایت و تحلیلی که ارائه شده در هر حال وظیفه تحلیل و بررسی روندی که به تشکیل حزب کمونیست کارگری منجر شد در برابر ما قرار داشت. یعنی روندی که از انقلاب ۵۷ تا امروز را در بر می‌گیرد. بر متن بررسی این دوره سی و پنجساله تاریخ حزب کمونیست ایران و تاریخ حزب کمونیست کارگری را میتوان به شیوه‌ای اصولی و واقع بینانه تحلیل و تبیین کرد. زمانی که هنوز منصور حکمت در قید حیات بود در مورد روند تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست که در دل انقلاب ۵۷ شکل گرفت و حزب کمونیست ایران را پایه‌گذاری کرد. ما این بررسی را در انجمن مارکس تحت عنوان "تاریخ شفاهی اتحاد مبارزان کمونیست" انجام دادیم. ولی در مورد حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری این کار هیچوقت انجام نشد. متأسفانه امروز منصور حکمت در میان ما نیست. بی شک بهترین شخص خود او بود که به بررسی این تاریخ بپردازد. در هر حال امروز این فرصت بدست آمده و امیدوارم بتوانیم بحث خوبی داشته باشیم.

در مورد روایت‌های دیگری که اشاره کردید من نمی‌خواهم وارد جزئیات شوم. تنها به این بسنده میکنم که

در آنچه تا کنون در مورد روند تشکیل دو حزب گفته شده خیلی از واقعیت‌ها نادیده گرفته شده، خیلی از واقعیتها تحریف شده و خیلی از نکات کاملاً دلبخواهی و غیر واقعی مطرح شده است. من به اینها نمیپردازم. فقط يك نکته را در مورد متد بررسی تاریخ لازمست تاکید کنم. در شیوه تاریخ نویسی ژورنالیستی و سطحی که امروز مرسوم است معمولاً تحولات و رویدادها را بر مبنای خصوصیات فردی اشخاص و یا آنچه دولتها و احزاب درباره خود و مواضعشان میگویند توضیح میدهند. بعنوان مثال دیکتاتوری استالینی در شوروی را به این شیوه توضیح میدهند که او انسان خودخواهی بود، جاه طلب بود، خشن بود. و یا قدرت گیری فاشیسم و نازیسم و جنگ جهانی دوم با خصوصیات شخصیتی هیتلر و یا حداکثر با رشد فرهنگ یهودی ستیزی در آلمان توضیح داده میشود. حتی علت وقوع جنگ جهانی اول با ترور فلان شاهزاده توضیح داده میشود. دوستانی که تا کنون به بررسی روند تشکیل حزب کمونیست و دلایل شکل گیری حزب کمونیست کارگری پرداخته اند نیز اساساً همین شیوه را به کار برده اند. این نکته را بعداً بیشتر توضیح میدهم.

شیوه کار ما، که بنظر من شیوه وفادار به واقعیت و حقیقت است اینست که ما تاریخ را بر مبنای جریانات اجتماعی و سیاسی، جنبش‌ها، سیاستهای مختلفی که طبقات اجتماعی انتخاب میکنند و اهدافی که جنبشهای اجتماعی دنبال میکنند توضیح میدهم. عملکرد احزاب و افراد تنها بر این مبنا و بر این بستر قابل تحلیل و بررسی است.

بعنوان نمونه تبیین مارکسیستی از جنگ جهانی اول تقسیم مجدد جهان بین قدرتهای امپریالیستی و رقابت آنان بر سر سلطه بر منابع و بازار کار و کالا در سراسر جهان است. در حالی که تاریخنگاری ژورنالیستی جنگ را با تجاوز دولتها به مرزهای یگدیگر و یا زورگویی و توسعه طلبی این یا آن رئیس دولت توضیح میدهد. در مورد جنگ جهانی دوم هم هیتلر و گسترش راسیسم در آلمان برجسته میشود و نه سیاستها و منافع طبقاتی ای که به جنگ میان بلوکهای رقیب منجر شده است. نمونه متاخرتر تهاجم نظامی دولت آمریکا و متحدین غربی اش به افغانستان و عراق است. ما علت این جنگها را تلاش طبقه حاکمه آمریکا برای تثبیت هژمونی خودش در دنیای پسا جنگ سرد میدانیم. تحلیلی که دولتها و کارشناسان و رسانه های رسمی از این جنگها بدست میدهند نظیر مخفی بودن بن لادن در افغانستان و یا سلاحهای کشتار جمعی صدام حسین، که بعد از جنگ بر همه معلوم شد چنین سلاحهایی وجود خارجی ندارد، تماماً تحلیلهائی سطحی، ژورنالیستی و نامربوط به واقعیت است. تبیین ما اینست که طبقه حاکمه آمریکا بعد از فروپاشی شوروی سیاست تثبیت هژمونی و تبدیل شدن به رهبر بلامنازع جهان يك قطبی را

دنبال میکند و بنابراین حمله به افغانستان و حمله به عراق به سلاحهای کشتار جمعی و یا مخفی بودن بن لادن در افغانستان وغیره ربطی ندارد. این تهاجمات ضرب شستی است که قرار است قدر قدرتی آمریکا را به جهانیان نشان بدهد. سیاست ناظر بر جنگ اینست و نه نظریات سطحی رسانه ها و نهادها و کارشناسان بورژوازی.

تاریخ حزب را هم باید با همین شیوه بررسی کرد. حزب کمونیست و حزب کمونیست کارگری پدیده های سیاسی هستند و شکل گیری و روند تحول آنها باید بر متن تحولات سیاسی و اجتماعی و کشاکش طبقات و بر زمینه مبارزاتی که در جامعه جاری است - گاه آشکار و عریان مثل انقلاب سال ۵۷ و گاه در اشکال پوشیده تر - بررسی شود و توضیح داده بشود. در روایاتی که تا کنون از تاریخ حزب کمونیست و حزب کمونیست کارگری ارائه شده نه تنها بحثی از روند جنبشها و کشمکشهای طبقاتی در میان نیست، بلکه اشخاص برجسته میشوند، آن هم به شکلی کاملا اختیاری و یکجانبه. در این نوع روایات در پیشرویها و دستاوردها همه، هر خط و جریانی که خود را کمونیست نامیده، شریک هستند. گویا حزب کمونیست ایران حاصل و جمع جبری تلاش همه کمونیستها از انقلاب مشروطه به بعد بوده است، همه میخواستند اند حزب درست کنند و لذا تشکیل حزب به هیچ شخص و یا جنبش و جریان نظری - سیاسی و نقد معینی مربوط نیست. حاصل کار همه است. اما نقاط ضعف و آنچه به نظر این دوستان امری منفی است مثل جدائی از حزب کمونیست و تشکیل حزب کمونیست کارگری، این دیگر تماما به شخص و آنهم خصوصیات شخصی افراد مربوط میشود.

در اینجا باید تاکید کنم که نقش شخص در تاریخ مهم است منتهی نه بخاطر خصوصیات فردی یا بد اخلاقی و خوش اخلاقی بلکه از این لحاظ که شخص تا چه اندازه میتواند نماینده، چهره، سخنگو، و فعال و رهبر سیاسی این یا آن جنبش معین و این یا آن روند تاریخی باشد. به این معنا اشخاص نقش مهمی بازی میکنند. افرادی مانند لنین یا مائو و یا دیکتاتورهای نظیر هیتلر نقش مهمی دارند به این خاطر که به یک ضرورت سیاسی - حال از دید طبقه کارگر و یا از دید طبقه سرمایه دار- جواب میدهند. افراد مهم و موثر در تاریخ نماد و بازتاب ضروریات سیاسی - اجتماعی معینی در کشاکش میان طبقات هستند. چنین افرادی در بزنگاه های تاریخ به جلو رانده میشوند و نقش ایفا میکنند. منصور حکمت در روند تشکیل دوحزب مورد بحث ما چنین نقش و جایگاهی داشت. تاریخ دو حزب که موضوع مورد بحث ما است نیز باید دقیقا به همین شیوه بررسی و توضیح داده بشود.

محسن ابراهیمی: سؤالی که من داشتم به همین موضوع ضروریات تشکیل حزب و نقش افراد بر

میگشت که شما به آن اشاره کردید. در مورد نقش و جایگاه منصور حکمت هم در طول این گفتگو بیشتر صحبت خواهیم کرد. ولی قبل از آن لازمست در مورد زمینه های اجتماعی و سیاسی تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ توضیح بدهید.

حمید تقوایی: در توضیح تاریخ حزب کمونیست باید از انقلاب سال ۵۷ شروع کنیم. بنظر من در نهایت حزب کمونیست ایران محصول انقلاب ۵۷ بود.

انقلاب ۵۷ اولین انقلابی بود که در جامعه ایران بعد از سلطه کامل سرمایه داری رخ داد. در سال ۱۳۴۲، نزدیک ۱۵ سال قبل از انقلاب ۵۷، اصلاحات ارضی شده بود و کاملاً از طبقه فئودال و اربابان و اشراف زمین دار خلع ید شده بود. در نتیجه صنعت، تولید شهری، و شهرنشینی پیشرفت کرده بود و خیل وسیعی از روستائیان خلع ید شده و از زمین کنده شده که چیزی جز نیروی کارشان برای فروش نداشتند به شهرها روی آورده بودند. به این ترتیب یک طبقه کارگر عظیم شهری بوجود آمده و پا به عرصه گذاشته بود که بطور عینی درد و مشکل اش رشد سرمایه داری بود و نه عدم رشد سرمایه داری و عقب ماندگیها و بقایای فئودالی.

یکی از جرقه هائی که انقلاب ۵۷ را شعله ور کرد اعتراضات همین بخش کارگران بود. انقلاب با اعتراضات خارج از محدوده نشینان شروع شد و اینان کسانی نبودند جز روستائیان کنده شده از روستا و زمین که در جستجوی کار به شهرها سرازیر شده بودند. کارگرانی که به شهر رانده شده بودند بدون اینکه از خدمات شهری بهره مند شده باشند. آب، برق، و حتی سرپناه مناسبی نداشتند و ناگزیر بودند در شرایط معیشتی حتی بدتر از زندگی روستائیشان به سخت ترین کارها تن بدهند.

اینها کلید انقلاب را زدند. نقطه اوج انقلاب هم اعتصاب کارگران صنعت نفت بود که بخش قدیمی تر و با سابقه طبقه کارگر ایران محسوب میشد و مبارزات نسبتاً طولانی را در کارنامه خود داشت. موتور انقلاب کارگران بودند و نقد و اعتراضشان هم به نفس سلطه سرمایه داری بود و نه کمبودها و عقب ماندگی های سرمایه داری که اساس نقد جریانات اصلی چپ آن دوره بود.

به این معنا انقلاب ۵۷ یک نقد اجتماعی را مطرح کرد، که چپ ماقبل انقلاب ۵۷، کمونیستهای آن دوره، در آن شریک نبودند. البته اینطور نبود که با اصلاحات ارضی و انقلاب ۵۷ چپ به میدان آمد. چپ در ایران سابقه اش بر میگردد به بعد از انقلاب اکتبر حتی به بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و از انقلاب مشروطه در ایران نیروها و سازمانهای چپ شکل گرفتند. بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اکتبر کمونیسم و مارکسیسم

به يك معنا در جهان مد شد. اغلب جنبشهای اعتراضی خودشان را کمونیست و لنینیست میدانستند، در همه کشورها بخصوص در کشورهای جهان سوم بلشویسم محبوب بود و حتی کسی مثل ملك الشعراى بهار هم در وصف لنین شعر میگفت. اغلب نیروهای سیاسی استقلال طلب اعتراضشان به استعمار و سلطه کشورهای امپریالیستی را تحت نام کمونیسم و مارکسیسم مطرح می کردند. جنبش چپی که قبل از انقلاب ۵۷ در ایران وجود داشت محصول این شرایط بود.

محسن ابراهیمی: با این تصویری که شما ارائه دادید حزب کمونیست ایران نمیتوانست در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تشکیل شود، البته يك حزب کمونیست در ایران در آن مقطع درست شده بود. بعد از آن حزب توده و چریک فدائی و گروههای متفاوت دیگر شکل گرفتند که همه آنها هم خود را کمونیست مینامند. تفاوت بنیادی این چپ، این کمونیستها با حزب کمونیست ایران بعد از انقلاب ۵۷ را چگونه می بینید؟

حمید تقوایی: اگر بخواهم بطور فشرده این نیروهای چپ را که در بین خود نیز تفاوتهای زیادی داشتند، معرفی کنم وجه مشخصه شان اعتراض به استعمار و وابستگی و انتقاد به عقب ماندگیهای سرمایه داری در ایران بود. این فصل مشترك همه نیروهای چپ ماقبل حزب کمونیست بود. از حزب توده گرفته تا فدائی تا مشی مائوئیستی و دیگر نیروهای باصلاح آن دوره "سیاسی تشکیلاتی کار" و همه سازمانها و نیروهایی که بعدا به "خط سه" معروف شدند، این جهت گیری عمومی را داشتند. اینها متعلق به جنبشی بودند که میخواست ایران فتودالی یا نیمه فتودالی را به يك کشور مدرن صنعتی سرمایه داری امروزی تبدیل کند و به همین خاطر علیه وابستگی بود چیزی که به آن میگفتند بورژوازی کمپرادور و یا سرمایه داری وابسته. نقدشان این بود که چرا صنایع مادر در ایران پا نگرفته است، چرا صنایع سنگین ایجاد نشده است، انتقادشان به این بود که صنایع مونتاژ است، کالاهایش بنجل است، و غیره. مثلاً اتومبیل سازها نظیر کارخانه پیکان را قبول نداشتند چون وابسته بود، چون قطعات را از خارج می آورد و مونتاژ میکرد، چون محصولش کیفیت نازلی داشت و غیره. از نظر سیاسی انتقادشان به شاه اساساً این بود که سگ زنجیری آمریکا است، چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد و به مدد کودتای آمریکا سلطنتش را حفظ کرده بود. علت دیکتاتوری را هم همین وابستگی به آمریکا میدانستند. از نقطه نظر این چپ، بخشی از بورژوازی ایران که وابسته نبود، ملی و مترقی محسوب میشد.

وقتی میخواستند يك قالب طبقاتی و مارکسیستی به این نظرات بدهند شروع میکردند به جدول بندی طبقات. بورژوازی غیر کمپرادور که از نظر اینها مترقی بود، خرده بورژوازی شهری لاقط افشار متوسط و پایینش، دهقانان، و کارگران اینها همه نیروهای انقلاب بودند. جدولی درست میشد از طبقات انقلابی که

به آن می‌گفتند خلق و این خلق از بخشی از بورژوازی تا طبقه کارگر را شامل میشد و تنها قسمتی که بیرون می‌افتاد بخشی از سرمایه دارها بودند که مستقیماً وابسته بودند یا شریک سرمایه های غربی بودند. از نظر اینان حکومت شاه این بخش کمپرادور را نمایندگی میکرد و نه همه بورژوازی را.

محسن ابراهیمی: اینجا می‌خواهم بحث را به مقطع انقلاب ۵۷ ببرم چون حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ تشکیل شد یعنی ۵ سال بعد از انقلاب ۵۷. در مقطع انقلاب ۵۷ ما با گروهی مواجه هستیم به نام سهند و بعداً اتحاد مبارزان کمونیست که شما خودتان از بنیان گزارانش هستید. گفتید انقلاب ۵۷ نقد اجتماعی چپ سنتی بود و این نقد عملی بود که شرایط اجتماعی تشکیل حزب کمونیست ایران را فراهم آورد. میدانیم گروه اتحاد مبارزان کمونیست آن چپ را نقد کرده بود. من می‌خواهم در این رابطه نقش سهند و اتحاد مبارزان کمونیست را در نقد آن چپ و منابع اصلی و تم های اصلی که با آن رفت سراغ این چپ را توضیح بدهید.

حمید تقوایی: لازم است قبل از آنکه به "سهند" و اتحاد مبارزان پردازیم در مورد زمینه های اجتماعی-سیاسی آن دوره بیشتر توضیح بدهم.

جریانات اصلی چپ در آن دوره در واقع جنبشی را نمایندگی میکردند که در بهترین حالت خواهان تغییرات و رفرمهایی در نظام موجود بود. این نیروها خواهان کنار زدن کامل عقب ماندگیهای فئودالی و کمبودهای بقول خودشان سرمایه داری وابسته، سرمایه داری کمپرادور بودند. این يك جنبش اجتماعی وسیعی بود که چپ سنتی يك گوشه اش بود. مجاهدین، بقایای جبهه ملی و نهضت آزادی نیز به همین جنبش متعلق بودند. نیروهای اسلامی هم فعال بودند که از يك موضع فئودالی و تماماً ارتجاعی با آمریکا مخالف بودند. خمینی منتهی علیه راست این نیروها قرار میگرفت. بعنوان مثال او و طرفدارنش به دادن حق رای به زنان اعتراض داشتند و بخاطر مخالفت با دستاوردهای تمدن بشری ضد غرب بودند.

تا آنجا که به جنبش رفرمیستی - ضد فئودالی مربوط میشود در دوره قبل از اصلاحات ارضی این جنبش معنی و موضوعیت داشت. چون جامعه واقعا از عقب ماندگیهای رنج میبرد که اساساً از سلطه اربابان و فئودالها ناشی میشد. خود شاه یکی از فئودالهای بزرگ بود. رضا خان املاک و اراضی وسیعی غصب کرده بود و پسرش هم اینها را به ارث برده بود. دربار يك فئودال عمده در جامعه بود و قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست داشت.

از نظر اجتماعی بخش اعظم جامعه در روستاها زندگی میکردند، عدم بهداشت و بیماریهای مثل تراخم و

مالاریا و غیره بیداد میکرد، حداقل آموزشی وجود نداشت، توده عظیمی از مردم از برق و آب و حداقل خدمات شهری محروم بود و غیره. بخش اعظم جامعه ایران اینطور زندگی میکرد. در چنین شرایطی نیروهای رفرمیستی و ضد فئودالی که خواهان تغییر این وضعیت بودند مترقی محسوب میشدند. جنبش رفرمیستی ضد فئودالی از نظر اجتماعی معنی داشت و یک جنبش مترقی و رو بجلو محسوب میشد.

یک بخش از این جنبش خود را چپ می نامید همانطور که که گفتم بدلیل اینکه پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی چپ و کلا کمونیسم را تبدیل کرده بود به یک گفتمان و یک دکترین و به یک سیاست محبوب و پر نفوذ در میان توده مردم دنیا. نیروهایی که قبل از انقلاب اکتبر تحت نام دموکراسی، تحت نام لیبرالیسم، تحت نام مبارزه با فئودالیسم و استعمار و غیره فعالیت میکردند بعد از انقلاب اکتبر و با پیروزی انقلاب در روسیه تحت نام چپ و کمونیسم بمیدان آمدند.

نمونه مشخص و موفق این نوع روی آوری به چپ، انقلاب چین است. مائوئیسم چیزی نیست جز مبارزه با فئودالیسم در چین و مبارزه با نیروهای استعمارگر در این کشور. مائوئیسم جامعه چین را نیمه مستعمره نیمه فئودال میدانست و وظیفه و هدف خود را مبارزه با فئودالیسم و استعمار تعریف میکرد.

چنین جنبشی قبل از انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویسم خود را حرکتی استقلال طلبانه، دموکراتیک و مبارز راه دموکراسی می نامید ولی مائوئیسم خود را کمونیسم معرفی میکند و در دنیا بعنوان شاخه ای از مارکسیسم شناخته میشود.

در ایران هم شاهد وضعیت مشابهی هستیم. نیروی چپی نظیر حزب توده یک حزب پرو شوروی و مدعی کمونیسم بود، اما بطور واقعی به یک جنبش رفرمیستی استقلال طلبانه (از انگلیس و آمریکا) تعلق داشت. حزب توده یک حزب رفرمیستی بود با خواست بیرون راندن آمریکا، ملی شدن، یک نوع سرمایه داری دولتی، رشد صنعت و غیره. برای حزب توده و نیروهای نظیر او سوسیالیسم صرفا یک آرمان دور دست است که ظاهرا باید بعد از طی مراحل متعددی به آن رسید، ولی مواضع و سیاست و عملکرد واقعی آنها از چارچوب اصلاحاتی در سیستم موجود فراتر نمیرود.

این نیروها تا قبل از اصلاحات ارضی رفرمیستهای لیبرالی هستند که در چارچوب جوامع فئودالی و ماقبل سرمایه داری تغییرات و اصلاحاتی در جهت رفع عقبماندگی های فئودالی را مطرح میکنند ولی بعد از اصلاحات ارضی حتی دیگر این جایگاه را هم ندارند. چون در اثر اصلاحات ارضی بخش زیادی از روستائیان به شهر ها رانده میشوند، شهر نشینی رشد میکند و آخرین بقایای فئودالیسم از بین میرود.

بنابراین از نظر اجتماعی و اقتصاد سیاسی دیگر نقد و اعتراض به عقب ماندگیهای ماقبل سرمایه داری موضوعیت خود را از دست میدهد. با سلطه سرمایه فقر و بیحقوقی و دیکتاتوری ای که منشا آن دیگر سلطه سرمایه در جامعه است و نه مصائب ناشی از اقتصاد ارباب رعیتی و عدم رشد سرمایه، بر جامعه مسلط میشود و گسترش پیدا میکند. در چنین شرایطی چشم انداز و افق رفهرمهای بورژوا لیبرالی به آخر خط میرسد و از نظر سیاسی به جامعه و زندگی کارگران و توده مردم بی ربط میشود.

فاصله اصلاحات ارضی تا انقلاب ۵۷ دوره ای است که چپ رفرمیست و معترض به عقب ماندگیهای فتودالی باید با خودش تعیین تکلیف کند. بخشی از این چپ به بن بست میرسد و بخشی مشی چریکی را انتخاب میکند. بخشی طرفدار شوروی و بخشی مائوئیست است که ایران را همچنان، به پیروی از الگوی چین، نیمه فتودالی - نیمه مستعمره میدانند. این چپ علیه وابستگی اقتصادی (بورژوازی کمپرادور) است و هدفش صنعتی شدن ایران و رشد صنایع سنگین و اقتصاد ملی و مستقل است و از نظر سیاسی علت دیکتاتوری را وابستگی میدانند و به حکومت شاه بعنوان "سگ زنجیری آمریکا" معترض است.

انقلاب ۵۷ نقد اجتماعی این چپ بود. برای کارگر صنعت نفت، برای کارگر ذوب آهن "صنایع مادر نداریم" پوچ است. برای کارگران خارج از محدوده نشین صنایع سنگین نداریم معنی ندارد. برای او این مهم است که چرا من کارگر از روستا کنده شده از حداقل خدمات شهری، از آب و برق و مدرسه و بیمارستان و حتی یک سرپناه محروم هستم. بنابراین جدال میروید بر سر مقابله کار و سرمایه. دیگر مقابله با بقایای فتودالیسم و اعتراض به عقب ماندگیهای سرمایه در میان توده مردم جایگاهی ندارد.

بطور ابژکتیو انقلاب ۵۷ این نوع نقد و اعتراض عقب مانده را نمی پذیرفت. زبان و چهره اش این نبود. انقلاب ۵۷ در مضمون و بطور عینی ضد کاپیتالیستی بود اما چپ سنتی این مضمون را نمایندگی نمیکرد. برای روشن شدن بحث مثالی میزنم. در روند انقلاب آزادیهای دو فاکتو بوجود آمده بود. بقدرت انقلاب شرایطی ایجاد شده بود که انتشار کتاب هیچ محدودیتی نداشت. این دوره اصطلاحاً دوره "کتابهای جلد سفید" نامیده میشود، چون کتب مارکسیستی غالباً با جلد سفید در کتابفروشی ها بفروش میرسید.

کتاب سرخ مائو تیراژ چندانی نداشت اما کتابهای لنین بیشترین تیراژ را داشت. بدلیل اینکه مائوئیسم جواب نمی داد. محاصره شهرها از طریق دهات و جنگ طولانی و غیره جواب مسائلی نبود که انقلاب حول آن شکل گرفته بود. انقلاب ۵۷ ایران بیشتر شبیه انقلاب اکتبر بود تا جنگ طولانی در ویتنام و چین، محاصره نظامی شهرها از طریق دهات، یا جنگ چریکی و کاستروئیسم. انقلاب ایران نه ادامه مبارزه

چریکی بود، نه ادامه مبارزات ارتش آزادیبخش خلق، و نه ادامه محاصره شهرها از طریق دهات. انقلاب از شهرها شروع شد، کارگران اعتصاب کردند، توده های کارگر و محرومین و خارج از محدوده نشینان در شهرها به حرکت در آمدند، شوراها شکل گرفتند، کارگران اعتصاب کردند، و نهایتا با قیام شهری رژیم شاه را بزیر کشیدند. روندی مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه. بر متن این شرایط عینی و واقعی خواه ناخواه چپ آن دوره متوجه شد که کاسترو و مائو و انورخوجه و کمونیسم اردوگاهی بدر این تجربه نمیخورند، باید بروند به سراغ لنینیسم و تجربه انقلاب اکتبر. میخواهم بگویم حتی در سطح روی آوری به ادبیات مارکسیستی انعکاس شرایط سرمایه داری را در میان روشنفکران چپ و سازمانهای چپ مشاهده میکنید. سازمانهای که شکل گیری انقلاب ۵۷ تئوریهایشان مبتنی بر نیمه مستعمره نیمه فئودال و نقد کمپرادوریسم و غیره و غیره را بی اعتبار میکنند و به همین دلیل بخشی زیادی از آنها دچار سردرگمی و بحران میشوند. مثلا سازمان پیکار قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ بر سر همین تناقضات نتوانست دوام بیاورد و تجزیه شد و خیلی از سازمانهای دیگر. این شرایط قبل از آنکه سهند و اتحاد مبارزن نظراتش را مطرح کند، کسی را به میدان فرامیخواند، نیروئی را به میدان فرامیخواند که تئوریسین، صاحب نظر و سیاست پرداز این دور جدید مبارزه طبقه کارگر در ایران باشد و نه میراث دار دوره ما قبل آن.

محسن ابراهیمی: توضیحات خوبی دادید. در چنین شرایطی سهند و در ادامه آن اتحاد مبارزان کمونیست شکل گرفت. اساس نقد این گروه و هدف و محور اصلی کارش چه بود؟ در این موارد مقداری توضیح بدهید. خویست از سهند شروع کنید که نسل جوان از زبان خودتان با این تاریخ آشنا بشود.

حمید تقوایی: میخواهم اینرا مد نظر داشته باشیم و امیدوارم مخاطبین این بحث هم به این توجه کنند که ما داریم از انعکاس یک شرایط عینی واقعی در جامعه ایران صحبت میکنیم که اساسش هست سرمایه داری شدن جامعه. در نتیجه هر نوع نقدی به کمبودهای سرمایه داری دیگر معنی نمیدهد و یک بینش و تئوری و نظریه ای ضرری میشود که نقد جامعه موجود باشد از دیدگاه کارگر خارج محدوده و کارگر صنعتی. بر این مبنا یک چپی باید بمیدان میامد و تئوریهای تازه ای میاورد که جواب مسائل واقعی آن دوره باشد.

اولین سوال این بود که مبنای سیاسی - اقتصادی دیکتاتوری در ایران چیست؟ فئودالیسم است، استبداد نوع قرون وسطی است؟ سلطه آمریکاست؟ بورژوازی کمپرادور است؟ و یا...؟ اولین جزوه که سهند منتشر کرد طرح تزه های فشرده ای بود در مورد انقلاب ایران و نقش پرولتاریا. جزوه ای که به خطوط عمده معروف شد. این جزوه میگوید دیکتاتوری در ایران ضرورت حاکمیت سرمایه داری است و ربطی به کمپرادور و غیر

کمپرادور ندارد. کل سیستم سرمایه داری در ایران وابسته به سرمایه های امپریالیستی است و این واقعیت است شمار شدید طبقه کارگر را ایجاب میکند. عبارت دیگر وابستگی يك مفهوم اقتصادی است که بطور ارگانیک به کارکرد سرمایه در ایران مربوط میشود و نه به این یا آن بخش سرمایه داران. بر این مبنا ما این نظریه را مطرح کردیم که دیکتاتوری عریان در ایران ضرورت تامین منافع کل طبقه سرمایه دار است و گفتیم تامین کار ارزان و فوق سود مبنای دیکتاتوری است.

بنابراین اینکه شاه سگ زنجیری است، یا اینکه دیکتاتوری شمره کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد است و یا اینکه با استقلال، ایران آزاد می شود و نظراتی از این قبیل ربطی به واقعیات سیاسی و اقتصادی جامعه ندارد. ما بحث را بردیم سر این که دیکتاتوری ضرورت حاکمیت کل طبقه سرمایه دار است. گفتیم این پوچ است که ایران میتواند مثل فرانسه بشود، سرمایه داری بماند و بعد دمکراسی مثل فرانسه بوجود بیآورد، چنین اتفاقی نمیتواند بیافتد، اگر سرمایه داری در این مملکت هست همین است که هست.

این نظریه صرفاً يك حکم تئوریک نیست، يك واقعیت و تجربه تاریخی است. از انقلاب مشروطیت تا همین امروز دیکتاتوری بعد از دیکتاتوری در ایران روی کار آمده است. ملیون آمده اند، اسلاميون آمده اند، رضا خان و محمد رضا شاه آمده اند و امروز هم استبداد اسلامی بر جامعه حکم است. جامعه ایران از نظر آزادیهای سیاسی حتی از ترکیه عقب ترست، چون میخواهند تسمه از گرده طبقه کارگر بکشند. ما در جزوه خطوط عمده دیکتاتوری را به سلطه سرمایه وصل کردیم و این بحث جدید بود. سهند در مقطع انقلاب ۵۷ با این تز شروع کرد.

محسن ابراهیمی: سهند چطور شکل گرفت؟

حمید تقوایی: سهند در ادامه فعالیت جمعی شکل گرفت که که در سال ۱۳۵۵ بعنوان يك محفل مطالعاتی در لندن تشکیل شد. این محفل شامل دوستانی بود که بعضاً از ایران یکدیگر را میشناختیم و یا در لندن با یکدیگر آشنا شده بودیم از جمله منصور حکمت، ایرج آذرین، جمشید هادیان، میترا دانشی و من. دوست دیگری هم جزء این جمع بود که چون از همان ابتدا از ما جدا شد و مسیر دیگری در پیش گرفت لزومی ندارد اسمش را ذکر کنم.

ما همه خود را مارکسیست میدانستیم و به مسائل مارکسیستی علاقه مند بودیم. هنوز خبری از انقلاب در ایران نبود. متون و موضوعات مورد مطالعه ما عبارت بود از کتاب کاپیتال، نقد مائویسم، ماتریالیسم دیالکتیک، نوشته های کلاسیک مارکسیستی مثل آنتی دورینگ، مبارزه طبقاتی در فرانسه و

غیره و غیره. این يك جمع مطالعاتی بود که مسائل و موضوعات پایه ای و مهمی را پوشش میداد.

با اولین جرقه های انقلاب در سال ۵۶ برای جمع ما سئوالهای مشخصی مطرح شد. مثل این سئوال که ضرورت و مضمون دیکتاتوری در ایران چیست؟ وظیفه انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چه میتواند بکند و چه نمیتواند بکند؟ و غیره.

بخاطر دارم يك بحث ما حول این موضوع بود که طبقه کارگر چگونه میتواند از این انقلاب قویتر، منسجمتر، متحدتر بیرون بیاید. چون ما تردیدی نداشتیم که این انقلاب نمیتواند مستقیماً به سوسیالیسم منجر بشود، نمیتواند به آزادی کامل طبقه کارگر منجر بشود، چون شرایط ذهنی این امر (از جمله حزب طبقه کارگر) آماده نبود. مساله ما این بود که طبقه کارگر در دل این تحول چقدر و چگونه میتواند قویتر، متشکلتر و متحدتر بشود. حزب و ضرورت تشکیل حزب اینجا قرار می گرفت. آیا میتوان شرایط تشکیل حزب را در دل انقلاب فراهم کرد؟

اینها مضمون بحثهایی بود که ما بعنوان معضلات و سئوالات کلیدی انقلابی که در ایران شکل می گرفت به آنها پرداختیم. نتیجه این بحث همان جزوه انقلاب ایران و نقش پرولتاریا - خطوط عمده - بود.

ما شکل اولیه این جزوه را در لندن برای توضیح مواضعمان برای يك گروه دیگری به اسم آذرخش نوشتیم. آنها از طرفداران نظرات تقی شهرام بودند که در مورد بورژوازی ملی و ضرورت دیکتاتوری در ایران نظرات مشابهی با ما داشت. ما تزهایمان را نوشتیم که خودمان را معرفی کنیم. در آن زمان هواداران سازمانهای چپ ایرانی، از جمله آذرخش، عضو کنفدراسیون دانشجویان بودند، اما ما نه در کنفدراسیون و نه نیروهای چپ عضو کنفدراسیون سابقه ای نداشتیم. البته من در ایران فعالیت سیاسی می کردم ولی عضو یا هوادار هیچ سازمانی نبودم. منصور حکمت هم سابقه فعالیت سیاسی در ایران نداشت. محفل مطالعاتی ما از همان ابتدا منتقد نظرات چریکی، مائوئیستی، توده ایستی و شاخه های فکری دیگر چپ آن زمان بود. به این اعتبار تشکیل گروه سهند و اتحاد مبارزان ربطی به سنت چپ آن زمان نداشت و در امتداد آن نبود.

بخاطر دارم در اوایل انقلاب که در خارج هم همه فعال شده بودند، ما هم در بعضی از جلسات هواداران گروههای مختلف در کنفدراسیون شرکت می کردیم و بحثهایمان را مطرح می کردیم. همه گیج شده بودند، و از یکدیگر می پرسیدند که اینها طرفدار کدام سازمان هستند. نظرات ما در دسته بندیهای نظری- سیاسی چپ آن دوره قرار نمی گرفت و برایشان بدیع و عجیب بود.

ما در پائیز سال ۵۷ به ایران برگشتیم. در لندن قراری گذاشتیم که بعد از ورود به ایران شرایط را بررسی کنیم و هر يك از اعضای محفل مایل بود دوباره دور هم جمع میشویم و فعالیت سیاسی را شروع میکنیم. منصور حکمت و من سهند را تشکیل دادیم و اولین کارمان چاپ و پخش جزوه خطوط عمده بود. این را هم بگویم که سهند بعنوان هسته هوادار آرمان طبقه کارگر شروع به فعالیت کرد. آرمان یکی از گروههای منشعب از سازمان مجاهدین و طرفدار نظرات تقی شهرام بود و مواضعش در نقد بورژوازی لیبرال به ما نزدیک بود ولی بزودی متوجه شدیم که حرفهای ما خیلی جلوتر از سازمان آرمان است و به همین دلیل سهند به سرعت تبدیل شد به گروه اتحاد مبارزان کمونیست.

محسن ابراهیمی: سؤال من اینجا اینست کدام نقطه نظرات سهند یا اتحاد مبارزان کمونیست مبین تفاوت با گروههای دیگر بود؟ شما فقط اشاره کردید و مثال زدید به این که منشا دیکتاتوری در ایران چیست و جواب شما از گروههای دیگر متفاوت بود. آنموقع جزوه ای منتشر شد به اسم اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و اگر بتوانم از این اصطلاح استفاده کنم این يك زلزله تشویک بود در داخل چپ ایران. شما اگر ممکن است يك مقدار بیشتر در مورد این تفاوتها و مشخصا در مورد این جزوه که واکنشها چه بود و خود این جزوه چه میگفت توضیح دهید.

حمید تقوایی: این جزوه دو جنبه داشت. یکی جنبه اقتصادی که توضیح میداد که سرمایه و سرمایه داری چیست، چون نیروهای چپ سنتی شناخت درستی از سرمایه داری نداشتند و همانطور که گفتم نقدشان اساسا به عقب ماندگیهای سرمایه داری بود. نظیر نقد خارجی و وابسته بودن سرمایه، اعتراض به بورژوازی کمپرادور و صنایع مونتاژ و غیره. از این نقطه نظر يك جنبه مهم اسطوره بورژوازی ملی و مترقی نقد عمیق و مارکسیستی سرمایه داری بود. منصور حکمت در این نوشته نشان میدهد که سرمایه داری يك سیستم اقتصادی و يك رابطه اجتماعی بین طبقه کارگر و سرمایه دار است و سرمایه دار و حکومت طبقه سرمایه دار فقط انعکاس ضروریات کارکرد و سود و سود آوری و انباشت سرمایه است.

جنبه دوم نتیجه گیری سیاسی از این نظریه بود. جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" توضیح میداد که چرا دیکتاتوری ضرورتش از سودآوری سرمایه نشات میگیرد و نه از ملیت صاحب سرمایه و یا اینکه "وابسته" است یا "مستقل" است و غیره. بحث ما این بود که سیستم سرمایه داری در ایران چون از نظر سطح تکنولوژی، از نظر ترکیب ارگانیک سرمایه، از نظر رشد نیروهای مولده و وسایل تولید و غیره خیلی از غرب عقب تر است، برای این که بتواند در بازار جهانی رقابت کند و برای آنکه سرمایه گذاری در ایران به نفع صاحب سرمایه باشد - یعنی برای سرمایه های امپریالیستی حوزه تولید فوق سود باشد - ناگزیر است

تسمه از کرده طبقه کارگر بکشد و لذا به دیکتاتوری عریان احتیاج دارد.

به این ترتیب توضیح سرمایه بعنوان يك رابطه اجتماعی بین دو طبقه اصلی جامعه پایه و اساس نقد ما به دیدگاهی بود که بخشی از طبقه سرمایه دار را ملی و مترقی میدانست. اینها دو مولفه اصلی بحث اسطوره بورژوازی ملی و مترقی است که همانطور که اشاره کردید برای چپ ضد آمریکائی استقلال طلب و ضد کمپرادور يك زلزله تئوریک محسوب میشود.

این جزوه نشان میداد مستقل از اینکه گروههایی مثل نهضت آزادی، لیبرالها، و جبهه ملی زمان شاه که ادعای دمکراسی داشتند در مورد خودشان چه میگویند و چه فکر میکنند، اگر بقدرت برسند نمیتوانند دیکتاتور نباشند. از نظر متدولوژی این جزوه نمونه گویائی از کاربرد این شیوه مارکسیستی بود که نقطه عزیمت تحلیل ما باید مناسبات و روندهای اقتصادی باشد و نه اشخاص و احزاب. مهم این نیست که احزاب و نیروهای سیاسی در مورد خودشان چه فکر میکنند و یا چه ادعائی دارند، احزاب را هم مثل اشخاص نباید بر اساس آنچه در مورد خودشان میگویند سنجید بلکه باید دید بطور واقعی چه چیزی را نمایندگی میکنند. ممکن است این نیروها با شاه مخالف باشند ولی دیکتاتوری شاه به نفع همه آنهاست، در واقع به نفع کل طبقه سرمایه دار است. هر يك از این نیروهای ملی و لیبرال مخالف شاه هم که بقدرت برسند اگر از شاه بدتر نشوند، دست کمی از او نخواهند داشت. همان دیکتاتوری را پیاده میکنند و بنابراین بورژوازی ملی و مترقی وجود خارجی ندارد و اسطوره است. سرمایه اگر در این جامعه میخواهد سود ببرد به يك دیکتاتوری شبیه گورستان آریامهری حالا با عمامه یا تاج یا هر شکل دیگری احتیاج دارد. این اساس بحث اسطوره بورژوازی ملی و مترقی بود.

این بحث يك زلزله تئوریک - سیاسی بود چون نمیتوانستند بخوانند و قبول نکنند. خیلی ها بعد از این جزوه رفتند سراغ کتاب کاپیتال ببینند واقعا سرمایه داری چیست. چون چپ ایران سنتا زیاد به کتاب کاپیتال ارادتی نداشت، سنتا از کتاب سرخ مائو و جزوه های مشی چریکی و یا نوشته های لنین و غیره فراتر نمی رفت. سند هویتی مشی چریکی جزوه " مبارزه مسلحانه هم هم استراتژی هم تاکتیک " بود. برای مائویستها هم مبنا کتاب سرخ بود. کسی به سراغ کتاب کاپیتال مارکس و نقد عمیق مارکسیستی به نظام سرمایه داری نرفته بود. به همین دلیل این جزوه باعث شد عده زیادی متوجه شوند که سرمایه و سرمایه داری را نمی شناسند. کمونیستهایی که نمیدانند دشمن اصلا کیست و اهداف و منافعش کدامست.

بدنه سازمانها این نظرات را که به مارکسیسم انقلابی معروف شد جذب کردند و به آن روی آوردند. بدنبال

جزوه اسطوره نوشته های مهم دیگری در آن دوره از سوی اتحاد مبارزان منتشر شد که همه آنها را منصور حکمت نوشته بود. خطوط عمده را منصور حکمت و من به کمک هم نوشتیم ولی بقیه جزوات و مقالات با یکی دو استثنا همگی اثر منصور حکمت است. این نوشته ها اساسا نظرات چپ سنتی را که توضیح دادم بعنوان نظرات پوپولیستی و یا سوسیالیسم خلقی به نقد میکشید.

یک نوشته سیاسی مهم منصور حکمت در آن دوره "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" است که مبانی سیاسی کشمکش میان جناح بنی صدر و جناح اصولگرای آئینموقع که حزب جمهوری اسلامی در آن زمان نمایندگی میکرد را توضیح میداد. اساس نوشته این بود که هر دو جناح متعلق به یک کمپ ضد انقلاب هستند که به شیوه های متفاوتی منافع کل بورژوازی ایران و بورژوازی جهانی را در مقابله با انقلاب ۵۷ نمایندگی میکنند.

یک بحث منصور حکمت و اتحاد مبارزان این بود که خمینی و جمهوری اسلامی نماینده انقلاب نیست بلکه عامل سرکوب انقلاب است. و تجربه به سرعت صحت این تر را ثابت کرد.

علیرغم همه سرکوبگریهای رژیم تازه بقدرت رسیده انقلاب بعد از قیام بهمن ادامه یافت، در کردستان، در ترکمن صحرا، در کارخانه ها در دانشگاهها، و در اعتراضات وسیع زنان علیه حجاب و سیاستهای فوق ارتجاعی حکومت تازه بقدرت رسیده. رژیم نهایتا با یورش وحشیانه در ۳۰ خرداد ۶۰ توانست انقلاب را سرکوب کند. بر این متن است که دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی نوشته میشود و تلاش هر دو جناح رژیم را علیه انقلابی که همچنان ادامه دارد بروشنی به تصویر میکشد و توضیح میدهد.

یک ویژگی انقلاب ۵۷ که خصلت کارگری آنرا نشان میداد تشکل شوراهای بود. شوراهای در همه جا سر بر آورده بودند. طبقه کارگر عملا پارلمانتاریسم را نفی کرده بود، شوراهای در کارخانه ها و حتی در مدارس و ادارات و دانشگاهها و بخشهای دیگر جامعه وسیعا شکل گرفته بودند و دموکراسی همه جا با شورا معنی می شد و با شورا تعریف میشد. در فاصله ۵۷ تا خرداد ۶۰ شوراهای وسیعا رشد کرد. این واقعیت در مباحث و موضعگیریهای سهند و اتحاد مبارزان به شکل تاکید بر شوراهای بعنوان شکل رادیکال سازماندهی توده ای کارگران، و در برنامه اتحاد مبارزان، بعنوان پایه های حکومت کارگری بازتاب پیدا کرد.

نوشته مهم دیگر منصور حکمت که با استقبال مواجه شد "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" بود که در سطح فلسفی و اقتصادی و سیاسی مبانی نقد مارکسیسم انقلابی به نظرات پوپولیستی غالب بر جنبش

چپ سنتی را توضیح میداد.

محسن ابراهیمی: همینجا با توجه به اینکه اشاره به جنبشهای دیگری کردید که تحت نام کمونیست فعالیت میکردند در مورد پوپولیسم هم توضیح بیشتری بدهید.

حمید تقوایی: پوپولیسم عنوانی بود که ما برای توصیف سازمانها و نیروهای مدعی کمونیسم که ربطی به نقد مارکسیستی سرمایه داری نداشتند بکار میبردیم. نیروهایی که بر عقب ماندگی و وابستگی سرمایه داری و نه بر نفس استثمار و سیستم کارمزدی، نقد داشتند و به همین دلیل از نظر سیاسی از خلق، که ترکیبی بود از کارگران و دهقانان و اقشاری از خرده بورژوازی و حتی بخشی از طبقه سرمایه دار که از نظر آنها "مستقل" بود، حمایت میکردند. ناسیونالیسم و دفاع از صنعت و فرهنگ "خودی" و منسوب و محدود کردن دیکتاتوری و همه مصائب و مسائل مردم به امپریالیسم مهمترین خصوصیت پوپولیسم بود.

منسجم ترین سازمانهای پوپولیست مائوئیست بودند و ایران را کشوری نیمه فئودل نیمه مستعمره میدانستند و استراتژییشان با الگوداری از تجربه چین جنگ طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات بود. اما نیروهایی هم نظیر فدائیان خلق که مائوئیست نبودند، اساسا همین مبانی نظری و جهتگیری سیاسی را داشتند. در انقلاب اکتبر هم نیروهایی بودند که اساس نقدشان عقب ماندگیهای فئودالی روسیه تزاری بود و بقول لنین بیشتر بر عدم رشد سرمایه داری نقد داشتند تا به نفس سرمایه داری. این دیدگاه بوسیله منشویسم نمایندگی میشد و به نظر من شباهت زیادی بین منشویکها و چپ پوپولیستی در ایران وجود دارد با این تفاوت که در ایران ۱۳۵۷، بر خلاف روسیه ۱۹۱۷، مناسبات فئودالی مسلط نبود که امیدوارم در ادامه بحث بیشتر به آن پردازیم.

نکته ای که مایلیم در اینجا مطرح کنم اینست که همان زمان چپ اروپا، سنت چپ و کمونیسم و سوسیال دمکراسی در اروپا، خواهان اصلاحات و رفمهایی در جهت توسعه خدمات اجتماعی است. خواستهای نظیر رفاه بیشتر، بیمه بیکاری، بهداشت و آموزش رایگان، افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار و غیره و غیره. اما چپ پوپولیستی در ایران کلا ازین نوع مطالبات بیگانه بود. در تمام ادبیات چپ پوپولیستی اثری از این نوع خواستها پیدا نمیکنید. برعکس همه بحث بر سر صنایع مادر و رشد بخش صنعتی و حمایت از سرمایه داران ملی و مستقل در مقابل صنایع مونتاژ است.

از نظر سیاسی ناسیونالیسم و اتکا به صنعت و فرهنگ و رسوم خود جایگاه برجسته ای در این تفکر دارد. این دیدگاه تفاوت چندان با خارجی ستیزی احزاب ناسیونالیست ندارد. آنچه خط و جهتگیری احزاب راست

اروپا است در ایران در قالب استقلال طلبی و مقابله با امپریالیسم و تحت عنوان کمونیسم مطرح میشود. ناسیونالیسم، استقلال و صنعتی شدن از ارکان پوپولیسم است که اولین بار در نوشته "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" به تفصل مورد بحث قرار گرفت و تاثیر زیادی بر دیگر سازمانها چپ در آن دوره داشت.

اینجا باید تاکید کنم که منظور من این نیست که افرادی که برای این سیاستها میجنگیدند آرمانهای والاّی نداشتند. هر کسی به اسم کمونیسم در هر مقطعی از تاریخ به اعتراض برخاسته باشد مطمئن باشید انسانترین، شریفترین، قابل احترام ترین فرد در آن دوره تاریخی بوده است. اینها میتوانستند زیر بیرق اسلام بروند که نرفتند، میتوانستند به سازمان مجاهدین پیوندند، یا فعال جنبش نهضت آزادی و بازرگان و مصدق و امثالهم باشند. ولی با اسم مارکس حرفهایشان را زدند بخاطر اینکه قلبشان برای سوسیالیسم میزد. آرمانشان سوسیالیسم بود منتها همچنانکه گفتم جنبشهای اجتماعی را با فعالینش و با نیات افراد نمیتوانید بررسی کنید. چپ سنتی در آن دوره شاخه چپ جنبش استقلال و صنعتی کردن ایران بود اما این ذره ای از این حقیقت کم نمیکند که تمام آن مبارزینی که به اسم کمونیسم در سازمان فدائی یا در سازمانهای دیگر فعال بودند و بسیاری در این راه جان باختند شریفترین انقلابیون جامعه بودند.

محسن ابراهیمی: اشاره ای کردید فعالین چپ و اعضای سازمانهای دیگر با جزوه اسطوره آمدند به سمت اتحاد مبارزان و یا مثلا علاقمندها شدند کاپیتال را بخوانند. میخواهم بدانم واکنش عمومی چگونه بود. قاعدتا سهند یا اتحاد مبارزان کمونیست که با تئوریهایی زیر و رو کننده به میدان آمده است و یک گروه کوچکی هم در مقابل گروههای دیگر است باید در جنبه های عملی و اجتماعی اختلاف و تناقض زیادی با دیگران داشته باشد. مثلا سرآزادی، سر مسائلی که در شرایط پرتب و تاب بعد از انقلاب هر روز مطرح میشد و موضعگیری در قبال این موضوعات. میخواهم این را باز کنید و توضیح بدهید.

حمید تقوایی: همانطور که اشاره کردم اتحاد مبارزان بعد از انتشار نظرات و نقدهای تئوریکش به جریان مارکسیسم انقلابی معروف شد ولی این صرفا یک جریان نظری تئوریک نبود. تفاوتها فقط در این نبود که ما سرمایه را یک جور میدیدیم بقیه سرمایه را جور دیگری میدیدند و یا تبیین دیگری از دیکتاتوری داشتند. این تفاوتها فوراً در دل انقلاب ترجمه میشد به سیاست و موضع گیری در مورد مسائل روز. میگویند انقلاب تاریخ ۱۰ سال را در یک سال طی میکند. یعنی تحولات بسیار سریعتر از یک جامعه آرام اتفاق می افتد. انقلاب ۵۷ هم عینا همین طور بود. در مدت کوتاهی مسائل متعددی پیش آمد که در شرایط عادی ممکن بود در عرض ده ها سال اتفاق بیافتد. اشغال سفارت آمریکا اتفاق افتاد، جنگ ایران و عراق شروع شد، در یک بمب گذاری بهشتی و رجائی و دهها نفر از سران بالای رژیم کشته شدند، به دانشگاه

تحت نام انقلاب فرهنگی حمله کردند، رژیم به کردستان حمله نظامی کرد، علیه همدیگر کودتا کردند، بنی صدر را پایین کشیدند، بنی صدر به خارج گریخت و غیره و غیره. چپ پوپولیست و چپ مارکسیسم انقلابی به همه این تحولات برخورد متفاوتی داشتند.

بطور مثال وقتی روزنامه میزان، که یک روزنامه لیبرالی بود، را بستند چپ هیچ اعتراضی نکرد. حتی خیلی از نیروها از توقیف این روزنامه حمایت کردند چون معتقد بودند آزادی برای خلق باید باشد و روزنامه میزان ضد خلق است. موضع ما برعکس، دفاع بیقید و شرط از آزادی مطبوعات برای همگان بود.

ما معتقد بودیم که اولاً تقسیمبندی نیروها و احزاب به خلق و ضد خلق پوچ است و ثانیاً طبقه کارگر برای آزادی بی قید و شرط مبارزه میکند چون فقط در این شرایط میتواند حرف خودش را بزند و آزادانه سلطه سرمایه و طبقه حاکمه را بچالش بکشد. ما از آزادی روزنامه میزان دفاع کردیم و بحثمان این بود که امروز روزنامه میزان را میبندند، فردا چپ را میزنند و دهان کمونیستها را می بندند. حمله به نشریات و سازمانهای چپ از همان زمان شروع شده بود.

مثال دیگر جنبش زنان بود. یک ماه بعد از قیام بهمن در روز جهانی زن تظاهرات عظیمی در تهران در اعتراض علیه حجاب اجباری با شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی نه شرقی، نه غربی، جهانی است" شکل گرفت. بخش اعظم سازمانهای چپ در آن موقع اعلام کردند این جنبش زنان شمال شهری است و خواست لغو حجاب جزو خواستههای خلق نیست. تا همین امروز هم برخی نیروهای چپ سنتی مبارزه علیه حجاب را مهم نمیدانند. اتحاد مبارزان قاطعانه از اعتراض زنان حمایت کرد. آزادی پوشش و لغو حجاب اسلامی یکی از خواستهها و شعارهای اتحاد مبارزان بود. ما معتقد بودیم اجباری کردن حجاب آغاز حمله به زنان و اسلامیزه کردن کل جامعه است و باید با تمام قوا در برابر این تعرض ایستاد.

مساله مهم دیگر که در آن زمان مطرح بود رابطه حکومت تازه بقدرت رسیده با آمریکا بود. چپ سنتی خمینی را یک شخصیت ضد امپریالیسم آمریکا میدانست. بخصوص اشغال سفارت آمریکا برای جنبش پوپولیستی که ضدیت با آمریکا جزو ارکان سیاسی عقیدتی اش بود اتفاق مهمی محسوب میشد. بهمین دلیل تسخیر سفارت آمریکا بخش مهمی از سازمانهای چپ سنتی را دچار تزلزل کرد و به سمت حمایت از رژیم سوق داد. بعضی ها مثل حزب توده و اکثریت فدائی صریحا و تمام و کمال به حمایت از خمینی و حکومت در غلتیدند. خیلی از سازمانها هم سیاست "برخورد دو گانه" را در پیش گرفتند. معتقد بودند آنجا که خمینی و حکومتش ضد آمریکا است مترقی و قابل حمایت است و آنجا که به کارگران حمله

می‌کند و شوراهای کارگری را می‌بندد ارتجاعی است. اما حتی در برخورد به این سیاستها هم معتقد بودند نقد و اعتراض به حکومت نباید در حدی باشد که مقابله رژیم با "امپریالیسم آمریکا" را تضعیف کند. بعبارت دیگر بسیاری از مواضع و عملکردهای سرکوبگرانه رژیم را به "ضد آمریکائی" بودنش می‌بخشیدند.

ما در آن دوره اطلاعیه‌ای تحت عنوان "عیدی ۱۳ ماده‌ای خمینی به کارتر" منتشر کردیم. در نورز ۵۸ خمینی بیانیه‌ای صادر کرد که در آن بر ضدیت با کمونیسم و نقش ارتش و سپاه پاسداران در "برقراری نظم" و نکاتی از این قبیل تاکید کرده بود. اتحاد مبارزان اعلام کرد که مضمون این بیانیه همجهت با سیاستها و اهداف دولت آمریکا و به این معنی تماما پرو آمریکائی است. بحث ما این بود که رابطه حکومت خمینی با آمریکا را نباید بر اساس لفاظی‌ها و تبلیغات طرفین علیه یکدیگر ارزیابی کرد. حکومتی که عملاً انقلاب را در هم می‌کوبد و به کارگر و زن و دانشجو و کردستان و ترکمن صحرا حمله می‌کند عملاً به دولت آمریکا و کلاً به طبقه سرمایه دار در ایران و در جهان خدمت می‌کند.

یک محور تبلیغات ما در آن دوره این بود که سرکوبگری و حمله به نیروهای چپ و انقلابی از ملزومات حفظ سلطه سرمایه داری در ایران است و نقش جمهوری اسلامی دقیقاً همین است. دولت آمریکا و دیگر دول غربی در هراس از قدرتگیری چپ و برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران بعد از شاه به سرکوب اسلامی انقلاب ۵۷ نیاز داشتند. سازشها و توافقات کنفرانس گوادولوپ و بعد قرار داد معروف به ایران کنترا کاملاً بر این ارزیابی ما صحه می‌گذاشت.

این ارزیابی در عین حال جواب ما به این سؤال بود که ماهیت و پایگاه طبقاتی خمینی چیست. این سؤال خیلی از نیروهای چپ را گیج کرده بود و سعی می‌کردند با متد تقسیمبندی نیروها به خلق و ضد خلق و مقوله بورژوازی غیرکمپرادور و یا لایه شناسی خرده بورژوازی و غیره این معما را حل کنند. ما با توضیح ضرورت سیاسی دیکتاتوری برای حاکمیت سرمایه در ایران به این سؤال جواب میدادیم و این متد باعث میشد در قبال مسائل سیاسی مختلف از تظاهرات زنان علیه حجاب تا توقیف روزنامه میزان و تا سفارتگیری و غیره موضع رادیکال و روشن و قاطعی داشته باشیم.

بحث متدولوژیک منصور حکمت در "سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی" این است که مارکسیسم از اشخاص شروع نمی‌کند، حتی از احزاب و جنبشها شروع نمی‌کند. از منافع طبقات شروع می‌کند و اعلام می‌کند اگر منافع بورژوازی ایران، منافع کل طبقه بورژوازی ایران، دیکتاتوری را ایجاب می‌کند آنگاه

خمینی نماینده بورژوازی ایران است و اینکه خمینی چقدر به این امر واقف است و یا چقدر به آمریکا وابسته است یا نیست در این واقعیت تغییری نمیدهد. استنتاجات سیاسی و تبلیغی از این نظریه تبلیغات و عملکرد سیاسی مارکسیسم انقلابی را اساساً از پراتیک پوپولیستی نیروهای چپ خلقی جدا میکرد.

محسن ابراهیمی: بر میگردم به مقطع شکل گرفتن محفل مطالعاتی که به تشکیل سهند و اتحاد مبارزان انجامید. منتها سؤال را از یک زاویه دیگر مطرح میکنم. محفل مطالعاتی شما در لندن شکل گرفت و مطالعه کاپیتال و متون دیگر مارکسیستی را شروع کرد. بعد به ایران می آئید و بعنوان مارکسیسم انقلابی و کاملاً خلاف جریان چپ در آن دوره فعالیت میکنید. چه چیزی باعث میشود یک محفل مطالعاتی به چنین نظراتی برسد؟ آیا مساله فقط به آگاهی و شناخت نظری از مارکسیسم مربوط میشود و یا عوامل دیگر هم موثر است؟

حمید تقوایی: مهمترین عامل اینست که ما ادامه سنت چپ مسلط در آن دوره، چه در ایران و چه در سطح جهان، نبودیم. نقطه عزیمت و انگیزه و هدف مبارزاتی ما، و نه صرفاً تئوریه‌ها و نظراتمان، اعتراض و مخالفت با سرمایه داری در خود انگلیس و یا هر جای دیگر دنیا بود و نه عقب ماندگیهای سرمایه داری در کشوری مثل ایران. ما در مطالعاتمان دنبال این نبودیم که استعمار و سلطه آمریکا و کودتای ۲۸ مرداد و دیکتاتوری "سگ زنجیری آمریکا" را نقد و بررسی کنیم. یا به تفاوتها و تضاد منافع بین "بورژوازی کمپرادور" و "بورژوازی ملی" و غیره بپردازیم. از مطالعه کاپیتال شروع کردیم تا جوهر و ماهیت سرمایه داری را بشناسیم و به نقد عمیق سرمایه و سرمایه داری دست پیدا کنیم. این رویکرد و جهتگیری حتی از جریانات مسلط چپ در غرب متفاوت بود. از تروتسکیستها تا اوروکومونیسیم و از سوسیال دموکراسی تا سوسیالیسم اروپائی و از "کمونیسم روسی" تا مائوئیسم و چریکیسم، همه این نیروها نقدشان اساساً از مخالفت با امپریالیسم و بویژه ضد آمریکائی گری - که نمونه های امروزش مثل سازمان اس. دبلو. پی. در انگلیس با اسلام سیاسی همراه و همجهت شده است - یا طرح مطالبات رفاهی و خدمات اجتماعی و رفهمائی نظیر تصاعدی شدن مالیاتها و یا ملی کردن کارخانجات فراتر نمیرفت. از نقد استثمار سرمایه داری و بجالش کشیدن نفس سطره سیاسی و اقتصادی سرمایه در تبلیغات و عملکرد سیاسی این جریانات خبری نبود.

در ایران نیز انگیزه و نقطه عزیمت چپ پوپولیستی همانطور که توضیح دادم عبارت بود از ضدیت با آمریکا و بورژوازی کمپرادور، نقد عقب ماندگی های سرمایه داری و دفاع از صنایع سنگین و "بورژوازی ملی و مترقی".

اما از یک نقطه نظر چپ پوپولیستی حتی از چپ اروپا در آن زمان عقب تر بود. یک پایه سنت چپ اروپا مبارزه برای رفاهیات و خدمات دولتی بود. مبارزه برای کاهش ساعات کار و افزایش دستمزدها، بیمه بیکاری، بهداشت و تحصیل رایگان و سایر خدمات اجتماعی جزئی از سنت چپ در اروپا بود. بخشی از مطالبات اتحاد مبارزان، که بصورت جامعی در برنامه آن مطرح شد، همین نوع خواسته‌های رفاهی بود. اما چپ سنتی در ایران چنین مطالباتی مطرح نمی‌کرد. خواسته‌های او از استقلال و قطع وابستگی و صنعتی شدن و احیای "فرهنگ خود" در برابر فرهنگ غربی فراتر نمی‌رفت. اینجا هم بحث من بر سر اعتقادات و تئوریهای چپ سنتی نیست. بحث بر سر انگیزه و اساس نارضائی و اعتراض به نظم موجود است. مساله بر سر تمایز و تفاوتی است که بین دو جنبش اجتماعی متفاوت، جنبش اعتراض به کل سیستم سرمایه داری و جنبش اعتراض به عقبماندگیهای سرمایه داری وجود دارد. سازمانهای چپ پوپولیستی علیرغم نیات و ادعاهایشان از لحاظ سیاسی و عملی در چهارچوب جنبش استقلال طلبی و صنعتگرائی قرار می‌گرفتند. شاخه چپ این جنبش بودند.

اما اتحاد مبارزان از این سنت و سابقه نمی‌آمد. سازمانی بود که هم نقد عمیق و هم جنبه‌ای به سرمایه داری داشت و هم خواهان تحقق مطالبات رفاهی و اجتماعی به نفع طبقه کارگر و توده زحمتکش مردم در جامعه بود. محرومیت و بی حقوقی و نفی آزادیهای سیاسی و مدنی یک پایه نقد ما به سرمایه داری امپریالیسم و دیکتاتوری شاه بود.

محسن ابراهیمی: آیا این رفرمیسم نیست؟

حمید تقوایی: بهیچوجه! باید بین رفرم و رفرمیسم تفاوت قائل شد. رفرم، به معنی واقعی کلمه، یعنی بهبود وضعیت طبقه کارگر و توده مردم در نظام موجود، و مبارزه برای بهبود وضعیت مردم در هر شرایطی یک خصوصیت هویتی کمونیسم است. اما رفرمیسم محدود ماندن به اصلاحات و بچالاش نکشیدن و برسمیت شناسی کل نظام سرمایه داری است. بهمین دلیل ما درعین مبارزه برای هر درجه بهبود وضعیت مردم، با رفرمیسم مخالف هستیم.

انقلابی بودن با بهبود وضع مردم در همین نظام منافاتی ندارد. ما هم برای زیر و رو کردن نظام سرمایه داری و نابودی آن مبارزه میکنیم و هم خواهان هر درجه بهبود وضعیت مردم در جامعه موجود هستیم. و این دو رابطه تنگاتنگی با هم دارند. ما خواهان جامعه‌ای هستیم که از استثمار و تبعیض طبقاتی بری باشد و جامعه بر اساس "از هر کس باندازه توانش و به هر کس باندازه نیازش" سازمان پیدا کند. این هدف

استراتژیک کمونیستها در همه جای دنیا است. اما در جامعه ای مثل ایران در عین حال یک دیکتاتوری عربیان برقرار است که ربط مستقیمی دارد به تامین کار ارزان و کارگر خاموش برای تولید فوق سود و قابل رقابت کردن سرمایه داری ایران در بازار جهانی. همانطور که در ابتدا گفتیم این یکی از تزه‌های اصلی جزوه اسطوره بورژوازی ملی و مترقی بود. تزی که دیکتاتوری در ایران را به سلطه سرمایه در ایران مرتبط می‌کرد و نه به روابط فئودالی و نظام نیمه فئودل- نیمه مستعمره و یا کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد و سگ زنجیری و غیره.

ما از همان ابتدا در جزوه خطوط عمده این تزا مطرح کرده بودیم که انقلابی که در ایران در حال شکل گرفتن است انقلاب دمکراتیک است چون نمیتواند بلافاصله سوسیالیستی باشد. چون طبقه کارگر آمادگی سیاسی دست زدن به انقلاب سوسیالیستی ندارد. تزی دیگر این بود که دقیقاً از آنجا که دیکتاتوری در ایران از ملزومات حاکمیت سرمایه است انقلاب دموکراتیک جزئی از حرکت طبقه کارگر به طرف سوسیالیسم است. بعبارت دیگر ما انقلاب دموکراتیک را تحولی در خدمت کسب آمادگی سیاسی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی میدانستیم و نه آنطور که چپ سنتی معتقد بود تحولی در خدمت رشد صنایع و رفع عقب ماندگیهای سرمایه داری. (همانطور که قبلاً اشاره کردم این دو نوع برخورد به انقلاب دمکراتیک یک وجه تمایز بلشویسم و منشویسم در روسیه بود).

این تزا و نظرات رابطه واقعی ای ایجاد می‌کرد بین مبارزه علیه سلطه سرمایه و مبارزه برای آزادیها و حقوق مدنی و رفاهی مردم. بحث ما این بود اگر دیکتاتوری در ایران عمومی هست، اگر هیچ حزبی اجازه فعالیت ندارد، اگر آزادی مطبوعات و تجمع و حزب و غیره وجود ندارد بخاطر اینست که میخواهند طبقه کارگر را سرکوب کنند، دست و پایش را ببندند و اجازه تحرك سیاسی و مبارزاتی به او ندهند. مجبورند به هیچ کس حتی به احزاب سرسپرده ای نظیر "حزب مردم" و "حزب ایران نوین" هم اجازه فعالیت ندهند تا نیروی کار را ارزان و کارگر را خاموش نگهدارند. چپ سنتی معتقد بود اختلاف بین بورژوازی کمپرادور با بورژوازی ملی باعث ممنوعیت این نوع احزاب و یا توقیف روزنامه هائی نظیر روزنامه میزان است. ما در نقد این نظرمیگفتیم بورژوازی علیه خودش دیکتاتوری اعمال نمیکند. دیکتاتوری شاه - و امروز جمهوری اسلامی- علیه طبقه کارگر است و برای این که کارگر را محدود و سرکوب کند مجبورست کل جامعه را به اختناق فرو ببرد.

این بحثها به نظر من مارکسیسم را سر جای خودش قرار میدهد. این نکته که اولاً بحث بر سر برابری و رفاه و آزادی انسان هست نه رشد صنعت. نکته دوم دیکتاتوری سرکوبگر ریشه هایش سرمایه داری در ایران است

نه فقط امپریالیسم و استعمار. و نکته سوم این که مبارزه برای آزادی مطلوبست نه فقط به خاطر این که همین امروز هر چه آزادیهای اجتماعی و سیاسی بیشتری وجود داشته باشد مردم راحت تر نفس میکشند، بلکه همچنین به این دلیل که شرایطی فراهم می شود تا طبقه کارگر نیرویش را جمع کند، حزیش را تشکیل بدهد و تیشه به ریشه سرمایه داری بزند.

این رویکرد و جهت گیری در برخورد به فرم و انقلاب و رابطه مبارزه برای آزادیهای سیاسی با انقلاب سوسیالیستی، یکی از مهمترین دلایلی بود که باعث شد یک محفل مطالعاتی کوچک پرچمدار مارکسیسم انقلابی بشود و آن تاثیرات وسیع و همه جانبه را در جنبش چپ ایران داشته باشد.

محسن ابراهیمی: چپ سنتی در ایران فرهنگ و اخلاقیات اجتماعی خودش را داشت شما از این نظر چه تفاوتی با چپ آن دوره داشتید؟

حمید تقوایی: یک مشخصه چپ سنتی در ایران این بود که امر استقلال را به فرهنگ و اخلاقیات نیز بسط میداد. طرفدار فرهنگ "خودمان" و شعر و موسیقی "خودمان" و آداب و رسوم "خودمان" بود. کمی که تعمق میکردید متوجه میشدید که این "خودمان" چیزی بجز اخلاقیات و فرهنگ و آداب و رسوم ناسیونالیستی و حتی روستائی نیست. فرهنگ خودمان یعنی فرهنگ مسلط در یک جامعه غیر صنعتی عقب مانده، فئودالی و روستائی. ارزشهای ادبی اخلاقی فرهنگی روشنفکران چپ در آن دوره ارزشهای یک جامعه بسته ای بود که هنوز به قرن بیستم نرسیده بود.

اته ئیسم و مبارزات عصر روشنگری علیه مذهب، کوتاه کردن دست کلیسا از دولت، و کلا نقد ارزشها و فرهنگ فئودالی - دهقانی همه اینها در اروپا اتفاق افتاده بود. آخرین پیشروها در موسیقی و ادبیات و هنر محصول غرب بود. اما در دیدگاه چپ سنتی خیلی از این پیشروها به حساب فرهنگ امپریالیستی و فرهنگ استعمار گذاشته میشد و در برابر فرهنگ خودمان قرار میگرفت. گویی حتی مارکسیسم و سوسیالیسم که چپ سنتی خود را با آن تداعی میکرد نه آخرین دستاورد فرهنگ غرب بلکه محصول "فرهنگ خودمان" است!

اساس مساله این بود که روشنفکران و نویسندگان و شاعران و هنرمندان و نمایش نویسان آن دوره که خود را چپ مینامیدند و یا در هر حال مورد قبول چپ بودند اساسا از روستاها الهام میگرفتند و آداب و رسوم و فرهنگ روستائی را ایده الیزه میکردند. شهر و شهرنشینی و بطریق اولی طبقه کارگر و درد و نقد طبقه کارگر در فرهنگ روشنفکری و شعر و ادبیات و نمایشنامه های اعتراضی آن دوره جای چندانی نداشت. و

این البته کاملاً منطبق بود با نظریه نیمه مستعمره نیمه فئودالی بودن جامعه ایران و عقب ماندگی سرمایه داری و غیره که بالاتر توضیح دادم.

اتحاد مبارزان و سهند از نظر فرهنگی نیز به این سنت تعلق نداشت. مقوله ای به اسم "فرهنگ خودمان" برای ما مطرح نبود. ما فرهنگ اعتراضی علیه جنگ ویتنام را مترقی میدانستیم. از نظر ما موزیک و ادبیات و هنر و آداب و رسوم و اخلاقیات جوامع غربی از سنتهای "خودمان" که نام دیگری برای فرهنگ فئودالی و روستائی بود، بر مراتب پیشروتر و مترقی تر بود. این یک امر نظری عقیدتی نبود بلکه از نظر فرهنگی و ارزشها و ایده آنها خود را نزدیکتر به موزیک و هنر و اخلاقیات رایج در اروپا حس میکردیم تا فرهنگ رایج در ایران.

محسن ابراهیمی: همانطور که گفتید نظرات و خط سیاسی مطرح شده از جانب اتحاد مبارزان در جنبش چپ مارکسیسم انقلابی نامیده میشود. اینجا خوبست در مورد نقش منصور حکمت در تدوین این نظرات بیشتر توضیح بدهید.

حمید تقوایی: منصور حکمت این اسم را در کردستان در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران برای خود انتخاب کرد و در آن موقع دیگر نقش و جایگاه برجسته و ویژه اش برای همه شناخته شده بود. اما قبل از آن هم از همان دوره محفل مطالعاتی در لندن برای ما روشن بود که او عمیقتر و تیز بین تر از بقیه است و دقیق تر و جامع تر مسائل را می بیند و تجزیه تحلیل میکند. بهمین دلیل او از همان دوره اتوریته تئوریک و سیاسی جمع ما بود.

منصور حکمت علاوه بر عمق تئوریک و تیزهوشی سیاسی اش خصوصیات و نقاط قوت برجسته ای داشت. وقتی بر سر مسائل مختلف بحث در می گرفت او از موضعی برابر- و نه از بالا و یا بعنوان معلم - بحث میکرد، همیشه نقطه قوت بحث طرف مقابل را برجسته میکرد و گاهی حتی نظرات دیگران را بهتر از خودشان فرموله و بیان میکرد و بعد مورد نقد قرار میداد. معمولاً در جدلهای نظری و پلمیک ها دوطرف به نقطه ضعفهای بحث مقابل میپردازند و هر یک به طرف مقابل اعتراض میکنند که چرا نقاط قوت بحثش نادیده گرفته شده. ولی منصور حکمت به نقاط ضعف کاری نداشت، نقاط ضعف را کنار میگذاشت و استدلال میکرد و نشان میداد که نظرات مورد نقدش با نقاط قوتش غلط است. این قابلیت را من در افراد زیادی ندیده ام.

خصوصیات مثبت منصور حکمت از سیاست فراتر میرفت. او عمیقاً انساندوست بود و این را بخصوص در

علاقه وافری که به کودکان داشت مشاهده میکردید. وقتی بدیدن دوستان و وابستگی‌هایی که بچه کوچک داشتند میرفتیم او بیشتر وقتش را به بازی و شوخی با بچه‌ها میگذراند برایشان آهنگ میزد و شعر میخواند و سربه سرشان میگذاشت.

او نه تنها در مسائل سیاسی بلکه در روابط و رفتار اجتماعی و فرهنگ و اخلاقیات نیز بسیار مدرن و پیشرو بود و نقد رادیکال و عمیقی به اخلاقیات و ارزشهای سنتی رایج در جامعه داشت. بخشی از گفتگوها و بحثهای ما از همان محفل مطالعاتی بر سر این نوع مسائل بود. من از همان لندن و بعد از چند ماه از آشنائی با وی متوجه شدم که او فردی بسیار عمیق و تیزبین و رادیکال نه تنها در مسائل سیاسی بلکه در همه عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و حتی در نقد اخلاقیات و روابط و مناسبات سنتی رایج در میان باصطلاح روشنفکران و فعالین سیاسی چپ است. منصور حکمت در آن زمان يك جوان بیست و چند ساله بود و برای من این نکته نیز جالب بود که شخصی در این سن این چنین عمیق و پخته و همه جانبه مسائل را می بیند و مطرح میکند.

بعد از تشکیل سهند و اتحاد مبارزان تقریباً همه مقاله‌ها و جزوه‌هایی که به اسم این تشکلهای منتشر میشد نوشته منصور حکمت بود. خیلی زود روشن شد که نظریه پرداز و اتوریته تئوریک مارکسیسم انقلابی منصور حکمت است. آن زمان بر مبنای سنت جنبش چپ نوشته‌ها امضای شخصی نداشت و به اسم سازمانها منتشر میشد. ما هم خودبخود از این سنت پیروی میکردیم. البته دیری نگذشت که این سنت را کنار گذاشتیم - و این هم يك دستاورد دیگر منصور حکمت است که بعداً بیشتر توضیح میدهم - ولی در ابتدای فعالیتیمان نوشته‌ها به اسم سهند و اتحاد مبارزان منتشر میشد. نوشته‌های آن دوره که نقش مهمی در متحول کردن نظرات رایج در جنبش چپ داشت نظیر "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" و "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" و "رزمندگان راه کارگر: جدال بر سر سوسیالیسم خلقی" اثر منصور حکمت بود. از میان ادبیات آن دوره تنها "انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا"، که همانطور که قبلاً توضیح دادم اولین جزوه منتشر شده با امضای سهند بود، بوسیله منصور حکمت و من نوشته شده بود و مقاله دیگر "جنبش دهقانی بعد از حل امپریالیستی مساله ارضی" بود که منصور حکمت و مهدی میرشاهزاده از اعضای رهبری اتحاد مبارزان که متأسفانه در سال ۶۲ دستگیر و اعدام شد، نویسنده آن بودند. بقیه نوشته‌های اصلی و تئوریک مارکسیسم انقلابی همه بقلم منصور حکمت است. البته مقالات متعددی در نشریه بسوی سوسیالیسم، ارگان اتحاد مبارزان، بچاپ رسید که بوسیله رفقای دیگر نوشته شده بود ولی آثار تئوریک اصلی و خط و جهت دهنده که مارکسیسم انقلابی با آن

شناخته میشد همه نوشته منصور حکمت است.

منصور حکمت در معرفی و اشاعه مارکسیسم انقلابی، و بعداً کمونیسم کارگری، نقش برجسته و یگانه ای دارد. او یکی از نمونه های بارز بمیدان آمدن و مطرح شدن یک فرد بعنوان نماینده و مظهر یک ضرورت تاریخی است. نه تنها در جنبش چپ و کمونیستی بلکه در کل تحولات سیاسی در ایران منصور حکمت دارای جایگاه تعیین کننده و غیر قابل انکاری است.

به نظر من جنبش چپ بعد از تجربه کمونیسم اردوگاهی و کمونیسم چینی و خط چریکی و غیره که هیچکدام کمونیسم مارکس و منافع طبقاتی کارگران را نمایندگی نمیکردند، به کمونیسم منصور حکمت نیازمند بود. در سطح جامعه نیز طبقه کارگر ایران به سخنگو و نماینده ای در دل تحولات انقلاب ۵۷ نیاز داشت. من همیشه بر این تاکید کرده ام که آنچه کارگران خارج از محدوده نشین و کارگران صنعت نفت و اتومبیل سازها و سایر بخشهای طبقه کارگر میخواستند و از انقلاب انتظار داشتند، منصور حکمت از نظر تئوریک و در عرصه سیاست بیان و اعلام میکرد. او نماینده و صدای کارگرانی بود که صنعتی شدن و مستقل شدن و تخفیف دادن به بورژوازی ملی جوابشان را نمیداد. منصور حکمت پرچم نقد طبقاتی دیکتاتوری شاه و سلطه طبقه سرمایه دار در ایران را بلند کرد و به این معنی طبقه کارگر ایران را در عرصه سیاست نمایندگی کرد.

محسن ابراهیمی: قبل از پرداختن به چگونگی تشکیل حزب کمونیست ایران لازم است در مورد تحولات سیاسی در سالهای اول بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی و تاثیرات آن بر اتحاد مبارزان و کل سازمانهای چپ در آن دوره بیشتر صحبت کنیم. یکی از این تحولات مهم مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ و هجوم نیروهای سرکوبگر رژیم به سازمانهای چپ و اپوزیسیون است. سؤال من اینست که در فاصله بین قیام بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ نیروهای چپ چه تغییراتی را از سر گذراندند؟

حمید تقوایی: بعد از انتشار چند شماره بسوی سوسیالسم، که اولین شماره اش در مرداد ۵۹ منتشر شد، مارکسیسم انقلابی به سرعت گسترش پیدا کرد و بخصوص در بدنه سازمانهای موسوم به خط سه (خط غیر چریکی و غیر توده ایستی) طرفدار پیدا کرد.

رهبری این سازمانها تلاش میکردند تحت این عنوان که "اینها یک عده ای روشنفکرند که از خارج آمده اند" و "سابقه ای ندارند" و یا لیبرالی و ضد خلقی قلمداد کردن دفاع ما از مبارزات زنان علیه حجاب و یا اعتراض به توقیف روزنامه میزان، تئوریا و نظرات مارکسیسم انقلابی را تخطئه کنند. ولی این

نمی‌توانست جواب نقد و تحلیل رادیکال و کوبنده "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" یا "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" باشد. اعضای این سازمانها این نوشته‌ها را میخواندند و به مارکسیسم انقلابی تمایل پیدا میکردند. مارکسیسم انقلابی به سرعت تبدیل شد به یک جریان و یک خط فکری خیلی فراتر از خود اتحاد مبارزان. در تشکلهای دیگر فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی شکل گرفت و بخشی از اعضای دیگر سازمانها به دفاع از نظرات مارکسیسم انقلابی در سازمانهای متبوعه شان پرداختند.

۳۰ خرداد ۶۰ این پروسه را قطع کرد. یورش رژیم به سازمانهای چپ و دستگیریهای وسیع علاوه بر اینکه ضربه ای بود که شریفترین مبارزین را از دم تیغ گذراند، یک تحول و روند سیاسی را که جنبش چپ در طرد نظرات پوپولیستی و روی آوری به نقد کمونیستی سرمایه داری طی میکرد قطع کرد و این نیز ضربه مهمی به جنبش چپ بود.

میتوان گفت قبل از ضربه خرداد شصت چپ ایران داشت حول مارکسیسم انقلابی خودش را پیدا میکرد و تعداد فزاینده ای از فعالین چپ به بحثهای مارکسیسم انقلابی روی می آوردند. فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی در اغلب سازمانهای خط سه ایجاد شده بود و یا در حال شکل گیری بود. و این صرفاً یک تحول تئوریک- عقیدتی نبود. بسیاری از نظرات و مواضع اتحاد مبارزان و مارکسیسم انقلابی در تجربه دو سه سال اول انقلاب صحت خود را نشان داده بود. حمله رژیم به دانشگاهها و شوراها و کارگری و یورش به کردستان و اعدامهای جمعی قبل از سی خرداد بروشنی به همه نشان داده بود که بورژوازی ملی و مترقی

سخنرانی منصور حکمت در کنگره دوم کومه





منصور حکمت، حمید نقوایی و خسرو داور در کردستان

توهم و اسطوره ای بیش نیست و ضدآمریکائی گری حکومت تازه بقدرت رسیده صرفا ابزاری است در خدمت سرکوب نیروهای انقلابی و چپ و کلا درهم کوبیدن انقلابی که سر باز ایستادن نداشت. معلوم شد جدول بندی خلق و ضد خلق و معیار غربستیزی و ضدآمریکائیگری جواب چیزی نیست و واقعیت تحولات سیاسی دوره پر تلاطم بعد از سرنگونی شاه را توضیح نمیدهد. تجربه روشنی نشان میداد که مارکسیسم انقلابی پاسخ است.

بجرات میتوان گفت که اگر ۳۰ خرداد ۶۰ اتفاق نیافتاد، حتی اگر دو سال دیرتر اتفاق میافتاد، حزب کمونیست ایران، حول نظرات و برنامه مارکسیسم انقلابی در تهران تشکیل میشد با نیروهائی بسیار وسیعتر و بسیار قویتر.

محسن ابراهیمی: اجازه بدهید بطور مشخص وارد بحث تشکل حزب بشویم. اولین سؤال اینست که تشکیل حزب کمونیست چه جایگاهی در بحث های اولیه شما در مقطع تشکیل سهند و اتحاد مبارزان کمونیست داشت؟

حمید تقوایی: يك شعار محوری اتحاد مبارزان کمونیست "پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست ایران" بود. اما در بدو تشکیل سهند این تصور را نداشتیم که حزب در ادامه فعالیتهای این محفل شکل خواهد گرفت.

زمانی که ما سهند را بعنوان هسته هوادار سازمان "اتحاد مبارزه در آرمان طبقه کارگر" تشکیل دایم تصورمان این بود که به این سازمان خواهیم پیوست اما بزودی متوجه شدیم که نظرات و مباحث ما متفاوت و جلوتر از این سازمان است. بعد از تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست بخشی از فعالین و کادرهای رهبری سازمان آرمان به اتحاد مبارزان پیوستند. به سرعت برای ما روشن شد که پیوستن به این یا آن سازمان راه رسیدن به حزب نیست و اتحاد مبارزان تشکیل حزب حول يك برنامه رادیکال کمونیستی را بعنوان يك هدف مبرم و مهم در دستور کار خودش قرار داد.

این را هم میدانستیم که از لحاظ نظری با بیشتر سازمانهای چپ اختلافات اساسی داریم و تشکیل حزب واحد با این سازمانها عملی نیست. خیلی از آنها مساله شان اصلا تشکیل حزب نبود و هزار پیش شرط برای تشکیل حزب قائل بودند که معنی عملیش موکول کردن حزب به محال بود.

اجازه بدهید برای روشن شدن تفاوت نظرات ما با دیگر سازمانهای چپ در آن زمان مثالی بزنم. ما با

سازمان آرمان ارتباط داشتیم و منصور حکمت و من چند نوبت با اعضای رهبری آن ملاقات کردیم. در یکی از این ملاقاتها ما مطرح کردیم که می خواهیم برای انتشار نظرانمان نشریه بسوی سوسیالیسم را منتشر کنیم. پرسید چرا میخواهید این کار را بکنید. جواب ما این بود که ما نظرات متفاوتی از بقیه نیروهای چپ داریم و میخواهیم این نظرات را منتشر کنیم. رفیقمان گفت فایده ای ندارد، پرچمی را بلند میکنید و میزنند میاندازندش! با انتشار نشریه موافق نبود چون حتی متوجه تفاوتهای نظری ما با بقیه نشده بود. این تازه عضوی از رهبری سازمان آرمان بود که از بقیه به ما نزدیکتر بود.

ما اعتقاد داشتیم که حزب کمونیست میتواند و باید حول خط و نظرات مارکسیسم انقلابی تشکیل بشود و بزودی متوجه شدیم که برای تدارک حزب نه تنها نشریه مستقل بلکه یک برنامه جامع کمونیستی و استراتژی سازمانی مشخصی لازم داریم.

بخصوص بحث ضرورت برنامه برای ما جایگاه ویژه ای داشت. از نظر ما برنامه کمونیستی یک پیش شرط تعیین کننده برای معرفی کمونیسم به جامعه و برای تشکیل حزب بود. برنامه هم بعنوان پلاتفرم و چهارچوب فعالیت سیاسی یک سازمان کمونیستی و معرفی جامع آن به جامعه حیاتی بود و هم بعنوان یک پیش شرط مهم تشکیل حزب کمونیست. در فروردین ۱۳۶۰ اتحاد مبارزان بدنبال بحث و تبادل نظر در میان همه اعضای خود برنامه اش را - که باتفاق آرا همه اعضا تصویب شده بود- منتشر کرد و این گام مهمی در جهت تحقق هدف سازمانی اتحاد مبارزان، یعنی تشکیل حزب کمونیست ایران، بود.

با تشکیل حزب کمونیست ایران این هدف متحقق شد. بقول منصور حکمت تنها نیروی چپ در ایران که آگاهانه یک هدف استراتژیک سازمانی اعلام کرده بود و بعد از اینکه به هدفش رسید خود را منحل کرد اتحاد مبارزان بود.

در مورد تحزب و شیوه تشکیل حزب نیز نظرات متعددی در جنبش چپ وجود داشت که می بایست نقد و طرد میشد. خط چریکی اصلا به تشکیل حزب معتقد نبود. مائوئیسم و کمونیسم خط چینی هم به تشکیل جبهه معتقد بود و اولویتش شکل دان به یک جبهه خلقی بود نه حزب. خط سیاسی تشکیلاتی که خواهان تشکیل حزب بود با کلیشه برداری از بحث لنین در مورد لزوم پیوند سوسیالیسم و جنبش کارگری به تئوری پیوند معتقد بود و این پیوند تبدیل شده بود به یک امر متافیزیکی که معلوم نبود در چه شرایطی بالاخره پیوند باندازه کافی برای تشکیل حزب برقرار خواهد شد. در واقع تئوری پیوند در نزد چپ سنتی تبدیل شده بود به بهانه ای برای به عقب انداختن و موکول به محال کردن تشکیل حزب. ما تئوری و خط و

سیاست و برنامه کمونیستی را پیش شرط تشکیل حزب میدانستیم. ما معتقد بودیم با سیاستها و نظراتی که چپ سنتی نمایندگی میکرد "پیوند" مورد نظر آنها با طبقه کارگر هیچوقت برقرار نخواهد شد. همانطور که اشاره کردم بحث برنامه کمونیستی و ضرورت داشتن يك برنامه جامع برای تشکیل حزب را اتحاد مبارزان بمیان جنبش چپ برد. سازمانهای سیاسی تشکیلاتی کار - که به خط سه معروف بودند - از اتحاد و حزیت خیلی دم میزدند و حتی کنفرانس وحدت هم تشکیل دادند ولی بجائی نرسیدند چون تئوری و خط و برنامه کمونیستی رادیکال و جامع و منسجمی نداشتند.

به این ترتیب در مورد حزب و چگونگی تشکیل حزب نیز اتحاد مبارزان تفاوت اساسی ای با بقیه سازمانها و شاخه های فکری چپ داشت. ما انقلاب ۵۷ را حلقه ای میدیدیم برای کسب آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی و از نظر ما امر تشکیل حزب اولین گام برای کسب این آمادگی بود.

در تزهائی که منصور حکمت در تدارک حزب کمونیست ایران مطرح کرد حزب را تجسم همه جانبه استقلال طبقاتی طبقه کارگر تعریف میکرد و برای تحقق این استقلال طبقاتی میبایست گرایشات پوپولیستی و کلا نظرات رایجی که طبقه کارگر را به جزئی از مبارزه خلق علیه وابستگی و برای صنعتی شدن و غیره بدل میکردند از صفوف کارگران زدوده بشود. به این معنی سیاست و نقد و برنامه رادیکال کمونیستی در دیدگاه ما در مورد تشکیل حزب جایگاه اساسی ای ایفا میکرد. حزب کمونیست ایران با همین دیدگاه و بر همین مبنا تشکیل شد.

محسن ابراهیمی: میدانیم اساسا این اتحاد مبارزان کمونیست و کومله هستند که بهم نزدیک میشوند و حزب کمونیست ایران را در سال ۱۳۶۲ تشکیل میدهند. البته سازمانهای دیگری هم هستند که امیدوارم در پاسخ به آنها هم بپردازید. با چه روندی و چگونه اتحاد مبارزان کمونیست و کومله به هم نزدیک میشوند؟

حمید تقوایی: يك نقطه عطف در این روندی که شما به آن اشاره میکنید، تشکیل کنگره دوم کومله است. در فروردین سال ۶۰ کنگره دوم کومله تشکیل میشود. کومله قبل از این کنگره از لحاظ خط سیاسی و نظری اساسا مائوئیست است، ایران را نیمه مستعمره نیمه فئودال میدانند و همان بحث خلق و ضد خلق و غیره در کومله هم خط مسلطی است. اما در دو سال قبل از تشکیل کنگره، ادبیات مارکسیسم انقلابی در نقد این نظرات، مقالات بسوی سوسیالیسم و علیه بیکاری و کارگر کمونیست، در میان پیشمرگان و اعضای کومله دست بدست میگردد و طرفداران زیادی پیدا میکند. در مقطع تشکل کنگره دوم مارکسیسم انقلابی يك گرایش قوی و با نفوذ در صفوف کومله است.

در کنگره دو این خط بوسیله اکثریت اعضای رهبری کومله نمایندگی میشود، از نظرات مارکسیسم انقلابی دفاع میشود و سوسیالیسم خلقی مورد نقد قرار میگیرد. این تحولی ناگهانی و ابتدا بساکن نیست. بلکه حاصل اشاعه و نفوذ نظرات و مواضع و سیاستهای اتحاد مبارزان در جنبش چپ در ایران و در کردستان و مشخصا در تشکیلات کومله است.

ما از این تحولات بعد از تشکل کنگره دوم مطلع شدیم. نمایندگان از طرف رهبری کومله برای ملاقت با اتحاد مبارزان به تهران آمدند و بما اطلاع دادند که مارکسیسم انقلابی رسماً بوسیله کنگره دوم پذیرفته شده است. روشن است که این تحول برای ما بسیار مسرت بخش و شورانگیز بود. از نظر ما دریچه تازه ای به روی جنبش کمونیستی در ایران باز شده بود. نقطه عطفی که میتوانست به سرعت به تشکیل حزب منجر بشود.

اجازه بدهید همین جا قبل از اینکه شما بپرسید به این سؤال جواب بدهم که چرا از میان سازمانهای مختلف کومله به مارکسیسم انقلابی پیوست؟ سازمانهای چپ سراسری نظیر بیکار و رزمندگان و وحدت انقلابی و غیره هم در جنبش چپ وجود داشتند که از لحاظ نظری دیدگاه خلقی - مائوئیستی کمتر از کومله در آنها نفوذ داشت و در بدنه این سازمانها نیز روی آوری به نظرات مارکسیسم انقلابی در حال رشد بود و در برخی از آنها فراکسیون مارکسیسم انقلابی شکل گرفته بود (که نمایندگان از آنها در کنگره موسس حزب کمونیست ایران شرکت کردند و به حزب پیوستند).

اما چرا از این میان کومله رسماً به مارکسیسم انقلابی پیوست؟ بنظر من کومله دو ویژگی مثبت داشت که آن را از دیگر سازمانهای چپ در آن دوره کاملاً متمایز میکرد. خصیصه اول این بود که کومله یک سازمان اجتماعی بود، سازمانی توده ای با نفوذ اجتماعی بود که هیچکدام از سازمانهای دیگر از جمله اتحاد مبارزان این خصوصیت را نداشتند. منشا این خصلت اجتماعی - توده ای کومله تحولات دوره انقلاب در کردستان است. مردم کردستان نیز مانند کارگران و زنان و دانشجویان و توده مردم سراسر ایران خواستها و انتظارات برحق داشتند و خواهان تحقق آنها بعد از سرنگونی شاه بودند. بهمین دلیل بعد از قیام بهمین جامعه آرام نگرفت و مردم به مبارزات خود ادامه دادند. جمهوری اسلامی نهایتاً توانست با یورش سی خرداد انقلاب را در هم بکوبد ولی در کردستان بخاطر سابقه جنبش مسلحانه و سنت تقابل با دولت مرکزی برسر مساله ملی و رفع ستم ملی، مبارزه توده ای علیه رژیم تازه بقدرت رسیده ادامه یافت. جامعه کردستان در قالب مقابله با دولت مرکزی خواستهای خودش را مطرح میکرد اما در واقع این ادامه انقلاب ۵۷ در شرایط ویژه کردستان بود.

تشکیل وسیع بنکه‌ها در شهرها و روستاهای کردستان که شکل مشخص جنبش سراسری شورائی در کردستان بود، کوچ تاریخی مردم میروان بعد از تهدید حمله نیروهای جمهوری اسلامی، طرح خواسته‌های توده مردم کردستان در مذاکره با نمایندگان دولت مرکزی و بالاخره سازماندهی مقاومت مسلحانه در برابر هجوم نیروهای نظامی به کردستان، اینها همه فرازهایی از ادامه انقلاب ۵۷ در کردستان در اولین سالهای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی بود. کادرهای کومله و اعضای رهبری آن در این تحولات نقش مستقیم و موثری داشتند و کسانی مثل صدیق کمانگر، سخنگو و مسئول شورای انقلاب سنندج، و فواد مصطفی سلطانی، رهبر و سازمانده اتحادیه دهقانان و کوچ مردم میروان، به چهره‌های سرشناس و محبوب توده مردم در کردستان تبدیل شدند.

با این ترتیب شکل گیری کومله و سر بر آوردن آن بر متن و در دل يك مبارزه و تحول اجتماعی - توده ای صورت گرفت که ویژگی و نقطه قوت مهمی در تمایز از بقیه سازمانهای چپ در ایران بود.

ویژگی دوم، که مستقیماً به همین خصلت اجتماعی کومله مربوط میشود، غیرسکتاریست بودن این سازمان بود. همانطور که بالاتر اشاره کردم مارکسیسم انقلابی مورد استقبال فعالین جنبش کمونیستی و بدنه تشکیلاتی و اعضای سازمانها قرار میگرفت ولی از جانب رهبری آنها تحت عنوان اینکه "اینها عده ای روشنفکر هستند" و "از خارج آمده‌اند" و غیره تخطئه میشد. رهبری کومله چنین برخوردی نداشت. شاید اینهم در سنت چپ ایران بی سابقه بود که سازمانی در کنگره اش رسماً خط و مواضع سازمان دیگری را بپذیرد. اینجا هم علت این امر خصلت اجتماعی کومله است. کومله در کرستان نفوذ و پایگاه توده ای داشت و خود را رقیب اتحاد مبارزان - و یا هیچ سازمان سراسری دیگری - نمیدانست. از این نقطه نظر به سکتاریسم و تعصب تشکیلاتی، که ویژگی گروههای عقیدتی و جدا از جامعه بود، نیازی نداشت. جنبه مهمتر اما این بود که مارکسیسم انقلابی به مسائل و معضلات عملی کومله پاسخ میگفت و این برای يك تشکیلات درگیر در يك جنبش توده ای بسیار اهمیت داشت.

قدرت جاذبه نوشته‌ها و نظرات منصور حکمت و مارکسیسم انقلابی صرفاً در تئوریهاش نبود بلکه همچنین و بویژه در کاربرد و پاسخگویی اش به معضلات سیاسی و عملی يك جامعه انقلابی و پرتب و تاب بود. یعنی حقانیت خودش را در رهگشائی نسبت به مسائل سیاسی - عملی ای نشان میداد که سازمانهای دیگر از جمله نظرات مائوئیستی که در کومله آن زمان دست بالا را داشت، پاسخی برای آنها نداشتند.

شما اگر به کتاب، "يك تلاش بی وقفه" که سهیلا شریفی نوشته است رجوع کنید (این کتاب بسیار

ارزشمندی در مورد بیوگرافی منصور حکمت است و مطالعه آنرا به همه توصیه میکنم) متوجه میشوید که چطور نظرات منصور حکمت به مسائل آنروز سازمان کومله پاسخگو بوده است. در این کتاب بسیاری از پیشمرگان و کادرهای کومله خاطراتی را نقل میکنند مبنی بر اینکه گوئی مقالات و جزوات اتحاد مبارزان (که اکثر قریب باتفاق آنها نوشته منصور حکمت بود ولی برسم آن زمان با اسم سازمان چاپ میشد) را کسی نوشته بود که از نزدیک با مسائل آنها آشنائی داشت. و نه تنها این مسائل را میشناخت بلکه راه حل های عملی و کارساز ارائه میداد. مثل برخورد به مساله ارضی و جنبش دهقانی - که تبیین مائوئیستی نیمه فئودل نیمه مستعمره پاسخی برای آن نداشت- و یا مساله فرهنگ خلق و احترام به رسوم توده ها و یا جایگاه مساله ملی و برخورد به ناسیونالیسم در کردستان و غیره.

يك نمونه گویا موضعگیری کومله بعد از کنگره دو در قبال مساله ملی بود. یکی از اسناد مصوب کنگره دوم کومله رفع ستم ملی را به سوسیالیسم موکول میکرد. ما این موضعگیری را درست نمیدانستیم. ما از همان دوره سهند درک و تبیین معینی از رابطه بین اصلاحات و انقلاب داشتیم و معتقد نبودیم که حل مسائلی مثل تبعیض جنسی و یا تبعیض ملی و یا آزادیهای سیاسی و غیره را باید به سوسیالیسم موکول کرد. از همان زمان ما تقسیمبندی مسائل و به دموکراتیک و سوسیالیستی را قبول نداشتیم و معتقد بودیم حتی حل مسائل "غیر سوسیالیستی" بخصوص در جامعه ای که سرمایه داری مسلط است تماما بعهدده کمونیستها است - این به نظر ما جوهر برخورد لنینی به انقلاب اکتبر يك وجه تمایز اساسی آن از منشویسم بود. از نظر ما تبعیض و ستم ملی که به محمل ادامه انقلاب در کرستان بدل شده بود یکی از این عرصه ها بود و برخورد فعال کمونیستها را می طلبید.

منصور حکمت بر این مبنا در يك نوار صوتی سند مصوب کنگره دو کومله در مورد مساله ملی را نقد کرد و این نوار را به کرستان فرستادیم. بحث این بود که چنین موضع گیری کومله را در کردستان منزوی میکند و میدان را تماما به احزاب ناسیونالیست واگذار میکند. این نوار وسیعا در تشکیلات کومله پخش و شنیده میشود. بعد از اینکه ما به کردستان رفتیم از اعضای رهبری و پیشمرگان شنیدیم که بحثهای آن نوار چقدر دقیق و کارگشا بوده است و چقدر از اینکه کسی که هنوز پایش به کردستان نرسیده اینطور دقیق و عمیق مسائل را می بیند شگفت زده شده بودند. بعد از شنیدن این بحثها رهبری کومله کنفرانسی تشکیل میدهد - که به کنفرانس ششم معروف است- و مواضع کنگره در مورد مساله و ستم ملی را تصحیح میکند.

این نمونه دیگری از این واقعیت است که مارکسیسم انقلابی صرفا بخاطر صحت نظرات تئوریکش

مقبولیت نیافت بلکه اهمیتش در راهگشائی های سیاسی و عملی در قبال مسائل معین آن دوره بود. بخصوص سازمانی مانند کومله که عملا در گیر يك جنبش اجتماعی بود جایگاه و اهمیت سیاسی - عملی نظرات و تئوریهای مارکسیسم انقلابی را درك میکرد و این يك فاکتور تعیین کننده در روی آوری کومله به مارکسیسم انقلابی بود.

اینها به نظر من دلایلی بود که کنگره دوم کومله کومله نظرات مارکسیسم انقلاب را پذیرفت و به اتحاد مبارزان کمونیست نزدیک شد.

محسن ابراهیمی: از کنگره دوم کومله تا مقطع تشکیل حزب چه اتفاقاتی افتاد؟ مشخصا نزدیکی کومله و اتحاد مبارزان چه روندی را طی کرد؟

حمید تقوایی: طبعاً ما از روی آوری کومله به مارکسیسم انقلابی خیلی خوشحال بودیم. اولین استنتاج ما نزدیکی بیشتر و اتحاد عمل و وحدت با کومله بود ولی بزودی به این نتیجه رسیدیم که باید از این فراتر رفت. بیاد دارم در بحثی که بعد از ملاقات با رفقای کومله داشتیم به این نتیجه رسیدیم که این گام اول تشکیل حزب است و باید با برنامه و حساب شده در این جهت حرکت کنیم. بعد از ملاقات منصور حکمت در همان تابستان ۶۰ به کردستان سفر کرد.

یکی از مباحثی که در این سفر مطرح شد پروژه تشکیل حزب کمونیست ایران بود. در این سفر که حدود دو هفته طول کشید منصور حکمت (که آن زمان البته هنوز این اسم را انتخاب نکرده بود و به اسم نادر شناخته میشد) و اعضای رهبری کومله در مورد برنامه مشترک و روند تشکیل حزب صحبت کردند. اما آنچه نظر رهبری کومله را جلب کرد صرفاً بحث برنامه و روند تشکیل حزب نبود بلکه بویژه نظرات و مواضع منصور حکمت در مورد موضوعات و مسائل مشخص کومله بود. مسائلی نظیر رابطه پیشمرگان با مردم در گشتهای سیاسی شان در مناطق آزاد - موضوعی که بعداً به سطح بحث حاکمیت و حقوق مردم زحمتکش در کردستان بسط یافت -، رابطه با احزاب ناسیونالیستی کرد، رابطه با دولت عراق، و غیره. این صحبتها جایی ثبت نشده است اما پیشمرگان و کادرهای کومله که در آن دوره در جریان این مباحث بودند نقل میکنند که تا چه حد نظرات او متفاوت و راهگشا بوده است و چطور همه را تحت تاثیر قرار داده است. یکی از مشاهدات و نتیجه گیریهای منصور حکمت در این سفر سنتهای ناسیونالیستی در مبارزه نظامی و در رابطه با مردم و ضرورت نقد این سنتها بود. ارزیابی منصور حکمت این بود که کومله يك جریان رادیکال اجتماعی است ولی در مبارزه نظامی و فعالیتهايش در مناطق آزاد به سنتهای ناسیونالیسم کرد نقد روشنی ندارد و عملاً از این سنتها پیروی میکند.

در سنت ناسیونالیستی مبارزه نظامی پیشمرگ مهمان روستائیان است. در آن سنت بقول منصور حکمت "مردم نان میدهند و پیشمرگ میجنگد". مردم غذا و آذوقه و امکانات برای پیشمرگان فراهم میکنند بی آنکه تاثیر و نقش آنها را در زندگی روزمره شان ببینند. روستائیان در مناطق تحت کنترل کومله زندگی شان تغییر نمیکنند و معلوم نیست چرا باید خواهان زندگی تحت حاکمیت کمونیستها باشند. جواب این سؤال در سنت ناسیونالیستی "کردیت"، یا باصطلاح زبان کردی "کردایتی"، است یعنی ترجیح کرد بر فارس و ترجیح "حکومت خودمان" به دولت مرکزی. اما جواب کمونیستها چیست؟ یکی از رفقای مسؤل گشتهای سیاسی کومله در روستاها نقل میکند که در جواب این سؤال منصور حکمت که هدف و سیاست شما در این گشتهای چیست گفته است: جذب نیرو و امکانات سازی و تامین آذوقه و غیره. منصور حکمت میگوید این کارها برای کومله است، برای مردم چکار میکنید؟ مردم چرا باید به این نتیجه برسند که روستایشان بهتر است در دست کمونیستها باقی بماند؟ این پایه نظریه حاکمیت در کردستان است که تم اصلی سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم کومله را تشکیل میدهد.

به نظر من این یکی از ارکان تفاوت میان جنبش کمونیستی و جنبش ناسیونالیستی در کردستان است که بعدها به نظریه کمونیسم بعنوان یک جنبش و بحثهای کمونیسم کارگری منجر شد. این نوع مباحث در نقد ناسیونالیسم کرد بهمان اندازه در تشکیل حزب کمونیست ایران نقش داشت که بحثها و توافقات مشخص بر سر تئوری حزب و حزیت و برنامه مشترک و پروسه تشکیل حزب.

محسن ابراهیمی: به بحثهای مشخص مربوط به تشکیل حزب بعدا میپردازیم. اما قبل از آن لازمست توضیح بدهید که سفر منصور حکمت به کردستان بر شناخت اتحاد مبارزان از کومله و رابطه این دوسازمان چه تاثیر و نقشی داشت؟

حمید تقوایی: مهمترین مشاهده ای که منصور حکمت را تحت تاثیر قرار داده و میتوانم بگویم به شوق آورده بود وجود مناطق آزاد و حضور اجتماعی کمونیستها در میان مردم بود. در آن زمان بعد از سی خرداد ۶۰، اختناق شدیدی در تهران حکمفرما بود و ما مشغول جنگ و گریز با پاسدارها و تغییر مدام آدرسها و خانه های امن بودیم. در چنین شرایطی سفر به کردستان حکم فرار از خفگی و استنشاق هوای تازه را داشت. اما فراتر از آن مشاهده حضور علنی کمونیستها در میان مردم و وجود مناطق آزاد، در نقطه مقابل کل تجربه سازمانهای چپ، لاقول در چند دهساله بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران، قرار میگرفت و دریچه و امکانات تازه و بسیار مساعد و همچنین چالشهای تازه ای را در برابر ما قرار میداد که میتوانست مبنای شکل گیری یک حزب قوی کمونیستی باشد. بعد از بازگشت منصور حکمت این یکی از موضوعات مورد

بحث و بررسی ما در رهبری اتحاد مبارزان بود.

نکته دیگر مناسبات و رابطه میان اعضا و کادرهای کومله بود. ما در همان اولین ملاقاتی که با اعضای رهبری کومله در تهران داشتیم متوجه شدیم که رفتار و برخورد آنها از تجربه ای که با سازمانهای دیگر داشتیم بسیار متفاوت است و میتوانیم خیلی باز و راحت با آنها بحث و گفتگو داشته باشیم.

این تصویر در سفری که منصور حکمت به کردستان داشت تکمیل و تاکید شد. او میگفت رفقای رهبری کومله مثل خود ما با اسم کوچک یکدیگر را صدا میکنند، شوخی میکنند و جوک میگویند با همدیگر خیلی خودمانی و صمیمی هستند، بحثها و مشغله هایشان ذهنی و کلیشه ای نیست و غیره. روابط ما هم در اتحاد مبارزان همینطور بود و این شباهتها در مناسبات و روابط بین اعضا و کادرهای دو سازمان ما را بیشتر امیدوار میکرد که میتوانیم حزب مشترکی تشکیل بدهیم.

بعد از سفر منصور حکمت رهبری اتحاد مبارزان تصمیم گرفت در کردستان مستقر بشود. در اردیبهشت ۶۱ در مقطع تشکیل کنگره سوم کومله ما به کردستان رفتیم.

منصور حکمت و آذر ماجدی از يك مسیر و خسرو داور و میترا دانشی و من از مسیر دیگری با کمک تشکیلات مخفی کومه له به مناطق آزاد کردستان رفتیم. گروه ما دو هفته در راه بود. وقتی به محل رسیدیم کنگره تشکیل شده بود و ما مستقیماً به چادر کنگره وارد شدیم. مهمانان دیگر کنگره جلال طالبانی و شیخ عزالدین حسینی بودند. آنها مباحث و تصمیمات کنگره دوم را شنیده بودند و آمده بودند که به خیال خودشان کومله را از چپ روی و "ائتلاف با فارسها" بر حذر بدارند. وقتی ما رسیدیم سخنرانی منصور حکمت پایان رسیده بود و اعضای کنگره مشغول بحث پیرامون آن بودند. تم اصلی سخنرانی منصور حکمت تاکید بر موقعیت کومله بعنوان يك حزب کمونیست و نقش ویژه اش در جنبش مقاومت و همچنین مساله حاکمیت در مناطق آزاد بود. در آن کنگره پیش نویس برنامه مشترک تصویب شد که متن اولیه و مبنای برنامه حزب بود.

محسن ابراهیمی: برنامه مشترک چگونه تدوین شد؟

حمید تقوایی: همانطور که بالاتر اشاره کردم یکی از خصوصیات اتحاد مبارزان کمونیست تاکید و پافشاری بر داشتن برنامه بود. ما هم در نوشته ها و مقالات و هم در ملاقات با سازمانهای دیگر همیشه بر اهمیت و ضرورت برنامه تاکید داشتیم. از نظر اتحاد مبارزان هم برای مبارزه هر روزه عملی کمونیستها و هم برای شکل دادن به اتحاد سازمانهای کمونیستی و تشکیل حزب، برنامه نقش و جایگاه تعیین کننده ای

داشت و این يك تم مهم در بحثهای شفاهی و ادبیات کتبی اتحاد مبارزان بود. در تبادل نظر و صحبت‌هایمان با رهبری کومله هم بحث برنامه و ضرورت تدوین برنامه ای که بتواند مبنای تشکیل حزب باشد را مطرح کردیم و رفقای کومله در این مورد با ما همنظر بودند. اتحاد مبارزان قبل از نزدیکی و تماس با کومله برنامه سازمانی اش را تدوین و منتشر کرده بود. برنامه مشترک بر مبنای برنامه اتحاد مبارزان و با همکاری رهبری دو سازمان تدوین شد و نهایتاً در کنگره سوم کومله تصویب شد. اتحاد مبارزان نیز چند ماه بعد، در مهرماه ۶۱، اولین کنگره اش را در کردستان برگزار کرد و برنامه مشترک را رسماً پذیرفت.

محسن ابراهیمی: شما تصویری از شرایط سیاسی آن دوره، موقعیت نیروهای چپ و روند نزدیکی دو سازمان اتحاد مبارزان و کومله بدست دادید. سؤال من اینست که این روند در برنامه مشترک چطور متجلی میشد؟ عبارت دیگر معنای سیاسی و اجتماعی برنامه حزب در ذهن شما چه بود؟

حمید تقوایی: رسیدن به برنامه مشترک يك پیش شرط مهم تشکیل حزب بود اما نباید موضوع را به برنامه محدود کرد. شما از معنی اجتماعی سیاسی برنامه پرسیدید. در جواب به این سؤال بنظر من باید حزب و نفس تشکیل حزب وهمچنین روند سیاسی - اجتماعی واقعی ای که به تشکیل حزب منجر شد را بررسی کرد. بحث ما تا اینجا عمدتاً بر سر مارکسیسم انقلابی و نقدش بر چپ سنتی و پوپولیستی و بعد نزدیکی دوسازمان حول این خط بود. شاید اگر کسی صرفاً در همین سطح به مساله نگاه کند به این نتیجه برسد که حزب کمونیست ثمره نقد موفق مارکسیسم انقلابی بر دیدگاهها و مواضع چپ سنتی بود. ولی بنظر من این فقط يك بعد قضیه است و بعد اصلیش هم نیست. در این سطح باید حزب را ثمره اتحاد دو سازمان بدانیم - اتحاد کومله و اتحاد مبارزان کمونیست حول برنامه مشترک و بعد هم البته با پیوستن سازمانها و جریانات دیگری که در کنگره موسس شرکت کردند. این تبیین و توصیف عمیقی از قضیه نیست.

به نظر من حزب کمونیست ایران برآیند يك جنبش و يك حرکت جدیدی در جامعه ایران بود، يك جنبش و حرکت ضد کاپیتالیستی. يك جنبش اجتماعی در نقد و اعتراض به سرمایه داری و مصائبش در تمایز و در مقابل جنبش دیگری که تحت نام کمونیسم منتقد عقب ماندگی و وابستگی و غیر صنعتی بودن وغیره بود؛ جنبش معین و سابقه داری که میخواست تحت نام چپ و کمونیسم حداکثر استقلال بدست بیاورد، جامعه را صنعتی کند، امپریالیسم را بیرون کند، موانع رشد اقتصاد و رشد "صنایع مادر" را کنار بزند و غیره وغیره. در برابر این جنبش مارکسیسم انقلابی در واقع بحث را میبرد سر نقد پایه ای خود سرمایه داری، بر سر رهایی طبقه کارگر و به اعتبار آن رهایی کل جامعه از سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه داری

و حزب را بعنوان پدیده‌ای که به این ضرورت جواب بدهد میخواست و برای تشکیلش تلاش میکرد.

برای اینکه موضوع بیشتر روشن شود شاید مقایسه شرایط ایران با شرایط روسیه در اوایل قرن گذشته و تقابل بلشویسم و منشویسم در آن دوره بی فایده نباشد. میدانیم در روسیه بلشویکها و منشویکها دو شاخه حزب سوسیال دموکرات روسیه بودند که بر سر اختلافات اساسنامه‌ای از یکدیگر جدا شدند. اما تحولات بعدی نشان داد که اختلاف آنها بسیار عمیقتر و پایه‌ای تر بوده است. منشویسم در واقع شاخه چپ یک جنبش اجتماعی بود که اساسا صنعتی کردن روسیه و خلاصیش از قید و بند تزاریسم و رساندن روسیه به پای اروپای صنعتی آن زمان را مد نظر داشت و بلشویسم حزب جنبشی بود در نقد سرمایه داری و خواهان بقدرت رسیدن طبقه کارگر، شوراها و مردم و سوسیالیسم. اینها دو جریان متعلق به دو جنبش اجتماعی متفاوت بودند که در قالب منشویسم و بلشویسم با یکدیگر تسویه حساب کردند و از هم جدا شدند. می دانیم خط بلشویکی بود که نهایتا انقلاب اکتبر را رهبری کرد و آنرا به پیروزی رساند. در مقابل، منشویسم در برابر انقلاب ایستاد و نهایتا ضمیمه جریانات بورژوازی شد.

در ایران هم نهایتا تمایز بین جنبشهای اجتماعی مختلف مبنای تمایز حزب کمونیست ایران با بقیه شاخه های چپی بود که اساسا نیازی به حزب احساس نمیکردند. بحث فقط برسر مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم نیست. اساس مساله تمایز بین جنبش ضد سرمایه داری است با جنبش ضد عقب ماندگیها و نارسائی های سرمایه داری. حزب کمونیست ایران آنتی تریا نفی کامل آن دیدگاهها، آن سیاستها، و آن موضع گیریهائست که تحت نام کمونیسم و طبقه کارگر در واقع نوعی مرمت نظام سرمایه داری را در دستور کار خودش گذاشته بود.

حزب کمونیست ایران درست نقطه مقابل این جنبش "مرمت سرمایه داری تحت لوای چپ" شکل میگیرد و بر مبنای نقد عمیق جنبش چپ موجود سر بلند میکند. سازمانهای چپ سنتی قادر به تشکیل حزب نبودند نه صرفا به این دلیل که تئوری تشکیل حزب و برنامه آن را نداشتند بلکه جنبشی که نمایندگی میکردند اساسا نیازی به حزب نداشت. امرشان تشکیل جبهه خلق و یا سازمان چریک شهری و غیره بود.

با انقلاب ۵۷ و پیامدهای آن روندی در جامعه شروع میشود که این دو جنبش هرچه بیشتر حسابشان از هم جدا میشود و معلوم میشود که مارکسیسم انقلابی نه فقط برنامه دیگر، بلکه اصلا هدف دیگری، افق دیگری، اعتراض دیگری، سیاستهای دیگری و تئوریهای دیگری دارد که کاملا نقطه مقابل سیاستها و تئوریهای جنبش چپ آن موقع است. به این معنا می خواهم بگویم حزب کمونیست ایران از نظر اجتماعی

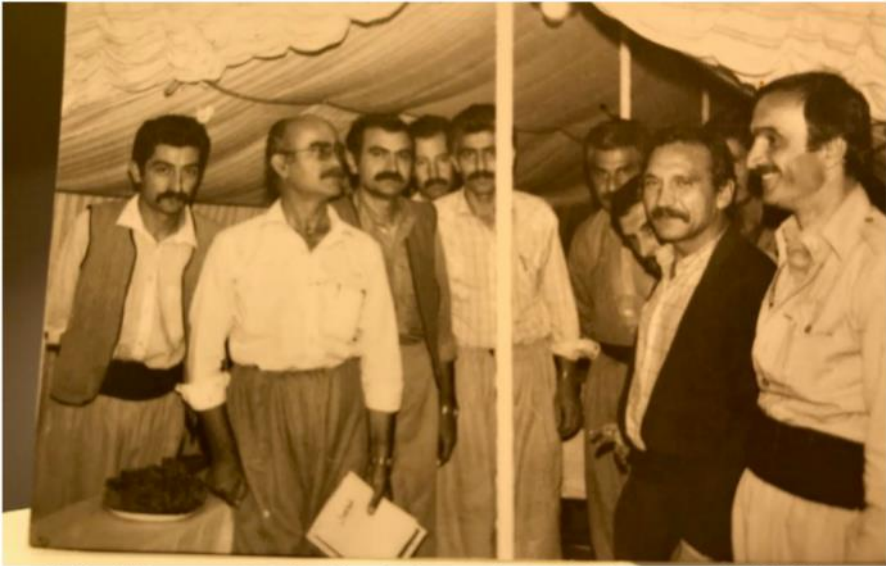
از جنبش دیگری، جنبش ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر - که در انقلاب ۵۷ تمام قد بمیدان آمده ولی بوسیله سازمانهای پوپولیستی نمایندگی نمیشود - سربلند میکند و تجسم و مظهر عروج و پیشروی این جنبش است. به نظر من تشکیل حزب کمونیست ایران را باید سنگ بنای کمونیسم کارگری و اولین گام پیشروی آن در برابر جریانات غیر کارگری مدعی کمونیسم دانست.

محسن ابراهیمی: آیا در صفوف اتحاد مبارزان کمونیست و در کومله و همچنین در میان این دو سازمان درباره تشکیل حزب توافق و هم نظری وجود داشت؟

حمید تقوایی: برای تشکیل عملی حزب باید از لحاظ نظری و سیاسی دیدگاههای متفاوتی که در جنبش چپ آن دوره در مورد حزب و حزبیت، در مورد خصوصیات و وجوه مشخصه حزب کمونیست و روند و پروسه تشکیل آن، رابطه حزب با طبقه و موضوعاتی از این قبیل وجود داشت مورد بررسی و نقد قرار میگرفت. تا آنجا که به ضرورت برنامه و مبرمیت تشکیل حزب برمیگشت نه در صفوف اتحاد مبارزان و نه در کومله تردیدی وجود نداشت ولی میبایست در مورد هویت و خصوصیات حزب و روند عملی تشکیل آن نیز به تبیین و تئوری واحد و منسجمی میرسیدیم. و این امر از همان کنگره اول اتحاد مبارزان آغاز شد.

یک دیدگاه غالب بر جنبش چپ در مورد روند تشکیل حزب نظریه ای بود موسوم به "تئوری پیوند". در این تئوری تشکیل حزب کمونیست به پیوند سوسیالیسم - یا سازمانهای سوسیالیستی - با طبقه کارگر موکول میشد. از سوی دیگر در کومله یک گرایش ناسیونالیستی وجود داشت که گرچه بعد از کنگره دوم و پیوستن کومله به مارکسیسم انقلابی کاملاً تضعیف و حاشیه ای شده بود اما با تشکیل حزب مخالف بود. بطوری که حتی بعد از تشکیل کنگره موسس رهبری کومله خود را ملزم می دید به تشکیلش اطمینان خاطر بدهد که موقعیت کومله در جنبش مقاومت کردستان تضعیف نشده است و نگران نباشند.

در این شرایط میبایست با ترها و مبانی نظری عمیق و منسجمی خود را برای تشکیل حزب آماده میکردیم. علاوه بر نقد تئوری پیوند سئوالات و موضوعات مهمی در رابطه با حزب و حزبیت در آن دوره مورد بحث قرار گرفت نظیر اینکه آیا حزب کمونیست دارای یک هویت و خصلت عمومی و جهانشمول است و یا خیر، پدیده ای است که در هر شرایط زمانی و مکانی مشخص باید باز تعریف بشود؟ آیا تئوری پیوند ویژه شرایط روسیه بوده است و یا در مورد شرایط ایران نیز صدق میکند؟ رابطه با طبقه کارگر به چه معنی است و چه نقشی در تشکیل حزب دارد؟ حزب از لحاظ ساختمان تشکیلاتی، از لحاظ نظری و سیاسی و از نقطه نظر سبک کار و شیوه های مبارزه چه خصوصیات باید داشته باشد؟ و غیره و غیره. بدنبال بحث در



جمعی از نمایندگان کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران. از چپ به راست: منصور حکمت، فاروق بابامیری، حمید تقوایی، رضا مقدم، شعیب ذکریانی، صدیق کمانگر، غلام کشاورز، حبیب فرزاد، ساعد وطندوست



برنامهٔ حزب کمونیست ایران

مصوب:

کنگرهٔ مؤسس حزب کمونیست ایران

شهریور ۱۳۶۲



**کارگرم
کمونیست**

ارگانی نهادی حزب کمونیست



کلتوری، باوقی، معید، تقوایی، دربارہ

تشیکیل حزب کمونیست ایران

**یکپارچگی جنبش کارگری
درگرو مبارزه علیه
بیکاری است!**

بسیار است که بهره طلبانی همه فاش شده
تحت نظر کارگر در برابر فاشکاری و جویسوس
چهره، انگلیس و بارفکر جنبش کارگری
سازد و با یکدیگر «بوفه» فراتر حد نصابه
آفرید و سستی و شکرده می‌آید. حرکتی است
تحت نظر کارگران و حرکتی است برای همه
باید فر سطح ۱۱

در صحف دیگر:

باید
بسیار بشنوی ارتکابها، اعضا و هواداران
سابق حرکتی فدائی خلق ایران آرمان
به بیرونی فدای حزب کمونیست است
اما نیه دربارہ مواضع اخیر سخنان
و راه کارگر
در حال برنامہ حزب کمونیست
کومه له و اتحاد هزاران کمونیست است
باید پاسخ به نامه ها
۱۱

زنده باد حزب کمونیست ایران!

مورد این موضوعات تصمیم گرفتیم سمیناری برای تدارک حزب برگزار کنیم که به سمینار شمال معروف شد (قرار بود دو سمینار در شمال و جنوب کردستان برگزار بشود ولی تنها سمینار شمال برگزار شد).

در آن سمینار منصور حکمت ده تر پایه را در مورد حزب مطرح و اعلام کرد و توضیح مشروح آنرا بعهدہ من گذاشت. این ترها بطور جامعی خصوصیات و ویژگیهای حزب کمونیست را برمیشمرد. اولین تر این بود که حزب کمونیست مظهر استقلال همه جانبه طبقه کارگر است از نظر ایدئولوژیک، از نظر سیاسی، از نظر تاکتیکی و از نظر سبک کار و شیوه های عملی فعالیت. در این ترها نه تنها تئوری پیوند بلکه همه نظرات و دیدگاههایی که به نحوی تشکیل حزب را موکول به محال میکردند مورد نقد قرار گرفته و تصویر روشنی از حزب و حزیت و خصلت و خصوصیات پایه ای و هویتی و همچنین ویژگیهای عملی و تشکیلاتی آن بدست داده میشد.

یک بحث مهم در آن دوره توضیح و تشریح سبک کار کمونیستی در نقد و در تمایز از سبک کار پوپولیستی بود. این یک موضوع اصلی مباحث کنگره اول اتحاد مبارزان بود که در ترهای منصور حکمت در مورد تشکیل حزب نیز جایگاه مهمی داشت.

بحث در کنگره اتحاد مبارزان این بود که گرچه از لحاظ نظری و سیاسی ما نقد عمیقی به پوپولیسم و سازمانهای چپ غیرکارگری داشتیم ولی از لحاظ سبک کار و شیوه های فعالیت عملا و بطور خودبخودی از سنتهای پوپولیستی پیروی کرده ایم. اساس مساله این بود که اتحاد مبارزان در دل یک انقلاب شکل گرفته بود و از نظر عملی و تشکیلاتی تابع و محصول شرایط و مسائلی بود که یک انقلاب معین مطرح میکرد. عبارت دیگر اتحاد مبارزان بر خلاف تئوریهها و سیاستها و مواضعش به یک دیدگاه و تئوری تشکیلاتی کمونیستی مجهز نبود. همانطور که توضیح دادم سهند و بعد اتحاد مبارزان دیدگاه و چشم انداز روشنی از یک تشکیلات کمونیستی و شیوه های فعالیت آن نداشت. ابتدا بعنوان هوادار یکی از سازمانهای سیاسی تشکیلاتی کار - سازمان مبارزه در اره آرمان طبقه کارگر - اعلام موجودیت کرد و بعد در عمل و در تجربه فهمید که باید سیر دیگری طی کند و بعد با نزدیکی کومله تشکیل عملی حزب را در دستور کار خود گذاشت.

این تحول تدریجی و تجربی در سطح شیوه های عملی نیز خود را نشان میداد. فعالیتهای ما تماما در دل یک دوره پر تب و تاب انقلابی شکل گرفته بود و در پاسخ به نیازهای یک انقلاب معین بود. یک عارضه این سبک کار سازماندهی فعالین کارگری جدا از محیط زیست و کارشان بود. یک عضو سازمانهای چپ سنتی

در آن دوره وارد مناسبات و روابطه تشکیلاتی میشد که از محیط کار و مبارزه اش جدا و مستقل بود. به این معنی سازماندهی تشکیلات خود جای سازماندهی طبقه را میگرفت.

بعد از سرکوب سی خرداد که دیگر عملاً ادامه این شیوه ها ممکن نبود نقد سبک کار پوپولیستی جای مهمی در بحثهای اتحاد مبارزان پیدا کرد و بالاخره در کنگره اول پاسخ روشنی گرفت. در کنگره این مساله بسیار فراتر و عمیق تر از سازماندهی جدا از محیط کار و زیست مورد بحث قرار گرفت.

مشخصاً بحث منصور حکمت در کنگره اتحاد مبارزان این بود که دوره انقلاب تمام شده است. و باید شما تئوری داشته باشید، تزی داشته باشید، سبک کاری داشته باشید، که حزب کمونیست را نه بر مبنای شرایط انقلابی و یا تحولات آن مقطع جامعه بلکه بر مبنای یک جنگ پایه ای و مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار تعریف کند و سازمان بدهد. بدنبال این بحث بود که در سمینار شمال منصور حکمت این ترزا مطرح کرد که حزب باید مظهر استقلال همه جانبه - عملی، نظری، سیاسی، تاکتیکی، تشکیلاتی - طبقه کارگر باشد.

سمینار شمال آخرین موانع نظری، سیاسی عملی که بر سیر راه تشکیل حزب بود را از میان برداشت و راه را برای تشکیل حزب هموار کرد.

محسن ابراهیمی: چه گروه ها و سازمانها و جریانات دیگری در تشکیل حزب کمونیست غیر از کومله و اتحاد مبارزان نقش داشتند؟

حمید تقوایی: همانطور که گفتم نظرات و ادبیات مارکسیسم انقلابی وسیعاً در جنبش چپ طرفدار پیدا کرده بود. در تعدادی از سازمانها فراکسیون مارکسیسم انقلابی شکل گرفته بود. عده ای از فعالین و سخنگویان این فراکسیونها در ماههای قبل از تشکیل حزب در کردستان به ملاقات ما آمدند و اعلام کردند که میخواهند در تدارک حزب شرکت داشته باشند. مشخصاً جمعهایی از سازمان پیکار، سازمان رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم کمونیستی، ارتش رهایی بخش خلقهای ایران (آر خا) از جمله این نیروها بودند. تعدادی از آنها در سمینار شمال حضور داشتند. گرچه همه اینها در کنگره موسس شرکت نداشتند ولی در جریان بحثهای مقدماتی تدارک حزب دخیل بودند. ما معتقد بودیم حزب کمونیست باید حزبی فراگیر باشد و از هر سازمان چپ و کمونیستی که خواهان پیوستن به حزب بود استقبال میکردیم.

ما برنامه مشترک را قبل از تشکیل کنگره موسس برای خیلی از سازمانهای چپ که رهبران و یا

نمایندگانشان در مناطق آزاد کردستان حضور داشتند فرستادیم و رسماً از آنها دعوت کردیم به حزب بپیوندند. کمیته ای بنام کمیته برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست ایران از مرکزیت دو سازمان تشکیل شد که به مقر احزاب و نیروهای کمونیست که در کردستان حضور داشتند میرفت و حضوراً در مود پروسه تشکل حزب به آنها توضیح میداد و از آنان میخواست به حزب بپیوندند. البته همان طور که قابل انتظار بود این دعوت با استقبال چندانی مواجه نشد و حتی بعضی از سازمانها مقالات کشافی در نقد برنامه مشترک نوشتند و منتشر کردند. ولی ما از نظر اصولی وظیفه خود میدانستیم که همه را به حزب دعوت کنیم. عملاً نیروهای تشکل دهنده حزب عبارت بودند از کومله و اتحاد مبارزان و جمعهای از فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی.

محسن ابراهیمی: در شهریور ۱۳۶۲ کنگره موسس حزب کمونیست تشکیل می شود. دو سال قبل از آن، در سی خرداد ۶۰، سرکوب شدیدی رخ داده و خیلی از جریانها از هم پاشیده اند. شرایط بسیار سختی بود. من آن زمان در تهران مخفی بودم و وقتی خبر تشکیل حزب کمونیست ایران را شنیدم سراپایم را شور و شوق فراگرفت. برای خیلی از رفقای دیگر هم تشکل حزب همین تاثیر را داشت. آیا شما هم بعنوان پایه گذاران حزب به این تاثیرات واقف بودید؟ کلاً ارزیابی شما از پیامدهای سیاسی - اجتماعی تشکل حزب در آن شرایط سرکوب و خفقان چیست؟

حمید تقوایی: تشکل حزب در آن شرایط سخت، يك پیشروی و دستاورد مهم برای کل نیروهای چپ محسوب میشد.

ما تا اینجا تاریخ حزب را اساساً در قالب جریانات داخلی چپ، پوپولیسم، مارکسیسم انقلابی، مقابله دیدگاهها و نظرات، تئوری حزب و غیره بحث و بررسی کردیم اما اگر از تحولات درونی جنبش چپ فاصله بگیرید و تشکل حزب را در بطن جامعه قرار بدهید متوجه میشوید که تشکل حزب دارای نقش و اهمیتی بسیار فراتر از يك تحول درونی جنبش چپ است.

تشکیل حزب کمونیست ایران در شرایطی اتفاق افتاد که بیش از دو سال از خرداد سال ۱۳۶۰ میگذشت. جمهوری اسلامی به دانشگاه ها حمله کرده بود، شوراها را بسته بود، به کارگران حمله کرده بود، به کردستان لشکر کشیده بود و در سطح وسیعی کمونیستها و آزادیخواهان را دستگیر و اعدام کرده بود. بسیاری از رفقای ارزشمند اتحاد مبارزان و همینطور خیلی از گروههای دیگر دستگیر و اعدام شده بودند. رژیم در خیابانها حتی از روی قیافه و ظاهر افراد را دستگیر میکرد. یکی از اعضای رهبری اتحاد مبارزان به اسم

عباس انتظارحجت را همینطور از دست دادیم. او صبح روز سی خرداد داشت به محل جلسه هیئت رهبری اتحاد مبارزان می آمد که بخاطر ظاهر و قیافه چپ اش دستگیر شد. و چند ماه بعد اعدامش کردند. بسیاری از اعضا و فعالین سازمانهای چپ به همین شکل دستگیر و اعدام شدند.

رژیم با این هجوم وحشیانه به کمونیستها و انقلابیون اعلام میکرد که دوره چند ساله پر جنب و جوش و پرتحرک پس از سرنگونی شاه خاتمه یافته است. هدفشان این بود که يك فضای یاس و سرخوردگی در جامعه و بویژه در جنبش چپ ایجاد کنند و اگر حزب کمونیست ایران در آن مقطع تشکیل نمیشد تا حد زیادی به این هدف رسیده بودند.

این را هم باید گفت که قبل از یورش سی خرداد بسیاری از سازمانهای پوپولیستی به بن بست رسیده بودند مثلاً سازمان پیکار قبل از سی خرداد ۶۰ با موضعگیری پر تناقضش در مورد جنگ ایران و عراق مضمحل شد و خیلی سازمانهای دیگر هم افق و چشم انداز روشنی نداشتند.

در چنین شرایطی رژیم امیدوار بود که بدنبال ضربه خرداد ۶۰ نیروهای چپ و انقلابی کاملاً کوبیده بشوند و برای مدتی طولانی نتوانند در جامعه سر بلند کنند.

تشکیل حزب کمونیست ایران در يك مقیاس سیاسی اجتماعی جواب کمونیستها به این تلاشهای حکومت و به فضای سرکوب و اختناق بود که رژیم تلاش میکرد بر جامعه حاکم کند.

نفس تشکیل حزب آن اختناق را شکست و در میان کل نیروهای چپ حتی در زندانها فضای پر شوری آفرید و امیدها را زنده کرد. آن زمان رادیوی حزب، که فوراً بعد از کنگره موسس آغاز به کار کرد، پیامهای امید بخش و دلگرم کننده ای دریافت میکرد. کسانی که به مناطق آزاد می آمدند از شور و شوقی که در میان فعالین چپ و انقلابی شکل گرفته و از دریچه تازه ای که بروی همه باز شده صحبت میکردند.

اینجا دیگر بحث صرفاً به کومله و اتحاد مبارزان و حتی مارکسیسم انقلابی و فراکسیون های مارکسیسم انقلابی محدود نبود بلکه کل جنبش چپ را دربر میگرفت. در يك سطح وسیع اجتماعی کل جنبش چپ و کل فعالینی که خود را کمونیست میدانستند امید و اعتماد به نفس تازه ای پیدا کردند. تشکیل حزب کمونیست پاسخ طبقه کارگر ایران به سیاست ترور و سرکوب حکومت از يك موضع تعرضی و قدرتمند بود.

محسن ابراهیمی: بعد از تشکیل حزب مشغله های جدید و مسائلی که روی میز رهبری حزب قرار گرفت چه بود؟ چه موضوعات و چالشهایی مطرح شدند؟

حمید تقوایی: يك مشغله ما در بدو تشکیل حزب موقعیت ویژه کومله بود. همانطور که گفتم حزب در کردستان تشکیل شد و نیروهای اصلیش هم سازمان کومله و اتحاد مبارزان بودند. هدف سازمانی اتحاد مبارزان تشکیل حزب بود و لذا با تشکیل حزب اتحاد مبارزان خود را منحل اعلام کرد. اما در مورد کومله مساله فرق میکرد. به دو دلیل لازم بود نام کومله حفظ بشود.

اول آنکه کومله يك سازمان اجتماعی بود که اسمش وزن و معنی اجتماعی مهمی داشت و حفظ اسم کومله از نظر سیاسی عامل موثری بود در حفظ موقعیت حزب در کردستان.

علت دیگر حفظ نام کومله تلاشی بود برای خنثی کردن تبلیغات ناسیونالیستی. ناسیونالیسم کرد که در درون کومله هم گرایش نسبتاً فعالی بود، طبعاً دل خوشی از تشکیل حزب کمونیست نداشت و حذف نام کومله باعث میشد این گرایش هم در جامعه کردستان و هم در صفوف کومله بهانه تازه ای پیدا کند برای دامن زدن به تبلیغاتی نظیر اینکه فارسیها کومله را بردند و از پایگاه اجتماعی اش جدا کردند و تبلیغاتی نظیر آنچه بعداً با تشکیل حزب کمونیست کارگری دوباره بازار داغی پیدا کرد.

مشخصاً در مقابله با ناسیونالیسم کرد حتی پیشنهادی برای برسمیت شناسی حقوق ویژه برای سازمان کردستان حزب در کنگره موسس حزب مطرح شد ولی در جریان مباحث کنگره از جمله بوسیله کادرهای چپ خود کومله مورد نقد قرار گرفت و کنار گذاشته شد. اما همه موافق بودند که کومله بعنوان سازمان کردستان حزب کمیته رهبری خود را داشته باشد و پلنومها و کنگره های خودش را برگزار کند. این با توجه به موقعیت اجتماعی کومله در کرستان امری لازم و اصولی بود. بسیاری از مباحث و سیاستهای رادیکال کمونیستی در رابطه با تحولات کردستان در این کنگره ها و پلنوم ها بحث و تصمیمگیری میشد.

مشغله دیگر رهبری در سالهای اول بعد از تشکیل حزب مقابله با گرایشات و دیدگاههای سنتی و عقب مانده در صفوف حزب بود. همانطور که اشاره شد کومله با کنگره دوم از دیدگاههای سنتی خط سه برید و به مارکسیسم انقلابی پیوست و بدنبال آن با کنگره سوم و بعد کنگره موسس این روند به سرانجام رسید ولی واضح است که این بمعنی پایان گرایشات و فرهنگ سنتی و عقب مانده نبود. بعنوان مثال در صفوف کومله نگرش غالب در مورد مبارزه نظامی نگرشی سنتی و متأثر از فرهنگ ناسیونالیستی تقدیس مبارزه مسلحانه یا باصطلاح کردی "پیشمرگاییتی" بود. همچنین رهبری حزب با گرایشاتی نظیر تقدیس فرهنگ روستائیان و تمکین به باورهای مذهبی "خلق" و یا مردسالاری و اخلاقیات سنتی و غیره مواجه بود. بویژه آوانس دادن به مذهب در تبلیغات و برخورد مردسالارانه به زنان حتی در صفوف کومله امر

رایجی بود. بعنوان نمونه در مقرهای کومله رفقای زن اجازه نداشتند سیگار بکشند و یا پای خود را دراز کنند. اعضای زن حتی نوعی روسری سنتی به سر میکردند و بندرت بدون روسری در انظار حتی در اردوگاه های کومله ظاهر میشدند. اینها همه تحت عنوان احترام به فرهنگ خلق و اعتقادات توده ها توجیه میشد.

ما در سطح نظری در نقد ناسیونالیسم و پوپولیسم و خلقگرایی این گرایشات را نقد کرده بودیم ولی در عمل نیز این گرایشات و سنتها باید نقد و طرد میشد. بهمین دلیل بحث سبک کار که کنگره اول اتحاد مبارزان قطعهنامه روشنی در توضیح نقد آن تصویب کرده بود در محور کار ما قرار گرفت.

اینها همه مسائلی بود که در دوره بعد از تشکیل حزب باید نقد و طرد میشد. و این یکی از مبرم ترین و مهم ترین چالشهای رهبری حزب در ماههای اول بعد از تشکیل حزب بود.

موضوع مهم دیگری که آن دوره منصور حکمت به آن پرداخت مساله مبارزه نظامی بود. همانطور که قبلا هم توضیح دادم مبارزه نظامی عمدتا و بطور خودبخودی در چهارچوب سنت پیشمرگای ناسیونالیستی درک و تقدیس میشد. و یکی از بحث های راهگشایی منصور حکمت این بود که نیروی پیشمرگ را بازوی نظامی حزب کمونیست و مبارزه نظامی را تنها يك وجه مبارزه حزب میدانست و معرفی میکرد. سنت ناسیونالیستی محور و اساس مبارزه اش جنگ پیشمرگان با حکومت بود اما برای حزب کمونیست مبارزه نظامی نمیتوانست چنین جایگاهی داشته باشد. تاکید منصور حکمت این بود که محور و اساس مبارزه حزب باید در شهرها و در میان کارگران باشد. حزبی که شاخه نظامی اش درگیر جنگ مسلحانه با حکومت در کردستان است. از نظر منصور حکمت نیروی پیشمرگه بازوی نظامی جنبش کارگری محسوب میشد. این برخورد در عین حال اجازه میداد که جایگاه مبارزه نظامی را بر متن شرایط ویژه هر دوره بدرستی تشخیص داد و فعالیت نظامی را بطور نقشه مند و موثر به پیش برد.

يك مساله مهم و عاجل دیگر در بدو تشکل حزب پیشرویهای نظامی جمهوری اسلامی در کردستان بود. حکومت هر روز مناطق آزاد بیشتری را تصرف میکرد و نیروهای پیشمرگ مجبور می شدند به مناطق دورتری از شهرها عقب نشینی کنند و در نهایت در خاك عراق مستقر بشوند. این امر يك سردرگمی ایجاد کرده بود. سؤال این بود که حالا چه باید کرد؟ مناطق آزاد روز بروز محدودتر میشد و حفظ و نگهداری اردوگاهها مشکل تر میشد. در بسیاری مناطق دیگر فعالیت نظامی و حتی گشتهای، باصطلاح کردی جوله ها، سیاسی به سیاق گذشته امکان نداشت.

این شرایط باعث شده بود دیدگاه سنتی که پیشمرگایتی را محور مبارزه میدانست به نومییدی و بن بست برسد. راه حلی که منصور حکمت پیشنهاد کرد این بود که اردوگاهها و مقر پیشمرگان و کمیته های نواحی و ارگانهای ستادی به پشت جبهه در کردستان عراق منتقل بشوند و واحد های سبک در ماموریت های چند هفته ای برای عملیات نظامی و یا جوله های سیاسی به مناطق اشغالی بروند و به منطقه امن بازگردند.

اساس این سیاست که در دستور کار قرار گرفت تقسیم مناطق بنا به توازن قوا و سازماندهی مبارزه بنابر مقتضیات هر منطقه بود. مناطق آزاد معدودی که هنوز در دست کومله بود، مناطق بینابینی که هنوز کاملاً تحت کنترل رژیم نبود و بین پیشمرگان و نیروهای حکومت دست بدست میشد و مناطقی که کاملاً به تصرف جمهوری اسلامی در آمده بود. بحث منصور حکمت این بود که ما ناگزیر نیستیم در مناطق اشغالی و حتی در مناطق بینابینی مستقر باشیم. اردوگاهها و مقر پیشمرگان و کمیته های نواحی و ارگانهای ستادی میتوانند به پشت جبهه در کردستان عراق منتقل بشوند و واحد های سبک در ماموریت های چند هفته ای برای عملیات نظامی و یا جوله های سیاسی به مناطق اشغالی بروند و به منطقه امن بازگردند. منصور حکمت معتقد بود با پیشرویهای نظامی حکومت مبارزه مسلحانه هر چه بیشتر اهمیتی سیاسی پیدا میکند و عملاً بعنوان پشت جبهه جنبش کارگری و مبارزه در شهرها نقش ایفا میکند. این برخورد به مبارزه نظامی طبعاً با دیدگاه ناسیونالیستی که پیشمرگایتی را برایش همه چیز است متناقض بود.

سند دیگری که در همان سال اول بعد از تشکیل حزب بوسیله منصور حکمت تدوین شد و به تصویب رسید بیانیه حقوق پایه ای زحمتکشان کردستان بود. این بیانیه حقوق مردم کردستان را نه در چهار چوب صرفاً رفع ستم ملی بلکه کلاً به عنوان شهروندان یک جامعه که باید از حقوق برابر برخوردار باشند مطرح میکرد. موضوع بیانیه این بود که کارگران در کردستان چه خواسته هایی دارند چطور این خواستها باید متحقق بشود، زنان باید چه حقوقی داشته باشند و کلاً بخشهای مختلف جامعه و همه شهروندان در کرستان باید از چه حقوق و آزادیهای برخوردار باشند. به این معنا بیانیه حقوق پایه ای زحمتکشان صرفاً به رفع ستم ملی محدود نمی ماند بلکه از دید کمونیستها آزادی و رهائی و برابری بین شهروندان را مطرح و معرفی میکرد. اینها مهمترین اقدامات و فعالیتهای بود که بعد از تشکیل حزب فوراً در دستور قرار گرفت.

محسن ابراهیمی: شما به تفاوت نظر منصور حکمت در مورد مبارزه نظامی با تلقی ناسیونالیستی از پیشمرگاتی اشاره گزانی کردید. اگر ممکن است این را بیشتر توضیح بدهید چون بویژه در آن دوره مبارزه نظامی جایگاه مهمی در کردستان و در فعالیتهای کومله داشت. مشخصاً نقد منصور حکمت به سنت ناسیونالیستی مبارزه نظامی چه بود؟ و اثباتاً چه درک و تبیینی از مبارزه نظامی داشت؟

حمید تقوایی: مبارزه نظامی یکی از موضوعات مهم مورد بحث در رهبری حزب از همان روز اول بعد از کنگره موسس بود. منصور حکمت معتقد بود که اساس و محور فعالیت حزب جنبش کارگری و مبارزه در شهرها است و سازمان نظامی و نیروی پیشمرگ کومله، بر خلاف تلقی سنتی و ناسیونالیستی، نیروئی در جنبش ملی برای گرفتن حق تعیین سرنوشت نیست، بلکه بازوی مسلح جنبش و حزب طبقه کارگر در کردستان است. همان زمان پیشمرگان با شعار زنده باد سوسیالیسم جان می باختند ولی دیدگاه غالب در جامعه که به تشکیلات کومله نیز سرایت کرده بود، نیروی پیشمرگ را بخشی از جنبش ملی یا جنبش مقاومت در کردستان میدانست. در این دیدگاه پیشمرگ کومله حداکثر بخش چپ جنبش مسلحانه ای بود که نیروی پیشمرگ حزب دموکرات جناح راست آن را تشکیل میداد. نکته دیگر این بود که در سنت ناسیونالیستی جنگ مسلحانه اساس و محور فعالیت مبارزات تلقی میشد و در نتیجه مبارزات در شهرها، جنبش کارگری و اعتراضات شهری، نقش حاشیه ای و پشت جبهه ای داشت. در دیدگاه ناسیونالیستی شهر اساساً بعنوان منبع تامین نیروی پیشمرگ، افرادی که رادیکالیزه میشدند و به کوه میزدند، اهمیت پیدا میکرد.

منصور حکمت در نقد این نظرات بر اهمیت و محوریت جنبش کارگری تاکید میکرد. یکی از تزه‌های سمینار شمال، که همانطور که بالاتر توضیح دادم برای تدارک سیاسی تشکیل حزب برگزار شد، این بود که حزب برای پیشبرد سیاستهایش باید هر چه بیشتر پایه های خودش را در جنبش کارگری در شهرها بسط بدهد. نتیجه این جهتگیری را ما همان زمان در مبارزات کارگران شهرهای کردستان از جمله در اول ماه مه های پرشکوه سنندج شاهد بودیم.

تا آنجا که به خود مبارزه نظامی مربوط میشود منصور حکمت ایده ها و نظرات راهگشائی در تعیین استراتژی و تاکتیکهای نظامی مطرح کرد که به برخی در سؤال قبل اشاره کردم.

یکی دیگر از پیشنهادات منصور حکمت تعیین مدت برای مبارزه نظامی بود. او معتقد بود که دوره فعالیت در نیروی پیشمرگ و مبارزه نظامی برای هر فرد باید محدود باشد. در سنت ناسیونالیسم کرد "پیشمرگاییتی" و مبارزه نظامی دوره معینی ندارد؛ پیشمرگاییتی اساس و محور کار سیاسی است و دست کشیدن از مبارزه نظامی انفعال و پاسیویسم و ترک مبارزه تلقی میشود. منصور حکمت این سنت را قبول نداشت.

او میگفت باید مدت زمان مبارزه نظامی برای پیشمرگان محدود باشد و آنان بتوانند بعد از انقضای این

مدت به فعالیتهای سیاسی شان در اشکال دیگری ادامه بدهند. او همچنین برای تسهیل زندگی در اردوگاهها که محل زندگی خانواده های اعضا و کادرهای کومله بود و برای اعزام آنان به کشورهای دیگر طرحها و سیاستهایی مطرح میکرد که کاملا با سنتهای رایج متفاوت بود.

اساس این سیاستها همانطور که اشاره کردم نقد کمونیستی سنتهای رایج و تاکید بر تلقی و جهت گیری کمونیستی در برخورد به مبارزه نظامی و جایگاه آن بود. این سیاستها از نظر عملی و برخورد به مسائل مبرم مبارزه در آن مقطع نیز جایگاه تعیین کننده ای داشت.

منصور حکمت مشاهده میکرد که چطور مبارزه نظامی در کوه و روستا و همچنین اداره اردوگاهها و امور تشکیلات علنی کومله محور و اساس مشغله رهبری کومله را تشکیل میدهد و میدانست با پیشرویهای نظامی حکومت این دیدگاه به یاس و نومیدی و بن بست خواهد رسید. از اینرو تاکید او بر مبارزه در شهرها در عین حال آینده مبارزه و راه پیشروی و بسط نفوذ اجتماعی حزب در کردستان را نشان میداد. با این همه نقد و طرد سنتهای ناسیونالیستی مبارزه نظامی کار ساده ای نبود. در ظاهر کسی با این نظرات مخالفتی نداشت ولی در عمل همچنان سنتهای گذشته بر فعالیتهای نظامی حاکم بود. این شرایط باعث شد منصور حکمت به نقد سبک کار و سنتهای عملی مبارزه بپردازد. بحثی که در همان اولین سالهای بعد از تشکیل حزب تحت عنوان "فاصله حرف و عمل" در تشکیلات مطرح شد. این جدال بین گرایش ناسیونالیستی و کمونیستی در صفوف حزب تا مقطع تشکیل حزب کمونیست کارگری ادامه پیدا کرد.

محسن ابراهیمی: قبل از اینکه وارد بحث کمونیسم کارگری و جدایی منصور حکمت از حزب کمونیست بشویم لازمست در مورد جنگ با حزب دموکرات هم صحبت کنیم. آن زمان یکی از مهمترین اتفاقات جنگ حزب کمونیست ایران با حزب دموکرات کردستان بود. دلایل این جنگ چه بود؟ چه تبیینی از این جنگ وجود داشت و چگونه به پایان رسید؟

حمید تقوایی: جنگ با حمله نظامی حزب دموکرات به نیروهای کومله آغاز شد ولی تبیین و ارزیابی از این جنگ و دلایل آن یکی از نمونه هائی بود که به خوبی وجود گرایشات مختلف در حزب کمونیست را نشان میداد. کلا دو بینش در مورد جنگ با حزب دموکرات وجود داشت. یک بینش این بود که این جنگی است بین دو نیرو در جنبش کردستان بر سر رهبری و به اصطلاح دست بالا پیدا کردن در این جنبش. این تلقی از جنگ هم در کمیته مرکزی حزب و هم در کمیته مرکزی کومله طرفدارانی داشت. نظر دیگری که منصور حکمت مطرح و نمایندگی میکرد این بود که این جنگی بین دو حزب که اهداف و سیاستهای طبقاتی

متضادی را نمایندگی میکنند. موضوع این است که کمونیست‌ها در کردستان فعال شده‌اند، حزب تشکیل داده‌اند و رادیوی حزب علیه ناسیونالیسم، علیه مذهب، علیه ستمکشی زن و علیه همه مسائلی که نیروهای ناسیونالیست نه تنها با آن مخالفتی ندارند بلکه خود عامل و حامل آن هستند مدام تبلیغ میکند و حزب دموکرات نمیتواند این را بپذیرد. به خیال خود میخواهد زبان کمونیست‌ها را ببرد و نشان بدهد که کردستان تحت کنترل او است و کمونیست‌ها حق ندارند علیه مذهب و ناسیونالیسم و نابرابری‌های طبقاتی در کردستان تبلیغ کنند. اساس مساله اینست. حزب دموکرات میخواهد با قلدر منشی با زور اسلحه کمونیست‌ها را عقب براند. بنابراین جنگ بین دو رقیب بر سر رهبری يك جنبش نیست بلکه جدال بین دو جنبش متفاوت است. يك جنبش کمونیستی که میخواهد سرمایه‌داری بر بیافند، زن آزاد باشد، می‌خواهد مذهب را از جامعه جارو کند، میخواهد ناسیونالیسم را از ریشه بزند و جنبش دیگری که این تغییرات را به ضرر اهداف و منافع خود میداند. عبارت دیگر این نگرش اعلام میکرد که جنگ در نهایت بر سر دفاع از تبلیغات و فعالیت کمونیستی در کردستان است.

این تبیین خوشبختانه از جانب رهبری حزب و کمیته کردستان پذیرفته شد ولی بر سر نحوه و شرایط ختم جنگ در شکل دیگری اختلاف بروز پیدا کرد. جنگ حدود سه سال و نیم طول کشید. در این مدت روشن شد که حزب دموکرات قادر به ساکت کردن تبلیغات کمونیستی نیست و بهمین دلیل منصور حکمت پیشنهاد کرد که یکطرفه آتش بس اعلام کنیم. بحث او این بود که ما به اهدافمان در این جنگ رسیده‌ایم. از نظر سیاسی پیروز شده‌ایم چرا که رادیوی ما همچنان فعال است و مبلغین حزبی در گشتها- در اصطلاح کردی جوله‌ها- سیاسی‌شان در مناطق مختلف سیاست‌ها و نظرات حزب را مطرح میکنند و حزب دموکرات قادر به محدود کردن فعالیتهای ما نشده است. ازینرو ادامه جنگ از نظر ما موضوعیتی ندارد. اما دیدگاهی که از آغاز جنگ را نوعی رقابت بر سر رهبری جنبش در کردستان میدید معتقد بود تا رسیدن به این هدف یعنی شکست کامل نظامی و نابودی نیروهای حزب دموکرات باید به جنگ ادامه داد.

این موضع بر همان نظریه‌ای مبتنی بود که سیاست‌ناظر بر جنگ را رهبری "جنبش خلق کرد" ارزیابی میکرد. ما اصولاً چنین جنبشی را برسمیت نمیشناختیم. همانطور که بالاتر اشاره کردم نظر منصور حکمت، که مورد پذیرش اکثریت بالائی از کادرهای حزب بود، این بود حزب کمونیست ایران و حزب دموکرات به دو جنبش طبقاتی مختلف متعلق هستند و ریشه و مبنای جنگ هم همین تضاد منافع طبقاتی است و نه رقابت بر سر کرسی رهبری در يك جنبش واحد. بهمین دلیل منصور حکمت نظریه‌ای که ختم جنگ را به نابودی نظامی حزب دموکرات موقوف میکرد "راست روی سیاسی و چپ روی نظامی"

ارزیابی کرد. در کنگره ششم کومله پیشنهاد منصور حکمت پذیرفته شد و جنگ در اردیبهشت ۶۷ خاتمه یافت.

محسن ابراهیمی: اجازه بدهید اینجا به موضوع تشکیل حزب کمونیست کارگری و روندی که به تشکیل این حزب منجر شد بپردازیم. با توجه به تصویری که شما دادید تشکیل حزب کمونیست ایران نتیجه یک روند عظیم و تاریخی است که با انقلاب ۵۷ و حضور طبقه کارگر در این انقلاب به فرجام میرسد و به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر میشود. منصور حکمت در سال ۸۰ این حزب را ترک میکند. چرا؟ زمینه ها و دلایل این تصمیم چه بود؟

حمید تقوایی: جدائی از حزب کمونیست ایران بدنبال چند سال بحث و جدل نظری صورت گرفت. قبل از توضیح این روند لازمست در مورد شیوه این جدائی و تشکیل حزب کمونیست کارگری نکته ای را روشن کنم. معمولا گفته میشود منصور حکمت و عده ای از کادرها و اعضای حزب کمونیست ایران انشعاب کردند. این حقیقت را بیان نمیکند. روشن است که وقتی عده ای از یک حزب جدا میشوند اسم حزب برای بقیه بجا میماند و در این مورد هم همین اتفاق افتاد ولی از هیچ نظر دیگری جدائی منصور حکمت را نمیتوان انشعاب نامید. منصور حکمت هیچوقت اعلام انشعاب نکرد و کسی را به ترک صفوف حزب فرانخواند. او بقول خودش با قلمش حزب را ترک کرد و بدنبال او اکثریت بالائی از اعضای کمیته مرکز و کادرهای حزب جدا شدند و به حزب تازه ای که اعلام کرده بود، حزب کمونیست کارگری، پیوستند. از این نظر این تحول در تاریخ چپ بینظیر است. بعدا توضیح میدهم که علت این تصمیم منصور حکمت چه بود ولی در هر حال این اتفاق را نمیتوان انشعاب نامید. در انشعابات معمولا اقلیتی از یک حزب جدا میشوند و خط دیگری را دنبال میکنند. در این مورد هیچ یک از این دو موضوع صادق نبود. منصور حکمت رهبر تشویک و سیاسی حزب بود و اتوریته بالا و بلامنازعی در کمیته مرکزی و در کل حزب داشت. او به همراه بخش اعظم کدرهای سابق حزب کمونیست حزب کمونیست کارگری را تشکیل دادند و به این اعتبار باید گفت ادامه واقعی حزب کمونیست ایران حزب کمونیست کارگری است. حتی آن بخش کمیته مرکزی که از حزب جدا نشد خود را موافق نظرات و مباحث منصور حکمت میدانست و بعد از یک دوره جدل نظری در آخرین پلنوم توافق خودش را با نظرات او اعلام کرده بود. منصور حکمت میتوانست در حزب باقی بماند و همچنان اتوریته نظری و سیاسی خود را حفظ کند ولی تصمیم به جدائی گرفت چون نمیخواست با گرایشات دیگری که در برابر مباحث کمونیسم کارگری مقاومت میکردند و در بهترین حالت به این نظرات تمکین میکردند و رضایت میدادند در یک حزب باقی بماند. شرایط جهانی در آستانه فروپاشی شوروی گرایشات

ضد کمونیستی را تشدید میکرد و به جلو میراند و در چنین شرایطی تشکیل يك حزب کمونیستی یکپارچه و متحد و همدل، بقول منصور حکمت يك حزب يك بنی، بر مبنای خط و سیاست و جهتگیری کمونیسم کارگری امری ضروری و حیاتی بود. حزب کمونیست ایران چنین ظرفی نبود و نهایتاً همین امر باعث شد منصور حکمت به تصمیم استعفا از حزبی که خود پایه گذار و رهبرش بود برسد و حزب تازه ای تشکیل بدهد.

استعفای منصور حکمت از حزب امر غیرمنتظره و بی سابقه ای بود ولی گذار از حزب کمونیست به حزب کمونیست کارگری بهیچوجه امری ابتدا بساکن و ناگهانی نبود. چهارچوب نظراتی که بعداً به کمونیسم کارگری معروف شد از سال ۱۳۶۵ در کنگره دوم حزب بوسیله منصور حکمت بیان شده بود. حتی قبل از آن در مباحثی که همانطور که بالاتر توضیح دادم در بدو تشکیل حزب در مورد ضرورت محور قرار دادن جنبش کارگری و جایگاه مبارزه نظامی بعنوان بازوی مسلح طبقه کارگر و مقابله با دیگر سنتهای عقب مانده مطرح میشد جوانه های نظرات کمونیسم کارگری قابل مشاهده است.

در يك جمله تز پایه ای کمونیسم کارگری میشود اینطور توضیح داد "قائل بودن به کمونیسم بعنوان يك جنبش اجتماعی و نه يك ایدئولوژی و يك سری نظرات و تئوریا و حتی سیاستها". کمونیسم کارگری معتقد است کمونیسم قبل از هر چیز يك جنبش عینی اجتماعی است و تئوریا و سیاستها و احزاب بر این زمینه اجتماعی شکل میگیرند و وارد تصویر میشوند. این تبیین از کمونیسم به نظر من یکی از مهمترین دستاوردها و درافزوده های منصور حکمت به مارکسیسم است. این نظریه را میتوان "تئوری جنبشی مبارزه طبقاتی" نامید (با تاسی به "تئوری کاری ارزش" که مارکس مطرح میکند).

بنا به این نظریه کمونیسم يك جنبش اجتماعی در نقد و نفی نظام سرمایه داری و همزاد آن است. به این اعتبار جنبش کمونیستی از مارکسیسم و از مانیفست کمونیست پیشی میگیرد. مانیفست هم دقیقاً به همین شیوه در مورد کمونیسم صحبت میکند. مارکس در واقع تئوریسین و رهبر نظری و سیاسی جنبشی است که فی الحال در جامعه در نقد سرمایه داری جریان دارد.

منصور حکمت میگوید طبقات بلاواسطه با احزاب و افراد نمایندگی نمیشوند بلکه قبل از آن به جنبشهای اجتماعی ای شکل میدهند که احزاب و شخصیتها بازتاب و حاصل آن هستند. این شیوه نگاه به مبارزه طبقاتی درک و شناخت عمیقتر و حقیقی تری از سیاستها و عملکرد احزاب و شخصیتها چپ و کمونیست و همینطور نیروهای طبقاتی دیگر بدست میدهد.

مبانی این نظریه اولین بار در سمینارهای بحث در مورد تجربه شوروی - سال ۱۹۸۶- از جانب منصور حکمت مطرح شد. آنجا به این سؤال که "چرا انقلاب اکتبر شکست خورد" منصور حکمت چنین پاسخ میدهد که شکست انقلاب اکتبر در واقع شکست جنبش کمونیستی روسیه بود، که بلشویسم نمایندگیش میکرد، در مقابل جنبش صنعتی کردن روسیه که بوسیله حزب کادت و منشویکها و سپس استالین نمایندگی میشد.

در روسیه آن زمان علاوه بر جنبش کمونیستی جنبش دیگری هم وجود داشت که او هم ضد تزاربسم و ضد عقب ماندگیهای روسیه بود. در انقلاب فوریه هر دو جنبش شرکت داشتند اما کادتها بقدرت رسیدند و در انقلاب اکتبر بلشویکها توانستند قدرت را در دست بگیرند. ولی در دوره استالین جنبش صنعتی کردن روسیه توانست تحت نام بلشویسم در حکومت دست بالا پیدا کند و نهایتاً انقلاب اکتبر را به شکست برساند. بنابر این نظرات رایجی که شکست انقلاب اکتبر را به سرکوبگری استالین و یا حاشیه ای شدن شوراها و غیره نسبت میدهند نقد و بررسی عمیقی از مساله بدست نمیدهند. این نظرات در سمینارهای بررسی تجربه شوروی، که مباحثش در بولتن های "مارکسیسم و مساله شوروی، ۱۹۸۶- ۱۹۸۸" منتشر شد، مطرح میشود و منصور حکمت در نقد آنها به تئوری جنبشی مبارزه طبقاتی میرسد.

بعدا در مقطع فروپاشی شوروی، منصور حکمت این نظریه را بسط و تعمیم میدهد و با اتکا به آن به تحلیل شرایط سیاسی در جهان در منطقه و در ایران می پردازد. کمونیسم کارگری حاصل این روند نظری و سیاسی است.

محسن ابراهیمی: شما در مورد تز کمونیسم بعنوان يك جنبش اجتماعی توضیح دادید. اینجا این سؤال مطرح میشود که مشخصاً حزب کمونیست کارگری در چه شرایط اجتماعی ای تشکیل شد؟ چه عوامل و مسائلی تشکیل حزب کمونیست کارگری را ضروری میکرد؟

حمید تقوایی: اگر بخواهیم در يك سطح پایه ای به مساله بپردازیم ضرورت تشکیل حزب کمونیست کارگری را میتوان با همان شیوه و بر همان مبنائی توضیح داد که در مورد تشکیل حزب کمونیست ایران صحبت کردیم. همانطور که قبلاً توضیح دادم حزب کمونیست ایران فقط يك برنامه مشترک و اتحاد دو سازمان حول آن نبود بلکه پاسخ اجتماعی و طبقاتی به ضروریاتی بود که سرمایه داری ایران با انقلاب ۵۷ مطرح کرده بود. یعنی نقد صریح و بلاواسطه دیکتاتوری و بیحقوقی ها و کلا مصائب ناشی از سطره سرمایه داری در ایران. بطور مشخص تر حزب کمونیست خارج از چهارچوب جنبش چپ و مناسبات میان

سازمانها و در يك سطح اجتماعی جواب کل جنبش کمونیستی به یورش جمهوری اسلامی بعد از سی ام خرداد ۶۰ بود.

به همین قیاس می توان گفت که تشکیل حزب کمونیست کارگری پاسخی به یورش بورژوازی جهانی بود که در آستانه فروپاشی شوروی به کمونیسم و نیروهای کمونیست آغاز شده بود. حزب کمونیست کارگری ایران در دوره ای تشکیل شد که نه تنها دیگر کمونیسم مد نبود، بلکه احزاب و نیروهای سنتی کمونیستی داشتند اسم عوض می کردند، کشف کرده بودند که ظاهرا دموکراسی شان کم بوده و باید بیشتر دموکرات و کمتر سوسیالیست باشند. می توان گفت سیر حاشیه ای شدن آمال و اهداف و سیاست هایی که همیشه کمونیست ها نماینده اش بودند و سیر قهرقرائی نیروهای مدعی کمونیسم آغاز شده بود. آوار دیوار برلین عملا بر سر کمونیست ها فرود آمده بود و اغلب نیروهائی که قبلا خودشان را کمونیست مینامیدند دموکراسی پناه شده بودند. در واقع يك دوره معکوس شرایط سالهای بعد از انقلاب اکتبر ایجاد شده بود. پیروزی انقلاب اکتبر باعث شد کمونیسم در دنیا محبوب بشود و هر حزبی به هر چه اعتراض داشت و هر تغییری که می خواست در جامعه بدهد خودش را کمونیست بنامد. در دوره فروپاشی شوروی برعکس، حتی کسی که می خواست از آزادی و برابری صحبت کند، خود را دموکرات و طرفدار دموکراسی و حقوق بشر مینامید. چرا؟ چون شکست شوروی را پای تمام کمونیست های جهان می نوشتند و به هر نوع آرمان خواهی و آزادی خواهی و برابری طلبی کمونیستی می تاختند.

تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در پایه ای ترین سطح تعرضی بود از طرف چپ، در شرایطی که بقیه داشتند هزیمت می کردند. کمونیسم کارگری ایستاد و گفت که این دوران موقت است. اعلام کرد اولاً آنچه شکست خورده کمونیسم نیست بلکه سرمایه داری دولتی تحت پوشش کمونیسم است و ثانياً این هیاهوی پیروزی بر کمونیسم به سرعت فروخواهد نشست. يك بحث منصور حکمت در آن دوره این بود که با شکست و فروپاشی بلوک شرق، بلوک غرب هم موضوعیت و معنی خودش را از دست می دهد و ارتجاعی ترین نیروهای قومی و مذهبی و راسیستی میداندار میشوند که دقیقاً همین اتفاق افتاد. حزب کمونیست کارگری حاصل این شرایط جهانی بود.

اینجا لازمست به يك نکته تاکید کنم. يك نمونه کاربرد تئوری جنبش مبارزه طبقاتی در همین برخورد به شرایط مقطع فروپاشی شوروی خود را نشان میدهد.

وقتی شما کمونیسم کارگری را جنبشی می بینید و رای احزاب و سیاست ها و اشخاص، آن وقت این تغییرات سیاسی به این معنا که چه احزابی به خودشان می گویند کمونیست، چه افرادی اظهار ندامت می

کنند، چه کسانی به کمپ دمکراسی می روند، در عقیده ی عمیق شما به این که کمونیست زنده است و پیش می رود و نمایندگان و رهبران و احزاب خودش را دوباره تولید خواهد کرد، خللی ایجاد نمی شود. چون در بینش شما کمونیسم در ضرورت اعتراض اجتماعی به استثمار و مصائب و تبعیضات سرمایه داری ریشه دارد و روشن بود که بعد از دیوار برلین این مصائب به مراتب تشدید خواهد شد. کما اینکه نظم نوین جهانی پس از شوروی با لشکرکشی به عراق و جنگهای قومی مذهبی در یوگسلاوی و تاخت و تاز نیروهای هار اسلامی در خاورمیانه و آفریقا و چهار گوشه دنیا آغاز شد. منصور حکمت در نوشته طلع خونین نظم نوین جهانی این شرایط را پیش بینی کرده بود و در آخرین مباحثش در حزب کمونیست ایران تلاش میکرد این افق جهانی را تصویر کند و بر این متن ضرورت تغییر ریل به کمونیسم کارگری را توضیح بدهد.

محسن ابراهیمی: به دوره شرایط پایان جنگ سرد و تحولات آن دوره بیشتر خواهیم پرداخت. اما قبل از آن این سؤال مطرح میشود که چرا خود حزب کمونیست پاسخ به این سوالات و ضرورت ها نبود؟ چه مشکلی وجود داشت؟

حمید تقوایی: همانطور که بالاتر اشاره کردم حزب کمونیست نمیتوانست پاسخگوی ضروریات دوره تهاجم جهانی به کمونیسم باشد. منصور حکمت بعد از يك جدال حدودا سه ساله در درون حزب به این نتیجه رسیده بود. اساس مساله این بود که گرایشاتی در حزب وجود داشتند که امر دیگری را دنبال میکردند. مهمترین این گرایشها ناسیونالیسم گُرد بود که بالاتر به جنبه هائی از نظرات و جهتگیری اش اشاره کردم. گرایش دیگر خط سانتری بود که می شد گفت که ساختن حزب راضی اش کرده بود و امر و هدفش اساسا از حزب داری و حفظ تشکیلات فراتر نمیرفت. منصور حکمت همیشه میگفت هیچگاه نباید به دستاوردها لم داد و بعد از کنگره موسس همه تلاشش این بود که توجه رهبری حزب و کومله را به جنبش کارگری، و بقول خودش "انتقال کمونیسم به مکان اجتماعی و طبقاتی اش"، جلب کند.

گرایشات دیگر همه به منصور حکمت تمکین میکردند. اما اساسا امر و هدف و مشغله دیگری داشتند. برای آنان موقعیت جهانی کمونیسم حداکثر يك بحث ایدئولوژیک بود که به سیاستها و عملکرد و فعالیتهای حزب ربط چندان پیدا نمیکرد. "فاصله حرف و عمل" که قبلا اشاره کردم اساسا از همین تمکین لفظی به سیاستهای کمونیستی نشات میگرفت.

با فروپاشی شوروی و تحت فشار قرار گرفتن کمونیستها و بدنبال آن حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ شرایط به نفع گرایشات ناسیونالیستی در جامعه و به تبع آن در حزب تغییر کرد. نیروها و احزاب

ناسیونالیست کرد در عراق در کنار دولت آمریکا قرار گرفتند و بجلو رانده شدند. این احزاب در اقلیم کردستان بقدرت رسیدند و در نتیجه ناسیونالیسم کرد در کشورهای دیگر نیز در يك موقعیت تعرضی و مدعی قرار گرفت. این شرایط در حزب ما نیز منعکس میشود. مقاومت و در نهایت تعرض گرایش ناسیونالیسم کرد به نظراتی که منصور حکمت بیان و نمایندگی میکرد در تحلیل نهائی بازتاب این شرایط در حزب کمونیست ایران بود.

محسن ابراهیمی: چطور؟ ناسیونالیسم کرد چه عملکردی داشت؟ چکار می توانست بکند؟ شما گفتید منصور حکمت اتوریته داشت و اکثریت با او بودند.

حمید تقوایی: بله اکثریت بالائی از رهبری و کادرهای حزب با منصور حکمت بودند و همه رسماً خط و جهتگیری او را قبول میکردند ولی بحث بر سر عملی کردن سیاست ها و پیشبرد آنها بود. فروپاشی شوروی و تهاجم نظامی آمریکا به عراق شرایط سیاسی مساعدی برای سربلند کردن ناسیونالیسم کرد در جامعه و در حزب فراهم کرد ولی این اولین بار نبود. در مقاطع دیگری هم ما شاهد ابراز وجود این گرایش در حزب بودیم. بعنوان نمونه بعد از ختم جنگ ایران و عراق منصور حکمت مطرح کرد که دیگر حضور رهبری حزب در خاک عراق از نظر سیاسی درست و اصولی نیست. قبل از آن او نه تنها ملاحظه ای در این مورد نداشت بلکه خود از مدافعین گرفتن کمک از دولت عراق بود. مدتها قبل از تشکیل حزب، در همان اولین سفری که منصور حکمت به کردستان آمد، رهبری کومله در مورد کمک گرفتن از دولت عراق که بوسیله آن دولت پیشنهاد شده بود نظر منصور حکمت را جویا شده بود. آن زمان رهبری کومله در این مورد تردید داشت. منصور حکمت گفته بود که اگر کمک بی قید و شرط است میتوان آنرا پذیرفت. و همین اظهار نظر تردید رهبری وقت کومله را برطرف کرده بود. اما با ختم جنگ شرایط تغییر کرد و قید و شرطها و محدودیتها و فشارهای دولت عراق آغاز شد که نقطه اوج آن بمباران شیمیائی مقر مرکزی کومله در بهار ۱۳۶۷ بوسیله دولت صدام بود. اما منصور حکمت از مقطع ختم جنگ و مدتها قبل از این حمله معتقد بود نه از نظر سیاسی و نه عملی دیگر اقامت در خاک عراق ممکن نیست و باید رهبری و کادرها و اعضای حزب که در واحدهای نظامی نیروهای پیشمرگ فعالیت نمی کنند به خارج عراق منتقل بشوند. بویژه کودکان و سالمندان و دیگر وابستگان و خانواده های پیشمرگان و اعضای کومه له که در اردوگاههای خاک عراق بودند میبایستی فوراً به خارج اعزام میشدند.

این سیاست، بویژه اعزام رهبری به خارج یکی از مسائل مورد اختلاف بود. برای گرایشی که همه افق سیاسی و موجودیت تشکیلاتی اش در جنبش خلق کرد و حضور در منطقه کردستان خلاصه میشد پذیرش

این امر سخت بود و در برابر این جهتگیری مقاومت میکرد. با جنگ خلیج و پیامدهای آن انتقال به خارج از خاک عراق ضرورت و مبرمیت بیشتری پیدا کرد ولی در عین حال در برابر ناسیونالیسم کرد چشم انداز تازه ای قرار گرفت. بقدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق، که همان زمان عبدالله مهتدی در يك قطعنامه پیشنهادی آنان را دوستان حال و آینده نامید، باعث شد ناسیونالیستها تمکین و سکوت را کنار بگذارند و حرف دلشان را بزنند. میگفتند پروژه اعزام به خارج عقب نشینی است، هزیمت است، میخوانند صحنه نبرد را ترك کند. میگفتند این روحیه پیشمرگان را پائین می آورد و تشکیلات را تضعیف میکند و غیره. این البته در اسناد رسمی مطرح نمیشد، طبعاً کسی قطعنامه نمی داد که انتقال به خارج هزیمت است و یا غیرممکن است و غیره ولی این گفتمان در حزب براه افتاده بود. بخشی از مخالفتها به این بهانه که این کار به سرعت عملی نیست و تشکیلات سنگین است و حتی خانواده ها بسادگی قابل انتقال نیستند مطرح میشد. در حالی که منصور حکمت مثل همیشه قدم به قدم نقشه عمل را مشخص کرده بود. اینکه چطور در گام اول خانواده ها، سالمندان و کودکان، که در اردوگاههای کومله زندگی میکردند منتقل بشوند، رهبری چگونه و در چند نوبت به اروپا برود، چطور نیروهای مسلح باقیمانده سازمان داده بشوند و غیره. همه اینها مشخص بود. روشن بود که مساله مشکلات عملی و فنی انتقال نیست بلکه مخالفت با این امر از يك موضع سیاسی ناسیونالیستی و محدود نگرانه است.

محسن ابراهیمی: بجز این مساله انتقال در چه زمینه های دیگر میشد مقاومت یا تعرض ناسیونالیستها را مشاهده کرد. شما به نظرات عبدالله مهتدی اشاره کردید. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح بدهید.

حمید تقوایی: طبعاً مساله انتقال تنها یکی از ابعاد اختلاف بود. يك مساله دیگر موضعگیری در قبال تحولات عراق و بویژه نزدیک شدن احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق به قدرت و تشکیل دولت اقلیمی بود. آن زمان عبدالله مهتدی، که تا آن زمان خود را موافق مباحث منصور حکمت و جزو فراکسیون کمونیسم کارگری میدانست، قطعنامه ای را مطرح کرد که موضع و جهتگیری کاملاً سازشکارانه ای در قبال اتحادیه میهنی و احزاب ناسیونالیستی کردستان عراق داشت. او معتقد بود باید مناسبات حسنه ای با این احزاب برقرار کرد چون اینان دوستان حال و آینده ما هستند. این بحث زمانی مطرح میشد که این احزاب زیر چتر نیروی هوایی ارتش آمریکا در آستانه تشکیل دولت اقلیمی بودند. از نظر عبدالله مهتدی نیروی مثل اتحادیه میهنی که از ابتدا دست در دست جمهوری اسلامی داشت و بعد از رسیدن به قدرت حامی پیگیر و عامل نفوذ سیاستهای ضد انسانی او در عراق بود دوست حال و آینده کمونیستها محسوب میشد! بزودی معلوم شد که اتحادیه میهنی در کنار حزب دموکرات کردستان عراق عامل ارتجاعی ترین سیاستها علیه کارگران و توده مردم تحت حاکمیتش خواهد بود. دوستی با این نیروها یعنی احتراز از نقد و

افشاگری آنان آنهم درست در شرایطی که توده مردم در عراق و در ایران می باید ماهیت این نیروها و کلا نقش و عملکرد ناسیونالیسم کرد را که در پناه ارتش آمریکا در جنگ خلیج بجلو رانده شده و سر بلند کرده بود بخوبی بشناسند. قطعنامه پیشنهادی مهتدی که از جانب منصور حکمت مورد نقد قرار گرفت نماینده خطی بود که میخواست روی قدرتگیری احزاب ناسیونالیست کرد حساب باز کند و حتی، چنانکه بعدها بعد از جدائی عبدالله مهتدی از حزب کمونیست ایران دیدیم، با يك پلاتفرم آشکارا ناسیونالیستی، بدنیاال جلب حمایت آمریکا و نزدیک شدن بقدرت با سناریوئی نظیر فاجعه عراق باشد.

آن زمان عبدالله مهتدی از قطعنامه پیشنهادی اش بعنوان يك جهتگیری دیپلماتیک دفاع میکرد. اما روشن بود که مساله فقط روابط دیپلماتیک نیست. ما هیچ زمانی برای روابط دیپلماتیک با دولتها و نیروهای راست قطعنامه صادر نکرده بودیم و آنان را دوستان خود ننامیده بودیم. برای منصور حکمت و بسیاری از کادرهای حزب که مباحث کمونیسم کارگری را قبول داشتند روشن بود که بحث نزدیکی با احزاب ناسیونالیست جزئی از همان نگرشی است که همه چشم انداز و جهتگیری و هویت سیاسی اش به جنبش در کردستان و شرایط منطقه و تشکیلات داری محدود میشود. منصور حکمت بروشنی این گرایش را میشناخت و اولین بار نبود که به نقد آن میپرداخت. اما این اولین بار بود که این گرایش که از ابتدا به تشکیل حزب تمکین کرده و سکوت پیشه کرده بود، زبان باز میکرد و صریح و بی پرده نظراتش را مطرح میکرد. جنگ خلیج و تحولات منطقه تنها گوشه ای از تفاوتهای کمونیسم کارگری با دیگر گرایشات را نشان میداد اما همه دغدغه و مشغله ناسیونالیسم کرد به همین گوشه محدود میشد و به همین دلیل بر سر این مساله بود که به زبان آمد و صریحا موضع گرفت.

بحتهای کمونیسم کارگری، همانطور که گفتیم، از قبل از جنگ خلیج و مطرح شدن این نوع نظرات صریح ناسیونالیستی در حزب آغاز شده بود. منصور حکمت بعد از کنگره دوم حزب سمینارهایی را در حزب برگزار کرد و به تفصیل نظراتش را توضیح داد. او در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰ از رهبری اجرائی حزب کناره گرفت و فراکسیون کمونیسم کارگری را تشکیل داد.

یکی از نوشته های درخشان منصور حکمت در این دوره "تفاوتهای ما" است. او در این نوشته که به شکل مصاحبه است، کمونیسم مارکسی، کمونیسم نقد سرمایه داری و تمایز طبقاتی آن از کمونیسم های ملی، رفرمیستی، ضد استعماری و صنعتگرا را به روشنی تعریف می کند و تبیین تازه ای از جنبش کمونیستی و شرایط مبارزه طبقاتی در عصر حاضر بدست میدهد. در "تفاوتهای ما"، منصور حکمت کمونیسم را به عنوان يك جنبش، به عنوان يك تئوری و نظر، و به عنوان يك حزب و سیاست روشنی تعریف می کند. او

نقش و جایگاه حزب را در سطح جهانی مد نظر دارد و می خواهد حزب کمونیست ایران را در این جهت متحول کند.

او معتقد است در دوره حمله راست جهانی به کمونیست ها باید حزبی ساخت، پرچمی را بلند کرد، استراتژی و برنامه ای داشت که بتوانیم نه تنها در مقابل این موج دوام بیاوریم، بلکه آنرا عقب برانیم.

همانطور که گفتم منصور حکمت از کنگره ی دوم حزب این نظرات را در حزب مطرح میکرد و توضیح میداد. مقاومت خاموش و بتدریج نه چندان خاموش گرایش ناسیونالیستی نشان میداد که حزب بدون یک تحول کیفی نمیتواند این نقش را ایفا کند. منصور حکمت در توضیح نظراتش سمینار برگزار میکرد و مصاحبه میکرد و مطلب می نوشت و تلاش میکرد مثل همیشه صفوف حزب را قانع کند و در این جهت به حرکت درآورد اما در ذهنیت گرایشات دیگر در حزب مباحث کمونیسم کارگری انتزاعی و کلی گویی به نظر میرسید. حتی برخی از اعضای رهبری حزب، گرچه نه صریح و رودررو بلکه در دلانها و محافل حزبی، بیان میکردند که اینها تئوری بافی هائی برای هزیمت و ترك منطقه است. آن زمان منصور حکمت و بخشی از رهبری حزب در اروپا مستقر شده بود و این از نظر گرایشی که فراتر از جنبش خلق کرد و شرایط منطقه را نمیدید گناهی نابخشودنی بود. همان نوع برجسبها و شائبه پراکنی هائی که زمانی از جانب عقب مانده ترین سازمانهای پوپولیستی علیه رهبری اتحاد مبارزان - به جرم اینکه "از خارج آمده" - صورت میگرفت حالا از درون صفوف حزب این بار به جرم عزیمت به خارج عنوان میشد.

محسن ابراهیمی: منصور حکمت بقول خودش با قلمش از حزب بیرون آمد. چرا؟ چرا تمام امکانات را بجا گذاشت و حزب را ترك کرد؟ آیا بجای او و اکثریت بالائی که موافق او بودند، نمی باید اقلیت مخالف کمونیسم کارگری ناگزیر به ترك حزب میشدند؟

حمید تقوایی: همانطور که قبلا اشاره کردم به جدائی اکثریت از اقلیت نمیتوان انشعاب اطلاق کرد اما از نظر منصور حکمت این تنها راه بود. منصور حکمت بعدا این را توضیح داد که چرا بطور واقعی آلترناتیو دیگری وجود نداشت. ما در دوره ای به سر میبردیم که تعرض جنبشهای دیگر به کمونیسم آغاز شده و رو به اوج بود. حتی چند سال بعد در صفوف حزب کمونیست بجا مانده این را به روشنی مشاهده کردیم. در آن شرایط نه تنها کمونیسم دیگر مد نبود، بلکه ناسیونالیزم و فرقه گرایی، طرفداری از سرمایه داری بازار آزاد، و دمکراسی پناهی سکه رایج بود.

در چنین شرایطی همزیستی کمونیسم کارگری با گرایشات دیگر در قالب یک حزب عملا امکان پذیر نبود.

کمونیسم کارگری یا باید جدا میشد و یا باید اقلیت مخالف را کنار میگذاشت و از نظر منصور حکمت این آلترناتیو دوم به ضرر کمونیستها تمام میشد. او در توضیح علت استعفایش از حزبی که رهبری اش را در دست داشت میگفت که از نظر اجتماعی موازنه قوا به نفع ناسیونالیستها و به ضرر کمونیستها است و در این شرایط هر اقدامی که به نظر اخراج و تسویه برسد خطای سیاسی است. او میگفت در این شرایط صدها تریبون و روزنامه و رسانه در منطقه و در جهان آماده اند تا صدای اعتراض برادران کُردشان را به گوش همه برسانند و همین تعرضات و برچسب زنیهای عقب مانده ای که در محافل و دالانهای حزب شروع شده است به سطح جامعه کشیده خواهد شد. و این جدال نابهنگامی است که ما موقعیت و نیروی مقابله با آن را نداریم. دوره ای بود که می بایست کمونیستها از نو سنگ روی سنگ میگذاشتند و نفوذ و اعتبار کمونیسم را احیا میکردند.

از سوی دیگر این جدائی را نمیتوان انشعاب نامید چون خط رسمی حزب را تا لحظه استعفا منصور حکمت بیان و نمایندگی میکرد. نمیتوان جدائی رهبر و اتوریته سیاسی یک حزب و اکثریت طرفدارش از آن حزب را انشعاب نامید. اقدام منصور حکمت بطور واقعی و عملی به معنی رفع مقاومتها و رفع موانع از سر راه خط و سیاست رسمی ای بود که خود او نمایندگی میکرد. او با استعفای فردی از حزب میخواست هر کس شخصا انتخاب کند و روشن بود اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری چه انتخابی خواهند کرد.

منصور حکمت در پلنوم بیستم اعلام کرد که در پلنوم بعد حزب را ترک خواهد کرد و در همان پلنوم به اتفاق آرا به دفتر سیاسی انتخاب شد. این واقعیت نشاندهنده اتوریته و موقعیت منحصر بفرود او حتی بعد از بالا گرفتن جدل نظری در حزب است و تاکید دیگری است بر این واقعیت که حزب کمونیست کارگری در واقع حاصل انشعاب از حزب کمونیست نبود بلکه در ادامه خطی شکل گرفت که اقلیتی از حزب در عین تمیکن رسمی و فرمال، عملا در برابرش مقاومت میکردند.

در دوره دو ساله قبل از جدائی در واقع حزب دو قسمت شده بود. بخش اصلی آن کادرها و اعضای بودند که خواست و هدف واقعیشان تحقق نظرات و سیاستهای کمونیسم کارگری که منصور حکمت در پلنومها و کنگره ها و سمینارها و مقالاتش مطرح میکرد و اتحاد و انسجام و فعال شدن حزب حول این نظرات و سیاستها بود. بخش دیگر بحث و نظر و پلانفرمی نداشت ولی عملا سدی در برابر عملی شدن سیاستهای کمونیسم کارگری بود. این مقاومت در ماه های آخر قبل از جدائی شکل ترور شخصیت و تعرض شخصی و اخلاقی به منصور حکمت را بخود گرفت. که به جنبه هائی از آن مثل انگ "هزیمت به خارج و خستگی و نومیدی از مبارزه" و غیره به منصور حکمت و اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری قبلا اشاره کردم.

منصور حکمت بر خطیر بودن شرایط در آستانه سقوط شوروی و تهاجم به کمونیسم و ضرورت و مبرمیت آماده شدن برای پاسخگویی به این شرایط صحبت میکرد و با حملات شخصی و غیر سیاسی پاسخ میگرفت. جدال نابرابری بین يك بحث و جهتگیری عمیق سیاسی و نظری و يك سری اتهامات و برچسب های عقب مانده در گرفته بود و می بایست به فرجام میرسید. کناره گیری منصور حکمت پاسخ او به این وضعیت درون حزبی بود. با اینهمه اقدام او تشکیل يك حزب تازه صرفا از فراکسیون کمونیسم کارگری و تنها مرکب از طرفداران نظراتش نبود، بلکه راه را برای همه باز میگذاشت که به حزب تازه بپیوندند. اکثریت این انتخاب را کردند و اقلیت در حزب قدیم بجا ماندند.

محسن ابراهیمی: در تاریخ انشعابات، اتفاقات غم انگیز زیاد افتاده است. ولی در این مورد حتا از دماغ کسی خون نمی آید. چرا؟

حمید تقوایی: شاید يك نکته را باید زودتر میگفتم. یکی از دلایلی که منصور حکمت بطور فردی جدا شد این بود که يك حزب مسلح را ترك میکرد. هر نوع تسویه و اخراج و یا حتی اعلام انشعاب نمیتوانست به برخورد مسلحانه در درون حزب منجر بشود. احتمال زیادی نداشت اما بعید هم نبود. در شرایطی که ناسیونالیستها در حزب تا حد برچسب زنی و ترور شخصیت تنزل کرده بودند بعید نبود که با داغ شدن بحثها و احساس اینکه ممکن است در حزب حاشیه ای بشوند و یا از رهبری و ارگانهای اصلی کنار گذاشته بشوند، دست به اسلحه ببرند. روشن است که این ضربه مهلکی به حزب و به کل جنبش کمونیستی در ایران و منطقه می بود. شرایط عمومی اجتماعی و سیاسی در منطقه و در دنیا به نفع جریانات ناسیونالیستی و به ضرر کمونیستها بود و در چنین وضعیتی کمترین برخورد خشونت آمیز دستاویزی میشد برای تعرض بیشتر و وسیع تر علیه کمونیستها. این عوامل همه در تصمیم منصور حکمت به استعفای فردی دخیل و موثر بود.

او با شیوه ای که در پیش گرفت باعث شد جدائی در کمال آرامش و در کمال تمدن صورت بگیرد. او با استعفای فردی در واقع اعلام کرد اسم حزب، رادیوی حزب و همه امکانات دیگری که خود نقش تعیین کننده ای در ایجاد آن داشت را برای بقیه بجا میگذارد. و به این ترتیب توانست ناسیونالیسم کرد را در صفوف حزب و در منطقه خنثی و خلع سلاح کند.

محسن ابراهیمی: در آن دوره منصور حکمت می گفت من موافق نمیخواهم همفکر میخوامم. آیا یکی از دلایل استعفای فردی او همین نظریه نبود؟

حمید تقوایی: علت تاکید منصور حکمت بر "همفکر" بجای "پیرو" به شرایط مشخص حزب کمونیست در آن دوره برمیگردد. همانطور که اشاره کردم علیرغم اینکه سیاستهای و قطعنامه های پیشنهادی منصور حکمت در اغلب موارد به اتفاق آرا تصویب میشد ولی در عمل به پیش نمیرفت. گرایشات دیگر امر و دغدغه دیگری داشتند. بویژه در دوره بعد از جنگ خلیج گرچه گرایش ناسیونالیستی رسماً با نظرات منصور حکمت مخالفت نمیکرد ولی آنرا کلی گویی و بی ربط به شرایط سیاسی منطقه میدانست و ارزش استفاده آنرا حداکثر روحیه دادن به تشکیلات ارزیابی میکرد.

در مقابل چنین برخوردهائی بود که منصور حکمت خواهان موافقینی بود که درد و امرشان موقعیت کمونیسم در دوره بعد از جنگ سرد و آماده کردن حزب برای تعرض در چنین دوره ای باشد. او میدانست بدون چنین افق و جهتگیری ای تشکیلات حزب در منطقه و کل حزب کمونیست ایران دوام و بقائی نخواهد داشت. او خواهان همفکرهائی بود که نه تنها در راه حلها بلکه در صورت مساله با او سهیم باشند.

او از رهبری حزب می پرسید آیا دل شما برای جنبش کارگری و حمله ای که کلاً به کمونیست های دنیا شده، می تپد و می خواهید راه حلی برای این مساله پیدا کنید، یا تمام مشغله شما اینست که شش ماه دیگر چطور در منطقه باقی بمانید؟ اگر صورت مسئله تان اولی است، آن وقت با هم همفکرهستیم ولی اگر مشغله تان دومی است موافقت شما مشکلی را حل نمیکند. این دید به نوعی به نظریه جنبش ها بر میگشت. درد و امر و آمال و افق اساس خط تمایز جنبشهای مختلف است و این در عقیده و موضع و پراتیک افراد و فعالین هر جنبش منعکس میشود. در واقع در آن زمان اکثریت قریب باتفاق کادرها و اعضای حزب با نظرات کمونیسم کارگری اعلام موافقت میکردند اما امر و دغدغه برخی را جنبشهای اجتماعی مختلفی تعیین میکرد که در جامعه وجود داشت. ناسیونالیسم گُرد یکی از این جنبشها بود که در شرایط بعد از فروپاشی شوروی و در مقطع جنگ خلیج يك موقعیت تعرضی پیدا کرده بود.

احزاب ناسیونالیستی کرد همیشه به قول خودشان در شکاف های منطقه ای سر کرده اند. در جنگ و صلح دولت ها زمانی در کنار این و زمانی آن موضع گرفتند و مقرهای خودشان و اردوگاه های خودشان را در کوه و کمر نگه داشته اند. چه در ترکیه، چه در سوریه چه در عراق و چه در ایران. این بینش و این طرز فکر در حزب کمونیست ایران نیز وجود داشت و عمل میکرد. بعنوان نمونه این گرایش که باید در منطقه مانند يك سنت جا افتاده و از ویژگی های احزاب ناسیونالیستی گُرد است. هیچ وقت مثلاً جلال طالبانی و یا مسعود بارزانی به صرافت استقرار در اروپا نمی افتادند چرا که جنبش شان منطقه ای و جغرافیائی است. برای ناسیونالیسم کرد دل کندن از آب و خاک يك تناقض هویتی است. در حالی که برای کمونیست کارگری

برعکس، مبارزه طبقاتی طبقه کارگر محور است و رهبری باید جانی مستقر باشد که بتواند بهتر این مبارزه را هدایت کند و به پیش ببرد. روشن است که این تنها یک گوشه کوچک و "درون حزبی" اختلاف میان گرایشات مختلف در حزب کمونیست بود اما همین نمونه مشخص نشان میدهد که تفاوت میان همفکران و "موافقین" کمونیسم کارگری تفاوتی سیاسی - اجتماعی بود که در سنتهای جنبشهای مختلف اجتماعی ریشه داشت.

محسن ابراهیمی: قبل از اینکه به سیاستها و فعالیتهای حزب کمونیست کارگری بپردازیم اگر نکات دیگری دارید این بحث را تکمیل کنید.

حمید تقوایی: اجازه بدهید یکبار دیگر بر جایگاه و اهمیت سیاسی تشکیل حزب کمونیست کارگری تاکید کنم. ببینید دلایل تحولات احزاب سیاسی تغییرات اجتماعی است. سر تند پیچ ها، آنجا که باید انتخاب کرد، بخشی از حزب، راه A را انتخاب می کنند و بخشی راه B را و در نتیجه گرایشات از هم جدا می شوند و انشعاب می کنند، وقتی کودتایی پیش می آید، وقتی انقلابی رخ می دهد، وقتی جنگی اتفاق می افتد احزاب معمولاً موضع های متفاوتی می گیرند. نمونه هایش در تاریخ بسیار است.

در ایران هم بعد از تشکیل حزب کمونیست تحولات مهمی در سطح منطقه و دنیا رخ داد که در حزب منعکس میشد. مباحث و جدلهای درونی حزب کمونیست ایران که بالاخره به جدائی و تشکیل حزب کمونیست کارگری منجر شد بهیچوجه درون حزبی و حتی ایرانی و منطقه ای نبود. فراکسیون کمونیسم کارگری بر سر مسائل درون حزبی شکل نگرفت. در اطلاعیه داخلی تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری اولین هدف این فراکسیون "دفاع از مارکسیسم و آرمان انقلاب سوسیالیستی کارگری در تقابل با موج تعرض وسیع جامعه بورژوازی" ذکر شده است.

بطور واقعی در جهان بیرونی ما، نه تنها در کردستان و منطقه، بلکه در کل دنیا تحولات زیر و کننده ای داشت اتفاق می افتاد که هر کمونیستی را به تفکر و تامل در مورد آینده خود و حزبش وامیداشت. خیلی ها اسم کمونیست را کنار گذاشتند و دموکراسی پناه شدند. حقوق بشری ها پارلمانتاریست شدند. خیلی ها مبارزه را گذاشتند کنار، خیلی ها گفتند کمونیست شکست خورده است و تمام شد. این نه تنها برای حزب کمونیست ایران بلکه برای همه فعالین و احزابی که خود را کمونیست مینامیدند یک چالش و نقطه عطف مهمی محسوب میشد. منصور حکمت با مباحث کمونیسم کارگری و تفاوتهای ما به استقبال این وضعیت رفت ولی شرایط بیرونی به نفع جریانات ناسیونالیستی تغییر کرده بود. در آن زمان از کمونیسم

دفاع کردن بسیار مشکل شده بود. باید هزارتا سوال را جواب می دادید، باید جواب ورشکستگی و شکست شوروی و گورباچفیس را می دادید. جواب تاجریسم و ریگانیسم را می دادید. شرایط فرق می کرد با دوران بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و یا پیروزی انقلاب چین و یا کاسترو و یا حتی شکست ارتش آمریکا در جنگ ویتنام که کمونیست ها با سرافراشته در خیابانها رژه میرفتند. برعکس، در آن مقطع ضد کمونیستها میداندار شده بودند.

فاکتورهای بیرونی به نفع آن بخش اقلیتی که با کمونیسم کارگری نیامد و در حزب ماند عمل میکرد. در چنین شرایطی منصور حکمت و همفکرانش، همان کمونیست هایی که با پرچم مارکسیسم انقلابی حزب کمونیست ایران را درست کرده بودند و جواب پوپولیسم و چپ سنتی را در ایران داده بودند، اینجا هم تشخیص دادند که راه و جهت درست کمونیسم کارگری است و حزبی درخور دنیای پس از جنگ سرد تشکیل دادند. با جدایی منصور حکمت، این امکان بوجود آمد که بدون اینکه خونی از دماغ کسی بیاید، بدون آنکه دولتها و نیروهای بورژوائی بتوانند هیچ سوء استفاده ای از تحولات درونی حزب بکنند، کمونیست کارگری سر بلند کند و به مصاف دنیای پسا جنگ سرد برود. وقتی از جزئیات و مسائل روز فاصله بگیرید متوجه میشوید که در مقیاس وسیع و استراتژیک، همانطور که در ابتدا گفتم، تشکیل حزب کمونیست کارگری جواب طبقه کارگر بود به تهاجم بورژوازی افسار گسیخته و سرمست از پیروزی بر اردوگاه شوروی. حزبی که توانست سیر تحولات و چالشهای تازه را پیش بینی کند و به جنگ آنها برود.

محسن ابراهیمی: حزب کمونیست ایران بعد از جدائی چه تحولاتی را از سر گذراند و امروز در چه موقعیتی است؟

حمید تقوائی: ابتدا بحث رهبری بجامانده در حزب کمونیست این بود که به خط و سیاست کنونی حزب ادامه خواهند داد و ما هم برایشان آرزوی موفقیت کردیم. اما بطور واقعی گرایش ناسیونالیستی هر روز در این حزب قوی تر و تعرضی تر شد. اولین تحولی که در این حزب اتفاق افتاد انشعابی به رهبری عبدالله مهتدی بود که با نظرانی حتی در مواردی راست تر و افراطی تر از احزاب سنتی ناسیونالیستی از حزب کمونیست جدا شدند. این انشعاب به روشنی بر حقانیت نظرات منصور حکمت در مورد گرایش ناسیونالیستی صحنه گذاشت و نشان داد که چطور این گرایش میتواند صریحا و اشکارا با پرچم "کردایتی" در برابر کمونیستها قرار بگیرد.

انشعابیون ناسیونالیست از حزب کمونیست ایران همان حملات و انگ زنیهای سطحی که گرایش ناسیونالیستی در کردیورهای حزب کمونیست بطور محفلی و غیر رسمی علیه کمونیسم کارگری و منصور

حکمت بیان میکرد را بطور رسمی و علنی مطرح کردند. پرچم آنها توطئه‌ها فارسیها بود. بحث را بردند در چهارچوب فارس و کرد و اینکه مسبب جنگ با حزب دمکرات فارس‌ها بودند و "فارس‌ها آمدند کومله فریب دادند"، و ما "تردبان ترقی‌منصور حکمت" شدیم و نظرات سطحی و مبتدلی از این قبیل. نظرات و سیاستهای دیگرشان در رابطه با دولت آمریکا و دولتهای منطقه و احزاب ناسیونالیستی کرد نیز به همین درجه راست و ضد کمونیستی بود. نظرات و مواضعی که حتی در قیاس با سیاستها احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد راست و افراطی محسوب میشود.

این جریان از حزب کمونیست ایران انشعاب کرد بی آنکه مورد نقد و افشاگری این حزب قرار بگیرد. برخورد رهبری حزب کمونیست به این جریان آشکارا راست و ناسیونالیستی بسیار رفیقانه تر و آرام تر و و محترمانه تر از برخوردشان به کمونیسم کارگری بود. این انشعاب در چهارچوب منطقه و در شرایطی اتفاق می افتاد که "دوستان حال و آینده" عبدالله مهتدی در قدرت بودند و افق و جهتگیری کل رهبری بجا مانده در حزب کمونیست ایران همانطور که قبلاً توضیح داده شد از این چهارچوب منطقه‌ای فراتر نمی رفت. در يك سطح پایه ای نقاط اشتراك آنها با انشعابیون بیش از آن بود که ماهیت راست و ناسیونالیستی آنها مورد نقد قرار بدهند. نقدشان از تصمیمگیری زودرس انشعابیون و گلایه‌های تشکیلاتی فراتر نمی رفت. اگر کسی حتی يك درجه به بحث‌ها و مواضع پلنومها و کنگره‌های قبلی حزب کمونیست و کومله و حتی مباحث کنگره دوم کومله وفادار باقیماده بود جواب خیلی روشن تر و رادیکال تر و کمونیست تری به این گرایش می داد.

نکته دیگر روایتی است که حزب کمونیست ایران از گذشته این حزب و چگونگی شکلگیری آن بدست میدهد. در این روایت مارکسیسم انقلابی لاک گرفته شده و نامی از نقد پوپولیسم و خلقگرایی و صنعتی گرائی که دامن گیر اکثر قریب به اتفاق نیروهای مدعی کمونیسم در آن زمان بود، در میان نیست. برعکس ادعا میشود که تشکیل حزب در ادامه تلاشهای همه نیروهای مدعی کمونیسم و تجربیات ناموفقی مثل کنفرانس وحدت در میان نیروهای موسوم به خط سه صورت گرفته و گویا اتحاد مبارزان هم همانقدر در روند تشکیل حزب نقش داشته است که بقیه نیروها.

تا زمانی که منصور حکمت از حزب کمونیست ایران جدا نشده بود جدال نظری سیاسی عظیمی که به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر شد و نقش تعیین کننده ای که مارکسیسم انقلابی در این تحول داشت جزئی از "باورهای مشترك" بود اما بعد از جدائی کمونیست کارگری حزب کمونیست تبدیل میشود به نتیجه مجاهدات همه نیروهای مدعی کمونیست بجز اتحاد مبارزان! مجاهداتی که تا همین امروز بجائی نرسیده است.

این نوعی تاریخنگاری از سر مصالح سیاسی امروز است. کنگره دوم کومه له با پذیرفتن نظرات مارکسیسم انقلابی، نقد پوپولیسم - که مبتلابه خود کومه له بود - و پذیرش نظرات راهگشا و زیرورو کننده ای نظیر "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی" و بویژه "جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی" به مارکسیسم انقلاب روی آورد و این نقطه عطفی در روند تشکیل حزب بود. اما مصالح سیاسی امروز کسانی که خود در این روند شریک بوده اند اجازه نمیدهد به این واقعیات اشاره کنند. بازگشت این تاریخنویسان به چپ ماقبل مارکسیسم انقلابی نتیجه رجعت سیاسی حزب کمونیست به کومه له ماقبل کنگره دوم این سازمان است.

تبیینی که امروز رهبری حزب کمونیست ایران از تاریخ شکلگیری و از گذشته حزب بدست میدهد نشان می دهد که آن گذشته دیگر بخشی از تاریخ حزب کمونیست ایران نیست، بلکه بخشی از تاریخ حزب کمونیست کارگری است. نشان میدهد ادامه آن روند به حزب کمونیست کارگری منجر شده است. این روند را از انقلاب ۵۷ تا امروز حزب ما نمایندگی میکند. حزب ما است که از هر موضع و سیاست و اقدامی که به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر شد و همه سیاستها و فعالیتهائی که حزب کمونیست ایران تا قبل از جدائی به پیش برد تمام و کمال دفاع میکند. در مقابل حزب کمونیست امروز خود را به خط و سنتی متصل کرده است که تشکل حزب کمونیست ایران ثمره نقد همه جانبه آن سنت بود. در تاریخی که برای خود ساخته اند سابقه حزب کمونیست ایران، که از نقد چپ سنتی شروع میشود، تبدیل شده است به حزب کمونیست ایران ادامه چپ سنتی و نقد ناسیونالیسم کرد تبدیل شده است به سازش و تمکین و تنظیم مناسبات با آن.

امروز رهبری حزب کمونیست ایران همانطور که منصور حکمت پیش بینی کرده و هشدار داده بود تحت تاثیر محدودیتها و فشارهای منطقه ای هر روز بیشتر به احزاب ناسیونالیست کرد در عراق نزدیکتر و از سیاستها رادیکال کمونیستی دورتر میشود. رهبری بجا مانده در حزب در مقطع جدائی ادعا میکرد که حزب را روی جهتگیری و خط سیاسی اش حفظ خواهد کرد اما به سرعت همان شرایط سیاسی واقعی که تشکیل حزب کمونیست کارگری را ضروری میکرد حزب کمونیست ایران را نیز به دامن ناسیونالیسم درغلتاند.

محسن ابراهیمی: حزب کمونیست کارگری در دوره ای تشکیل شد که از همه سو به کمونیسم تعرض میشد. این شرایط بر تشکیل حزب و سیاستها و فعالیتهائی که بلافاصله در دستور گذاشت چه تاثیری داشت؟

حمید تقوایی: نکته اول اینست که اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری مدتها قبل از تشکیل آن

روشن بود. همانطور که اشاره شد مباحث کمونیسم کارگری از سه سال قبل از تاسیس حزب، از کنگره سوم حزب کمونیست، به شکل شفاهی و کتبی در سمینارها و نوشته‌های منصور حکمت مطرح شده و توضیح داده شده بود. بنابراین کسانی که حزب کمونیست را ترک کردند با چشمان باز و با شناخت و آگاهی کامل سیاسی به حزب تازه پیوستند. ممکن بود همه عمیقا و در همه جهات همفکر و همعقیده نباشند اما شناخت و شم سیاسی شان به آنها میگفت که جواب دنیای پس از جنگ سرد خط و جهتی است که کمونیسم کارگری نمایندگی میکند. این يك انتخاب آگاهانه سیاسی بود که افق و آینده پرشور و امید بخشی را در برابر همه قرار میداد.

نظرات و تحلیل‌های آن دوره منصور حکمت در مورد جنگ خلیج و نظم نوین جهانی و استنتاجات محلی و منطقه ای آن حزب تازه را در يك موضع تعرضی و مدعی قرار میداد و اجازه میداد اعضای آن با عزم جزم و اعتماد به نفسی بیش از گذشته قدم بمیدان بگذارند. چرا؟ به این دلیل که ارزیابی و باورشان این بود که اولاً شرایط سیاه پس از ریزش دوران برلین و هلهله پیروزی بازار آزاد موقت است و بزودی فرو خواهد نشست. و ثانياً با فروپاشی بلوک شوروی بلوک غرب نیز بهم خواهد ریخت و دیری نخواهد گذشت که تقابل بین دو اردوگاه غرب و شرق جای خود را به تقابل طبقاتی میان کمپ کار و سرمایه در غرب و در شرق خواهد داد. تز دیگر این بود که گرچه آوار دیوار برلین بر سر کمونیستها هم فرود آمد اما جنبشهای دیگر مدعی کمونیسم و کمونیستهای غیرکارگری نیز کنار زده خواهند شد و زمینه برای سربلند کردن کمونیسم کارگری بیش از پیش مساعد و فراهم خواهد شد.

این تزها امید بخش بود و افق تازه ای را در برابر همه قرار میداد. در شرایطی که بسیاری از مدعیان کمونیسم نومید و مایوس شده بودند و یا به کمپ بازار آزاد و "دموکراسی" ملحق شده بودند حزب کمونیست کارگری بر مبنای تحلیل عمیق و همه جانبه از شرایط سیاسی در آن مقطع و بحثهای پایه ای نظیر تفاوت‌های ما در نقد چپ غیر کارگری، افق امید بخش و پرشوری را ترسیم میکرد.

تاثیر و برد این نظرات و مواضع صرفاً به شرایط ایران و منطقه محدود نبود. نقطه قوت کمونیسم کارگری از نظر سیاسی این بود که تبیین صحیح و عمیقی از شرایط جهانی در آن دوره داشت و افق روشن و امید بخشی را در برابر کمونیستهای دنیا قرار میداد. به يك معنی میشود گفت همان نقشی که تشکیل حزب کمونیست ایران در برابر یورش بعد از ۳۰ خرداد ایفا کرد، تشکیل حزب کمونیست کارگری در برابر یورش بورژوازی جهانی بعد از فروپاشی دیوار برلین انجام داد. کمونیسم کارگری با تبیین و نقد عمیق نظم نوین سرمایه داری جهانی و همچنین نقد رادیکال کمونیسمهای غیرکارگری که در آن شرایط به هزیمت افتاد

بودند، خود را بر پایه های محکمی برای تعرض همه جانبه علیه بورژوازی در ایران و جهان استوار کرده بود.

محسن ابراهیمی: کمونیسم کارگری در حقیقت قالب تنگ حزب کمونیست را ترك کرد و قالب جدیدی به خودش گرفت. حزب کمونیست کارگری ایران بعد از تشکیلش چه روندی را در پیش گرفت و به چه معنا قالب مناسبی برای ایده ها و نظرات و افق کمونیسم کارگری بود؟

حمید تقوایی: هر جریان جدی سیاسی با تغییر در شرایط اجتماعی تغییر میکند. بویژه تحولات و چالشهای تازه ای که گاه نقطه عطفی در شرایط سیاسی جامعه محسوب میشوند در احزاب و جریانهای سیاسی تغییرات مهمی را ایجاد میکنند. گذار از حزب کمونیست به حزب کمونیست کارگری یکی از این تغییرات پایه ای و، همانطور که توضیح دادم، بازتاب سیاسی - تشکیلاتی مقطع پایان جنگ سرد و شرایط سیاسی کاملا متفاوت و نوین در سطح جهانی بود.

در حزب تازه دیگر از مخالف خوانی زیرلیبی، سکوت و تمکین نسبت به نظرات تازه، و عملکرد بخشی از تشکیلات در مغایرت با سیاستهای رسماً پذیرفته شده، خبری نبود. کسانی که به حزب کمونیست کارگری پیوستند درک روشن و اعتقاد عمیقی به ضرورت و مبرمیت و راهگشائی نظرات و سیاستهای کمونیسم کارگری داشتند. و بهمین خاطر حزب به سرعت توانست در عرصه های مختلف مبارزه فعال شود و به پیش برود. با تشکیل حزب کمونیست کارگری در واقع کمونیسم کارگری دوره جدل با گرایشان دیگر را پشت سر گذاشت و به پراتیک سیاستهایش پرداخت.

مبنا و سرمنشا این سیاستها و مبانی و متد و جهتگیری آن در سمینارهای کمونیسم کارگری - که اولی قبل از تشکیل حزب و سمینار دوم در سال ۲۰۰۰ برگزار شد - و همچنین در مصاحبه "تفاوتهای ما"، که همانطور که بالاتر اشاره شد یکی از کاملترین، جامع ترین و عمیق ترین نقدها به جامعه سرمایه داری عصر ما - اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱- و کمونیسم غیرکارگری است، بوسیله منصور حکمت به تفصیل و روشنی توضیح داده شده است.

حزب در بدو تشکیل خود اسنادی از حزب کمونیست ایران از جمله قطعنامه درمورد تشکلهای توده ای طبقه کارگر، قطعنامه در مورد شوراهای اسلامی در کارخانه ها، اعلامیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش در کردستان، و سیاست سازماندهی ما در میان کارگران مبتنی بر مقالات متعددی از منصور حکمت که قبلاً در نشریات حزب کمونیست ایران منتشر شده بود، را مورد تأیید قرار داد. این اسناد در کنفرانس اول

کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران در ماه مه ۱۹۹۲ به تصویب رسید. در این کنفرانس همچنین کمیسیونی برای تدوین برنامه حزب تشکیل شد. این برنامه بوسیله منصور حکمت تدوین شد و پیشنهادی برای تدوین برنامه حزب (ژوئیه ۱۹۹۴) و متن نهائی اش در پلنوم دوم حزب (نوامبر ۹۴) تحت عنوان "یک دنیای بهتر" به تصویب رسید.

این مصوبات در بدو تشکیل حزب مسیر حرکت آن و مبانی سیاستها و فعالیتهای آنرا مشخص میکرد. در عین حال نشان میداد که حزب تازه ادامه دهنده متد و جهت گیری و سیاستهای منصور حکمت در دوره فعالیتش در حزب کمونیست است. نشان میداد که کمونیسم کارگری به معنی تداوم و فراتر رفتن از سیاستهای رهبری حزب کمونیست ایران بر متن شرایط تازه مبارزه طبقاتی است. بقول منصور حکمت "مارکسیسم انقلابی یک حالت خاص و یک عکس یک بعدی از یک واقعیت چند وجهی است". و این واقعیت چند وجهی را کمونیسم کارگری نمایندگی میکند. حزب کمونیست ایران حاصل نبرد نظری مارکسیسم انقلابی با گرایشهای دیگر مدعی کمونیسم بود. نبردی که تا روز آخر در صفوف حزب کمونیست ایران ادامه داشت. با تشکیل حزب کمونیست کارگری مبارزه و تقابلی با جنبشهای طبقاتی دیگر - در سطح نظری و سیاسی و بویژه پراتیک مبارزاتی در عرصه های مختلف نبرد طبقاتی - در محور کار قرار گرفت.

متد و نظریه پایه ای کمونیسم کارگری در مورد جنبشها - که قبلا بعنوان "تئوری جنبشی مبارزه طبقاتی" توضیح دادم - در همه عرصه ها متدولوژی و تحلیل و تبیین و تبلیغات و فعالیتهای عملی حزب را کاملا متفاوت میکرد. تیز برخورد به کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی که هیچوقت در حزب کمونیست ایران از جانب گرایشهای دیگر درک نشد و آنرا کلی گوئی و بی ربطی به سیاست روز میدانستند برای حزب کمونیست کارگری نتایج عملی و پراتیکی وسیع و همه جانبه ای بدنبال داشت. از جمله مهمترین این استنتاجات میتوان به نقد عمیق احزاب و نیروهای سیاسی بر مبنای خاستگاه جنبشی آنها، بازشناسی و معرفی و نمایندگی کردن جنبش سرنگونی، پیشرویهای حزب در جنبش کارگری، نقد و افشای پیگیر جنبش دو خرداد و خط استحاله، و بالاخره دخالت موثر و پیگیر در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی که نشانه درک حزب از کمونیسم بعنوان یک امر پراتیک و همچنین تلقی و تبیین جامعش از مبارزه طبقاتی و دخالتگری در جبهه های مختلف نبرد طبقاتی است، اشاره کرد.

این فاکتور آخر یعنی دخالتگری و پراتیک وسیع حزب یک ویژگی مهم کمونیسم کارگری است که بر درک و شناخت حزب از کمونیسم بعنوان یک امر پراتیک - بقول منصور حکمت "ماتریالیسم پراتیک" - و همچنین تلقی و تبیین جامع و راهگشایش از مبارزه طبقاتی و جبهه های مختلف نبرد طبقاتی مبتنی است. حزب

ما نه تنها بر مبنای نظرات و تحلیلها و سیاستها و مواضعش بلکه همچنین دخالتگری و فعالیت وسیع و همه جانبه اش شناخته میشود.

محسن ابراهیمی: شما به "تفاوتهای ما" و دیگر اسناد کمونیسم کارگری در بدو تشکیل حزب اشاره کردید. اما حزب کمونیست کارگری در دوران فعالیت خود نظرات و جهتگیریها و سیاستهای تازه ای را طرح کرد و در دستور قرار داد. مهمترین این نظرات و جهتگیریها چه بود؟

حمید تقوایی: به اعتقاد من دو نظریه مهمی که منصور حکمت طرح کرد و بر سیاستها و عملکرد حزب در عرصه های مختلف تاثیرات تعیین کننده ای داشت، نظریه "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" است. این دو مبحث، که کاملاً به هم مربوطند، نقطه عطف مهمی در سیر پیشرویهای نظری-سیاسی کمونیسم کارگری محسوب میشوند.

بحث حزب و قدرت سیاسی را منصور حکمت اولین بار در کنگره دوم حزب در آوریل ۱۹۹۸ و بعد بعنوان بخشی از بحث "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" در پلنوم کمیته مرکزی در نوامبر همان سال مطرح کرد. از لحاظ نظری این بحث را میتوان تکوین تئوری حزب و حزبیت در روند پیشروی کمونیسم کارگری دانست.

اگر در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران اساس تئوری تشکیل حزب این بود که حزب بستر و مظهر استقلال همه جانبه طبقه کارگر است و در مقطع تشکیل حزب کمونیست کارگری بر خصلت جنبشی حزب و حزب تک بنی ای که مظهر و برآمده از جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری است، یعنی جنبش طبقه کارگر علیه کاپیتالیسم، تاکید میشد، در نظریه حزب و جامعه اساس بحث اینست که حزب نماینده طبقه کارگر در مبارزه بر سر قدرت سیاسی است. حزبی که خود را در این جایگاه نبیند و برای ایفای این نقش مبارزه نکند یک گروه فشار است و نه یک حزب سیاسی.

به این معنا حزب خودش بعنوان یک پدیده سیاسی، بعنوان آلترناتیو طبقه کارگر، بعنوان آلترناتیو سیاسی-حکومتی طبقه کارگر در برابر بورژوازی، مطرح میشود. چنین حزبی تنها میتواند یک حزب سیاسی باشد نه یک سازمان عقیدتی. ما احزابی با نام حزب مارکسیست-لنینیست، احزابی که به احزاب میم لام معروفند، و یا احزاب مائوئیست و تروتسکیست و تیتوئیست و غیره کم نداشته ایم. احزابی که با تئوری و تئوریه‌سینها خودشان را تعریف میکنند. کمونیسم کارگری اینطور نیست. گرچه اعضای حزب مارکسیست هستند ولی این شرط عضویت نیست. این حزب کسانی است که میخواهند قدرت سیاسی را بدست بگیرند

و از بورژوازی از نظر سیاسی و اقتصادی خلع ید کنند. هر کس که این برنامه را داشته باشد و این هدف را دنبال کند به حزب کمونیست کارگری خوش آمده است.

مسلح شدن اعضای حزب به مارکسیسم روندی است که در صفوف حزب و در دل مبارزه اتفاق میافتد. اعضا می آموزند که چگونه مارکسیسم و تئوریه‌ها و تحلیل‌های مارکسیستی ریشه مسائل را به ما می‌شناساند و راه زیور کردن نظام سرمایه داری و تحقق سوسیالیسم را به ما نشان می‌دهد. در حزب ما انقلابیگری و آرمان‌رئائی و برابری انسانها و امر مبارزه برای تحقق این آرمان بر تئوری پیشی می‌گیرد و مارکسیسم تنها بعنوان علم و دکترین و تئوری این مبارزه مطلوبیت و ضرورت پیدا می‌کند. این نگرش تماما در مقابل دیدگاه گروههای فرقه ای قرار می‌گیرد که خود را مارکسیست-لنینیست و یا مائوئیست و یا تروتسکیست و یا اسامی عقیدتی دیگری از این قبیل معرفی می‌کنند. شرط ورود به این احزاب اعتقاد به تئوری و حتی پیروی از شخصیتها و تئورسین‌های معینی است. اما برای ما بعنوان یک حزب سیاسی برنامه و سیاست مبارزاتی پیش شرط ورود به حزب است و نه دکترین و تئوریهائی که زیر بنای این سیاستها است. احزاب سیاسی نمیتوانند بر چنین مبنائی تشکیل بشوند و در بستر اصلی سیاست در جامعه قرار بگیرند.

یک مولفه دیگر کمونیسم بعنوان یک حزب سیاسی رابطه متفاوت آن با جامعه است. سئوالی که نظریه حزب و جامعه به آن پاسخ میدهد اینست که چرا کمونیسم‌های غیر کارگری نیروهائی حاشیه ای و بی ربط به سیاست و زندگی اجتماعی انسانها هستند؟ جواب در دست بردن به مکانیسمهای اجتماعی مبارزه طبقاتی در عصر حاضر است. مکانیسمهائی که حزب را به مبارزات طبقه کارگر و جنبشهای ضد تبعیض و آزادیخواهانه وصل میکند و آن را بعنوان یک آلترناتیو معتبر و قابل اتکا در معرض انتخاب اجتماعی توده کارگر و مردم جامعه قرار میدهد.

یک نتیجه بلاواسطه این نظریه جایگاه مهم پراتیک و دخالتگری سیاسی در همه عرصه‌های مبارزه طبقاتی است. از نظر ما مبارزه طبقاتی تنها در عرصه کارخانه و رودرروئی کارگر و سرمایه دار بروز پیدا نمیکند. مبارزه و کشاکش طبقه کارگر و سرمایه دار در همه عرصه‌ها، از فرهنگ و هنر تا ورزش و اقتصاد و سیاست و اخلاقیات و غیره، قابل مشاهده است. بقول منصور حکمت حتی در مراسم جایزه اسکار هم این تقابل را می بینید. ازینرو کمونیستها باید در همه این عرصه‌ها حاضر و فعال باشند و تلاش کنند نقد و اعتراض رادیکال طبقه کارگر را در هر عرصه معین نمایندگی کنند و به خط و گفتمان سیاست مسلط در آن عرصه تبدیل کنند.

این خصلت پراتیکی کمونیسم کارگری باعث شده است حزب در بسیاری از این عرصه‌ها، از مبارزه علیه اعدام تا دفاع از حقوق کودک و از جنبش کارگری تا مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و از دفاع از حقوق پنهان‌دگان تا مبارزه علیه آپارتاید جنسی و علیه جنبش اسلام سیاسی و غیره فعال باشد، تشکلهای معتبر و شناخته شده‌ای در خارج و داخل کشور ایجاد کند و کادرهای حزبی به چهره‌های سرشناسی در این عرصه‌ها تبدیل بشوند. امروز حزب کمونیست کارگری نماینده یک رادیکالیسم عملی و فعال و دخالتگری است که در مهمترین عرصه‌های مبارزه طبقاتی در ایران و در خارج کشور حضور چشمگیری دارد.

محسن ابراهیمی: از نقطه نظر سبک کار و سبک فعالیت اجتماعی بحث حزب و جامعه چه ویژگی‌های به حزب کمونیست کارگری میبخشد؟

حمید تقوایی: اصطلاح سبک کار حق مطلب را خوب ادا نمیکند. مبنای فعالیت اجتماعی حزب اینست که کمونیسم کارگری خود یک جنبش اجتماعی است و به این اعتبار فعالیتهای حزب نیز بر فعل و انفعالات و اعتراضات و مکانیسمهای اجتماعی مبتنی است. عزیمت از جنبش و نه از نظرات و تئوریه‌ها، سر منشا بسیاری از تفاوت‌های پراتیکی و سبک کاری میان کمونیسم کارگری و دیگر مدعیان کمونیسم است. بعنوان نمونه چپ سنتی به دسته بندی انقلابات به و کلا عرصه‌های مبارزه به سوسیالیستی و دموکراتیک معتقد است و بر مبنای این تقسیمبندی به تحولات برخورد میکند. برای کمونیسم کارگری اینطور نیست. از نظر ما انقلاب یک جنبش عمومی و توده‌ای برای بزیر کشیدن دولت و نظام حاکم است. به این معنی هر انقلابی عمومی است. در انقلاب سوسیالیستی هم نه فقط طبقه کارگر بلکه بخش اعظم جامعه به حرکت در میاید. خصلت طبقاتی انقلاب را رهبریش تعیین میکند. مهم اینست که انقلاب تحت کدام پرچم و کدام رهبری صورت میگیرد. اگر پرچم و افق و سیاست حاکم بر انقلاب سوسیالیستی باشد آن انقلاب سوسیالیستی و کارگری خواهد بود.

به طریق اولی در مورد عرصه‌های مختلف مبارزه و جنبشهای اعتراضی نیز این امر صادق است. چپ سنتی معتقد است بسیاری از اعتراضات و عرصه‌های مبارزاتی مثلا مبارزه علیه تبعیض جنسیتی، دفاع از آزادیهای بی قید و شرط، علیه اعدام، علیه مذهب و امثالهم دموکراتیک است. و تنها مبارزه‌ای سوسیالیستی است که مستقیما به جنبش کارگری مثل افزایش دستمزدها و حق تشکل و غیره مربوط باشد. کمونیسم کارگری این تقسیمبندی را مکانیکی و متافیزیکی میداند. یک رکن برنامه حزب ما و نظریه حزب و جامعه اینست که در عصر حاضر همه مصائب و مسائل اجتماعی ریشه در نظام سرمایه داری دارد و به این اعتبار هر مبارزه‌ای علیه تبعیض و علیه فقر و بیحقوقی و علیه کلیه مصائب جامعه

در واقع مبارزه ای علیه سلطه سرمایه است.

به این دلیل است که امروز طبقه کارگر پرچم آزادی بشریت را بر دوش میکشد. گفتمان نود و نه درصدیها علیه يك درصدیها که جنبش اشغال مطرح و همگانی کرد از همین واقعیت نشات میگیرد. نود و نه درصد جامعه در برابر اقلیت سرمایه دار هستند نه به این خاطر که همه کارگر هستند بلکه به این دلیل که مصائب و بیحقوقی هایشان ناشی از سلطه سرمایه است. در عصر ما نود و نه درصد جامعه بشری منفعتی در حفظ سلطه سرمایه ندارد، خواست و آرمانش بوسیله طبقه کارگر نمایندگی میشود و بالقوه میتواند برنامه و سیاستهای کارگری را بپذیرد و همراه و همدوش طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری بمیدان بیاید. ما معتقدیم جامعه میتواند و باید بین دو کمپ کار و سرمایه، کمپ نود و نه درصدیها در برابر يك درصدیها، از نظر سیاسی نیز پولاریزه بشود و نظریه حزب و جامعه نشان میدهد که ابزار و مکانیسمهای تحقق این امر کدامست.

اساس این نظریه، که بحث حزب و قدرت سیاسی در متن آن مطرح میشود، اینست که چپ و مشخصا حزب میتواند و باید اجتماعا انتخاب بشود. یعنی راه قدرتگیری حزب این نیست که تعداد مارکسیستها و کمونیستها بتدریج در جامعه اضافه میشوند و به حزب می پیوندند، بلکه از نظر سیاسی و در يك مقیاس کلان حزب به نماینده توده مردم، به مرجع قابل اعتماد و قابل اتکا و به رهبر آنان برای آزادی و رهائی از وضع موجود بدل میشود و حزب باید آگاهانه این سیاست را دنبال کند. این انتخاب اجتماعی امروز ممکن شده است بخاطر پلاریزاسیون طبقاتی که بالاتر اشاره کردم. یعنی قطبندی طبقاتی جامعه بین کمپ کار و سرمایه، بین يك در صدیها سرمایه دار و ۹۹ درصدی های تحت سلطه سرمایه. امروز رهائی اکثریت عظیم جامعه در گرو مبارزه ای است که طبقه کارگر پرچم آنرا بلند کرده است.

این يك واقعیت عینی است که زمینه اجتماعی کسب نفوذ و هژمونی حزب را فراهم میکند. حزب میتواند اجتماعا انتخاب بشود به شرط اینکه راهها و مکانیسمهای اجتماعی تبدیل شدن به قدرت را بشناسد و بکار بگیرد. از مقطع طرح بحث حزب و جامعه تا امروز حزب ما این خط را دنبال کرده است و دستاوردها و پیشرویهای قابل ملاحظه ای داشته است.

يك نکته دیگر شیوه کار حزب در جدل نظری و تئوریک است. برای چپ سنتی و غیرکارگری بخش عمده موضوعات و سوژه ها و اساس و محتوای اصلی پلیمیکها و جدالهای نظری در درون خانواده چپ است. تروتسکیسم در برابر استالینیسم و مائوئیسم در مقابل کمونیسم روسی و در جامعه ایران چریکیسم در برابر خط سیاسی - تشکیلاتی و غیره و غیره. اما برای کمونیسم کارگری مبارزه نظری يك امر دورن خانوادگی

نیست. ما همانطور که قبلاً توضیح دادم اساساً سیاستها و نظرات کمونیسم‌های غیرکارگری را ناشی از ضعف و یا کج فهمی تئوریک- نظری آنها میدانیم. کمونیسم غیر کارگری جنبشهای دیگری را در جامعه نمایندگی میکند و ازینرو طرف جدل نظری ما، حتی در نقد دیگر مدعیان کمونیسم، جنبش‌ها و نیروهای سیاسی و عقاید راست در جامعه است. کمونیسم باید به جنگ سیستم‌های فکری و مکاتب و عقاید رایج و حاکم در جامعه برود. نظیر جنگ نظری که خود مارکس و انگلس در مقابله با متفکرین و صاحب نظران جریان‌ات اصلی بورژوازی در عصر خودشان به پیش میبردند. این بینش و سبک جدل نظری باعث شده است حزب ما در نقد تجربه شوروی، نقد دموکراسی، نقد مذهب و ناسیونالیسم، نقد و بررسی نظریه حق ملل در تعیین سرنوشت خود در شرایط سیاسی امروز، در نقد فدرالیسم، نقد نسبیت فرهنگی و پست مدرنیسم، بررسی بحران جاری سرمایه داری و موضوعاتی از این قبیل ادبیات غنی و پر ارزشی داشته باشد.

محسن ابراهیمی: اینجا میخواهم نکته‌ای را یادآوری کنم. بحث علنی شدن و فعالیت علنی. آیا این در چهارچوب مباحث کمونیسم کارگری میگنجد و اگر آری به چه معنا؟

حمید تقوایی: بله این بحث قدیمی تر است. بحث علنیت و مبارزه علنی یک پیش شرط ورود به بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی است. اما سابقه آن به مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران بر میگردد.

بحث علنیت به معنی معرفی چهره و نویسندگان حزبی از انتشار اولین شماره بسوی سوسیالیسم بعنوان نشریه تئوریک حزب شروع شد. بسوی سوسیالیسم قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران نشریه تئوریک اتحاد مبارزان بود و تا آن زمان به سبک دیگر سازمانها و تشکلهای چپ مقالات آن بدون امضا منتشر میشد. تا آن زمان نوشته‌ها و مقالات در نشریات همه سازمانهای چپ بدون امضا و یا با امضای سازمانها منتشر میشد. مثلاً حتی در اتحاد مبارزان بر کسی معلوم نبود نویسنده جزوه اسطوره بورژوازی ملی و مترقی کیست و یا مقاله دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی و دیگر نوشته‌های آن دوره را چه کسی نوشته است. این نوشته‌ها در نشریه بسوی سوسیالیسم بدون امضا چاپ میرسید. مساله امنیت هم در این میان نقشی نداشت چون مساله را میشد با انتخاب یک اسم مستعار حل کرد.

در مقطع تشکیل حزب منصور حکمت این سنت را نقد کرد. او میگفت بگذارید کمونیستها از شکل اشباح بیشکل خارج بشوند و تبدیل بشوند به شخصیتهای اجتماعی. بگذارید جنبش کمونیستی و طبقه کارگر صاحب نظران و شخصیتهای سیاسی خود را بشناسد. باید معلوم باشد چه کسانی چه سیاستها و نظراتی را مطرح میکنند و همه بدانند گرایشها و خطهای سیاسی بوسیله چه کسانی نمایندگی میشود.

مباحث و نظرات بی اسم و بی چهره اجازه نمیدهد خطوط نظری- سیاسی را دنبال کرد، سابقه و سیرتکوین آنها را بازشناخت و یا به بررسی و نقد آنها پرداخت. مثلاً من و شما و کل جامعه هنوز نمیدانیم صاحب مباحث و نوشته هائی که باعث شد سازمان پیکار مضمحل بشود چه کسی و یا کسانی بوده اند و در این مباحث چه کسی کجا ایستاده بود. خوشبختانه این علنی شدن چهره ها و نویسندگان در جنبش چپ امروز به امر رایجی تبدیل شده است اما هنوز هم ما با این نوع مخفی کاری ها روبرو هستیم. چند سال قبل من در پانلی در مورد کشتار دهه شصت بهمراه نمایندگانی از دیگر سازمانهای چپ شرکت داشتم. یکی از شرکت کنندگان با نام کوچک خود را معرفی کرده بود و نمیخواست چهره اش در عکسها و در فیلمی که از مراسم میگرفتند نشان داده بشود. در این سنت مخفی و ناشناس و بی چهره بودن خود به يك فسیلت تبدیل شده است.

بعدها در بحث حزب و جامعه منصور حکمت این چپ سنتی را فرقه های ایدئولوژیک نامید که مبارزه در زیر یوغ دیکتاتوریها مخفی کاری را به يك امر هویتی آنها تبدیل کرده است. به این معنی بحث صرفاً بر سر شناساندن چهره های چپ به جامعه و یا حتی رابطه مبارزه علنی و مخفی نیست. بلکه موضوع بر سر تفاوت کمونیسم کارگری بعنوان يك حزب سیاسی مدعی و خواهان کسب قدرت از چپ حاشیه ای و گروههای فشار است.

یکی از جنبه های دیگر این بحث معرفی چهره های حزبی در عرصه های مختلف مبارزه بود. مبحثی که به نظریه حزب و شخصیتها معروف شد. ما معتقدیم افراد میتوانند و باید به چهره و نماینده و نماد يك خواست و يك هدف و يك جنبش معین تبدیل بشوند و کمونیستها باید در سطح هرچه وسیعتری چنین شخصیتهایی را به جامعه معرفی کنند. ما در عرصه های مبارزاتی متعددی این سیاست را پی گرفتیم و امروز در عرصه های مختلفی نظیر مبارزه علیه اسلام سیاسی، مبارزه علیه اعدام و سنگسار، در دفاع از زندانیان سیاسی، در عرصه پناهندگی و دفاع از حقوق پناهندگان، در حمایت از افغانستانیهای مهاجر به ایران، و غیره کادرهای حزب به چهره های سرشناسی تبدیل شده اند. در ادامه چنین سیاستی است که میتوان امید داشت جامعه در پراتیک مبارزاتی خودش رهبری حزب را بپذیرد و زیر پرچم سوسیالیسم بلند بشود و حکومت را بجالش بکشد.

محسن ابراهیمی: سوالهای خیلی زیادی در رابطه با فعالیتهای حزب کمونیست کارگری ایران میتوان مطرح کرد ولی متأسفانه فرصت نیست. اینجا میخواهم در رابطه با نقش منصور حکمت سئوالی مطرح کنم. در طی این مصاحبه جنبه های مختلفی از نقش و جایگاه منصور حکمت را توضیح داید. اگر کسی

بخواهد تصویری از نقش منصور حکمت در کل این پروسه ۲۵ ساله بدست بدهد بر چه باید تاکید کند؟

حمید تقوایی: برای کسی که این مصاحبه را دنبال کرده باشد باید مشخص باشد که منصور حکمت نقش کاملا تعیین کننده و کلیدی ای داشت نه تنها در حزب بلکه در کل جنبش کمونیستی در ایران. در مورد دستاوردها و درافزوده های تئوریک و سیاسی منصور حکمت در مقاطع مختلف تکوین حزب در طی این مصاحبه توضیح دادم. اینجا باید این را اضافه کنم که از نظر عملی و تشکیلاتی نیز نقش او کاملا برجسته و تعیین کننده بود. بعنوان نمونه فدراسیون پناهندگی و کودکان مقدمند به ابتکار و با دخالت مستقیم منصور حکمت پایه گذاری شد. از نظر ساختار تشکیلاتی و مناسبات و روابط درون حزبی، تعریف کادر و عضو و نقش و وظایف و جایگاه هر یک، در سازماندهی کمپین ها و اکسیونهای حزبی، در ساختار ارگانهای رهبری حزب و غیره و غیره همه جا نقش منصور حکمت برجسته است. در جامعه منصور حکمت را تنها بعنوان یک تئوریسین و رهبر سیاسی حزب می شناسند ولی در درون صفوف حزب، هم حزب کمونیست و هم حزب کمونیست کارگری، همه بر نقش و جایگاه تعیین کننده او از نظر عملی - تشکیلاتی - تاکتیکی نیز واقف بودند.

از دست رفتن منصور حکمت برای حزب ما ضربه سنگینی بود. اما ما توانستیم، بعد از دست اندازهای اولیه، حزب را نه تنها حفظ کنیم بلکه در عرصه های مختلف مبارزه در خارج و داخل کشور پیشرویهای زیادی داشته باشیم. این پیشرویها نیز خود حاصل اتکا بر تئوریها و سیاستهای منصور حکمت و بسط آنها در برخورد به مسائل و تحولات سیاسی و اجتماعی جدیدی است که در شرایط پر تحول ایران و جهان در برابر ما قرار میگیرد. پس از درگذشت منصور حکمت جامعه ایران و همچنین منطقه دستخوش تلاطمات و تحولات سیاسی تازه ای شد و خط و نظرات منصور حکمت کاربرد وسیع و همه جانبه ای پیدا کرد. منصور حکمت در توصیف کمونیسم کارگری و کلماتی که به بهترین وجه آنرا نمایندگی میکنند بر رادیکالیسم افراطی، سازش ناپذیری، عملگرایی و دخالتگری و پراکتیکال بودن، و بر انسانگرایی عمیق تاکید میکند. امروز این خصوصیات باعث شده است حزب ما جایگاه کاملا مشهود و غیر قابل انکاری در جنبش کارگری، در جنبش علیه اعدام، در مبارزه علیه اسلام سیاسی و در مبارزه علیه حجاب و آپارتاید جنسی و عرصه های متعدد دیگر داشته باشد.

اینجا لازم میدانم بخصوص بر انسانگرایی عمیق منصور حکمت تاکید کنم. او در اولین سخنرانی علنی اش در سوئد از "قلب کمونیسم" صحبت میکند و به شکلی زنده و ملموس نشان میدهد که چرا زیر پوست هر انسان شریف و منصفی یک کمونیست دو آتشه نهفته است. او میگوید دنیائی که در هر لحظه اش



هزاران کودک بدلیل بیماریهای قابل علاج میمیرند از جانب هیچ انسان شریفی قابل پذیرش نیست. این دنیا میتواند و باید تغییر کند و در این مبارزه همه انسانهای منصف و شریف با ما هستند.

منصور حکمت نه تنها مغز بلکه قلب کمونیسم هم بود. او فقط تئوری و حزبیت و موضعگیری کمونیستی را نمایندگی نمیکرد بلکه پیش از آن و مهم تر از آن انسانیت عمیقی را نمایندگی میکرد که در همه رگهای کمونیسم جاری است. من افتخار میکنم که حزب ما نماد و مظهر این انسانیت است و توانسته است با ترجمه آن به سیاستها و مواضع عملی و پراتیکی، راه و افقی که منصور حکمت در برابر ما قرار داد را با موفقیت به پیش ببرد.

محسن ابراهیمی: بعنوان آخرین سؤال رجوع به چه نوشته ها و ماخذ را به کسانی که این مصاحبه را دنبال کرده اند توصیه میکنید؟

حمید تقوایی: اولین توصیه من کتاب تفاوتهای ما است. من به همه کسانی که میخواهند کمونیسم کارگری را عمیقاً بشناسند توصیه میکنم این نوشته را مطالعه کنند. ماخذ دیگر دو سمینار کمونیسم کارگری است که منصور حکمت در سال ۱۹۸۹ در آستانه تشکیل حزب کمونیست کارگری و در سال ۲۰۰۰، دو سال قبل از درگذشتش، ارائه داد. برای دستیابی به درک روشنی از پروسه جدائی از حزب کمونیست ایران، نوشته "مصافهای کمونیسم امروز" و "فقط دو گام به پس" را توصیه میکنم. این اسناد همه در سایت منصور حکمت قابل دسترسی است. نوشته های اساسی دیگر عبارتست از حزب و جامعه،

آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است، دنیا بعد از یازده سپتامبر، و متن دو سخنرانی منصور حکمت در سوئد (اکتبر ۹۹ و مارس ۲۰۰۰) که تحت عنوان "این حزب شماست" منتشر شده است. این نوشته ها مبانی نظری، سیاسی، متدولوژی و پراتیک حزب ما و تمایز ما از کمونیسمهای غیرکارگری را به روشنی تصویر میکند و لذا نه تنها تاریخ حزب، بلکه کل جنبش کمونیسم کارگری را بخوبی نمایندگی و معرفی میکند.

کمونیسم کارگر پس از منصور حکمت

محمود احمدی: پانزده سال از مرگ منصور حکمت میگذرد. اولین سوالی که مطرح میشود اینست که کمونیسم کارگری امروز در چه موقعیتی قرار دارد؟

حمید تقوائی: در این تردیدی نیست که مرگ منصور حکمت ضربه سنگینی بود نه فقط برای حزب بلکه برای کل جنبش کمونیستی در ایران و در دنیا. منصور حکمت در واقع نماینده و چهره کمونیسم عصر ما بود. بخصوص بعد از فروپاشی بلوک شرق هجوم عظیمی علیه کمونیسم آغاز شد. مرگ کمونیسم را اعلام کردند و گفتند دنیا همین است که هست و تنها نظام و آلترناتیو ممکن سرمایه داری است. و تمام تلاششان را بکار بردند که رادیکالیسم و آرمانخواهی و برابری طلبی و انسانگرایی عمیق سوسیالیستی جایی در دنیا نداشته باشد. منصور حکمت در پاسخ و در برابر این هجوم ضد کمونیستی و فوق ارتجاعی پرچم کمونیسم کارگری را بلند کرد. و نشان داد که آن نوع "کمونیسم" ای که شکستش را اعلام میکنند در واقع به رهائی بشریت و به سوسیالیسم و به کمونیسم نوع مارکس ربطی ندارد. او اعلام کرد با فروپاشی بلوک شرق تازه دوران پیشروی کمونیسم واقعی، کمونیسم کارگری، سوسیالیسمی که میتواند رهائی و آزادی کارگران و بشریت را به ارمغان بیاورد، آغاز میشود. چرا که آن تحریفات و خس و خاشاک و آن تبلیغات و عوامفریبی هائی که سرمایه داری دولتی را سوسیالیسم معرفی میکرد کنار رفته بود و علیرغم تهاجم اولیه بورژوازی جهانی، زمینه اجتماعی مساعدی برای سربلند کردن کمونیسم نوع مارکس فراهم شده بود.

پیش بینی منصور حکمت این بود که دوره یکه تازی و جشن و پایکوبی سرمایه داری دیری نخواهد پائید و نیاز بشریت به سوسیالیسم و کمونیسم نوع مارکس بیش از پیش عیان خواهد شد. اگر بخاطر داشته باشید در آغاز سال دو هزار در یک همه پرسی مارکس محبوبترین شخصیت هزاره شناخته شد. و چندی نگذشت که بر متن بحران مزمن اقتصادی و بن بست و نافرجامی نظم نوین جهانی سرمایه داری معلوم شد دنیا بیش از



منصور حکمت و حمید تقوائی - انجمن مارکس لندن

همیشه به مارکس و نقد عمیق او و سوسیالیسم و چشم اندازی که در برابر بشریت قرار میدهد احتیاج دارد. منصور حکمت این نقد و چشم انداز را نمایندگی میکرد. حزب کمونیست کارگری بر این مبنا شکل گرفت و این حزب بعد از درگذشت منصور حکمت او را زنده نگهداشت.

بعد از منصور حکمت این پیش بینی او که توده مردم و "جهان متمدن" بمیدان خواهند آمد و "غول خفته بیدار خواهد شد" به تحقق پیوست. منصور حکمت جنگ خلیج را طلوع خونین نظم نوین جهانی نامید و پیش بینی کرد که ارتجاعی ترین نیروهای قومی و مذهبی یک تاز میدان خواهند شد و پس از یازده سپتامبر نوشت جنگ تروریستها آغاز شده است ولی این شرایط تغییر خواهد کرد و بشریت متمدن پیا خواهد خاست. این اتفاق افتاد منتهی زمانی که متاسفانه خود منصور حکمت در قید حیات نبود. جنبشهای اعتراضی وسیعی در دنیا و در ایران شکل گرفت و زمینه مساعدی ایجاد شد برای اینکه کمونیسم منصور حکمت در مرکز سیاست حضور بهم برساند، فعال بشود، نیرو جمع کند و حقانیت نقد عمیق و اهداف و سیاستهایش را به همه نشان بدهد. در این شرایط حزب ما توانست در عرصه های مختلف مبارزه در خارج و داخل کشور فعال بشود و سیاستهای کمونیسم کارگری را به پیش ببرد.

تا آنجا که به شرایط ایران مربوط میشود حدود یکسال از مرگ منصور حکمت گذشته بود که دیدیم ابتدا در

کردستان و سپس در شهرهای دیگر ایران دور تازه و پرتحرکی در جنبش کارگری آغاز شد و این جنبش قدمهای بلندی بجلو برداشت. چهره‌ها و نهادهای متعددی که امروز در جنبش کارگری در سطح جامعه فعال هستند و نقد و اعتراض و آمال توده‌های مردم زیر خط فقر را نمایندگی میکنند همه در پانزده سال اخیر قدم بمیدان گذاشتند و حزب ما در این پیشرویها نقش مهمی ایفا کرد. هر ناظر منصفی که بخواهد تاریخ دوره اخیر جنبش کارگری را بررسی کند نمیتواند حضور و نقش فعال و موثر حزب ما را نادیده بگیرد. این دو درهم تنیده شده‌اند. به نظر من اولین و مهمترین شاخص در ارزیابی موقعیت کمونیسم کارگری ۱۵ سال بعد از درگذشت منصور حکمت جایگاه امروز حزب ما در جنبش کارگری ایران است. من به یکایک دستاوردها و پیشرویهای حزب در این عرصه نمی‌پردازم. فکر میکنم کسانی که با مبارزات کارگری اندک‌اشنائی داشته باشند بخوبی این دستاوردها و پیشرویها را میشناسند و بر نقش و جایگاه حزب ما در این جنبش بخوبی واقف‌اند.

حزب ما در عرصه‌های دیگر مبارزه نیز پیشرفتها و دستاوردهای ارزشمندی داشته‌است. ما توانسته‌ایم در برابر اسلام سیاسی و دولتها و نیروهای اسلامی در ایران و در سطح دنیا محکم بایستیم و در مواردی آنرا به عقب برانیم. ما توانسته‌ایم سنگسار را عملاً در ایران متوقف کنیم. یک نقطه درخشان مبارزه ما علیه سنگسار کمپین جهانی و قدرتمند علیه حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی بود که با نجات جان او به پیروزی رسید و این نقطه عطفی در به عقب راندن و به شکست کشاندن جمهوری اسلامی در این عرصه بود.

در مبارزه علیه اعدام نیز ما دستاوردهای زیادی داشته‌ایم. کمیته بین‌المللی مبارزه علیه اعدام توانسته‌است جان خیلی‌ها را نجات بدهد و امروز مبارزه علیه مجازات اعدام به یک جنبش وسیع در ایران تبدیل شده‌است. حتی برخی از احزاب و نیروهای راست هم مخالفشان را با مجازات اعدام اعلام کرده‌اند. پرچم این مبارزه در دست ما است. نه تنها از لحاظ نظری و سیاسی بلکه در عمل و در برخورد به موارد مشخص و پرونده‌های متعددی این حزب علیه احکام اعدام و علیه نفس مجازات اعدام فعالیت کرد و جمهوری اسلامی را به عقب نشینی واداشت.

در سطح بین‌المللی هم ما بویژه در مبارزه علیه اسلام سیاسی پیشرویهای محسوسی داشته‌ایم...

محمود احمدی: سؤال بعدی من به همین وضعیت بین‌المللی و نقش حزب مربوط میشود. یکی از مبانی کمونیسم کارگری دخالتگری و تغییر وضعیت موجود است. منصور حکمت در رابطه با جنگ تروریستها بر این نکته تأکید میکند که بشریت متامل و کمونیسمی از نوع ما میتواند این وضعیت را عوض کند. از سوی دیگر امروز نیروهای اسلامی هارتر و وحشی‌تر شده‌اند و نیروئی مثل داعش بمیدان آمده که جلوی دوربینها



سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب کمونیست کارگری

گردن میزند و در توحش و جنایت حد و مرزی نمیشناسد. سئوالی که اینجا مطرح میشود اینست که کمونیسم کارگری چه دستاوردهائی مشخصاً در مقابله با اسلام سیاسی داشته است؟

حمید تقوائی: فعالیتهای بین المللی حزب علیه اسلام سیاسی، در سطح مشخصی به این سئوال شما هم جواب میدهد. اما یک جنبه دیگر و مهمتر، مقابله توده ای و اجتماعی با اسلام سیاسی است که در ادامه به آن هم خواهم پرداخت.

تا آنجا که فعالیتهای مشخص حزب مربوط میشود حزب ما توانسته است در موارد متعددی در کشورهای غربی در برابر اسلام سیاسی بایستد و آنرا به عقب براند. بعنوان نمونه ما در کشور کانادا علیه دادگاههای اسلامی که میخواستند لایحه اش را به تصویب برسانند و به قوانین اسلامی و "دادگاههای شریعه" برای مهاجرین از کشورهای اسلامزده رسمیت بدهند کمپین موفقی را به پیش بردیم. دولت کانادا مجبور شد این لایحه را پس بگیرد و اعلام بکند به اصل سکولاریسم و "یک کشور یک قانون" پایبند است. با همین پرچم "یک کشور یک قانون" ما در انگلستان در برابر اسلام سیاسی ایستادیم. ما به جنبشی به اسم "اکس مسلم" شکل دادیم که دامنه فعالیت آن از کشورهای غربی فراتر رفته است و امروز حتی در کشورهای اسلامزده شاهد

شکل گیری و اعلام موجودیت نهاد اکس مسلم هستیم. پیشروی دیگر فعال شدن حرکت و کارزاری تحت عنوان "زنان سرکش" است. زنانی که از کشورهای اسلامزده ای نظیر عربستان سعودی به اروپا آمده اند. زنانی که قربانی دولت‌ها و قوانین اسلامی بوده اند اما نه قربانی خاموش و دست و پا بسته آن.

شما به ظهور داعش اشاره کردید. بله ما از یکسو شاهد فعال شدن وحشی ترین نیروهای اسلامی هستیم. سرمایه داری با بمباران آوردن ارتجاعی ترین نیروهای قومی و اسلامی دنیا را به قهقرا و بربریت کشیده است، این ادامه روندی است که منصور حکمت طلوع خونین آن را در مقطع جنگ خلیج اعلام کرد اما فاکتور تازه - باز همانطور که منصور حکمت پیش بینی میکرد - سربلند کردن بشریت متملن در برابر این توحش است. امروز يك نیروی عظیم چپ اجتماعی بمیدان آمده است که يك نمونه آن سر بلند کردن جنبش اشغال در غرب بود. جنبشی که بروز و نشانه و نماینده تقابل نود و نه درصدی ها در برابر يك درصدیها است. امروز ترم نود نه درصد در برابر يك در صد وارد فرهنگ سیاسی غرب و گفتمان و افکار عمومی توده مردم در همه جای دنیا شده است.

در همان زمان در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا انقلابات وسیعی شکل گرفت که به بهار عرب معروف شد. انقلاباتی که با دیکتاتوریهائی تعیین تکلیف کرد و دیکتاتوریهائی را بزیر کشید که ده ها سال خون مردم را در شیشه کرده بودند. این جنبشها و انقلابات به پیروزی نهائی و آزادی و رهائی توده مردم نیانجامید ولی نشاندهنده این واقعیت مهم بود که توده های مردم دیگر قربانیان خاموش و دست و پا بسته نیستند آنطور که در مقطع جنگ خلیج و یا در مقطع حمله به افغانستان و عراق شاهد بودیم.

امروز در افغانستان جنبش وسیعی علیه بیحقوقی مفرط زنان براه افتاده است که آخرین نمونه اش کارزاری است تحت عنوان "نام من کجاست". در افغانستان نام زنان بطور علنی ذکر نمیشود. زنان بعنوان مادر پسرانشان و یا همسر شوهرانشان شناخته میشوند. حتی روی سنگ قبر اسم زنان را نمی نویسند. جنبش نام من کجاست علیه این وضعیت بمیدان آمده است.

در کشوری مثل عربستان زنی بلند میشود و حجاب برمیدارد و قرآن را آتش میزند و بعد به اروپا پناهنده میشود و بعنوان يك اکتیویست و چهره جنبش زنان سرکش علیه اسلام و قوانین و اخلاقیات ضد زن اسلامی سخن میگوید و فعالیت میکند و در واقع خواست و آمال انسانی و برحق میلیونها زن در عربستان و در کشورهای اسلامزده را نمایندگی میکند.

در این نبرد با اسلامیسیم و قوانین اسلامی جامعه ایران جای ویژه ای دارد. در ایران يك جنبش وسیع ضد



منصور حکمت - انجمن مارکس لندن

مذهبی در جریان است و یک جنبش گسترده و پیگیر برای رهایی زن. و این دو البته کاملاً با هم مرتبط اند.

جنبش رهایی زن، جنبش علیه اعدام، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان، جنبش در دفاع از زندانیان سیاسی، علیه تخریب محیط زیست و غیره و غیره، و بویژه جنبش کارگری که همانطور که اشاره کردم امروز بطور بیسابقه ای گسترش پیدا کرده و پرچم مبارزه علیه بیحقوقی و فقر و شرایط مشقت باری که جمهوری اسلامی به کل جامعه تحمیل کرده است را

برافراشته است، همه اینها اجزای مختلف یک تعرض وسیع اجتماعی علیه جمهوری اسلامی و قوانین و اخلاقیات و نرمهای اسلامی حاکم بر جامعه است.

این جنبشها امروز چهره ها و نهادها و فعالین شناخته شده ای دارند. فعالینی که با تلویزیون کانال جدید تماس میگیرند و پیام و خواست و فراخوانشان را مطرح میکنند. تلویزیون بیست و چهار ساعته کانال جدید یک دستاورد ارزشمند حزب ما است که امروز به مرجع و تریبون بسیاری از فعالین و جنبشهای اعتراضی بدل شده است. از جمله در برنامه های رودررو که خود شما اجرا میکنید فعالین جنبش کارگری، فعالین جنبش آزادی زندانیان سیاسی، جنبش علیه اعدام جنبش رهایی زن و غیره با ما تماس میگیرند و از طریق کانال جدید پیام و فراخوانشان را به گوش توده مردم میرسانند.

این شرایط هم نشاننده شکل گیری جنبشها و حرکتهای اجتماعی علیه دولتها و نیروهای اسلامی در سطح دنیا و در ایران است و هم بیانگر نقش و جایگاه حزب ما در این جنبشها و مبارزات. محمود احمدی: شما در مورد دستاوردها و پیشرویها و حضور فعال حزب در عرصه های مختلف مبارزه، علیرغم فقدان منصور حکمت، توضیح دادید. موانع و چالشهای حزب در این دوره چه بوده است؟

حمید تقوائی: من میتوانم بعنوان چالشها به دو فاکتور و تحول مهم که بعد از مرگ منصور حکمت با آن روبرو بودیم اشاره بکنم.

اولین چالش از دست دادن منصور حکمت بود. بلافاصله بعد از درگذشت منصور حکمت نظراتی در سطح رهبری حزب مطرح شد که با کمونیسم منصور حکمت و جهت گیری و سیاستهای حزب هیچ قرابتی نداشت و کاملاً در نقطه مقابل آن بود. این باعث شد که حزب در همان ماههای اول بعد از درگذشت منصور حکمت وارد یک دوره پر تلاطمی بشود. اکثریت قریب باتفاق اعضا، در سطح رهبری و در بدنه حزب، با آن نظرات موافق نبودند. اما متأسفانه بخشی از کمیته مرکزی، در عین اعلام عدم توافق با این نظرات، عملاً در جبهه دفاع و یا توجیه آن قرار گرفت. این اولین چالش و مانع بر سر راه پیشروی ما بود. بحث و جدل حاد در حزب در گرفت و ما نهایتاً توانستیم خط و سیاست رادیکال حزب را تثبیت کنیم ولی متأسفانه بخشی از رقای ما در همراهی با نماینده و طرح کننده آن نظرات از حزب رفتند. ما با انشعاب مخالف بودیم و همه بحث ما این بود که با هر اختلاف نظری میتوانیم در حزب بمانیم و حرفتان را بزنید ولی نهایتاً آن رقبا حزب را ترک کردند و حزب دیگری تحت نام حکمتیست تشکیل دادند.

این اولین مانع و چالش بر سر راه ما بود. حزب نهایتاً از این چالش سربلند بیرون آمد. و پیشروها و دستاوردهائی که به آن اشاره کردم همه حاصل آنست که ما توانستیم آن نظرات راست را کاملاً نقد کنیم و به کنار بزنیم و به پیش برویم. اگر آن نظرات بر حزب مسلط میشد از کمونیسم منصور حکمت و حزیش چیزی بجا نمیماند.

تحول دیگر در واقع نه یک مانع بلکه یک چالش اجتماعی بود. همانطور که توضیح دادم بعد از درگذشت منصور حکمت اعتراضات و جنبشهای اجتماعی وسیعی شکل گرفت که حزب ما را میدان می طلبید. نمونه خیزش ۱۸ تیر ۷۸ که منصور حکمت آنرا آغاز جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی نامید در سطح و ابعاد اجتماعی تر و توده ای تری گسترش پیدا کرد. بعنوان نمونه خیزش انقلابی ۸۸ تحولی بسیار عظیم تر و توده ای تر و سیاسی تر از ۱۸ تیر بود.

محمود احمدی: چرا این یک چالش بود؟

حمید تقوائی: چالش بود به این معنی که زمینه برای دخالتگری کمونیسم کارگری فراهم شده بود و منصور حکمت متأسفانه حضور نداشت. کمونیسم کارگری میبایست فعالانه در این جنبشها شرکت میکرد، پرچم شعارها و خواستها و سیاستهای رادیکال کمونیسم کارگری را در دل آنها بلند میکرد، در برابر تحریفات و

تلاشهای ارتجاعی نیروهای راست سنگر می بست و به این معنی بقول منصور حکمت در قسمت گود استخر سیاست حضور بهم میرساند. در يك مقیاس وسیع اجتماعی زمینه ای فراهم شده بود برای عملی کردن و به پیش بردن سیاستها و نظرات منصور حکمت و این نیروئی ده ها برابر آنچه حزب داشت را بمیدان می طلبید.

حزب ما از این چالش هم سر بلند بیرون آمد. اگر ما در برابر آن نظرات راست نمی ایستادیم و نمیتوانستیم آن چالش اول را با موفقیت پاسخ بدهیم طبعاً در جامعه و در رابطه با جنبش کارگری و مبارزات و اعتراضات اجتماعی هم بجائی نمیرسیدیم. منصور حکمت را حزب ما زنده نگهداشت. پراتیک و دخالتگری و فعالیت پیگیر مورد تاکید منصور حکمت امروز يك متد و خط جا افتاده و تثبیت شده در حزب ما است.

محمود احمدی: شما حدود ۵ سال قبل در نوامبر ۲۰۱۲ بحث نزدیکی و اتحاد با نیروهای کمونیسم کارگری را مطرح کردید سؤالی که پیش می آید اینست که زمینه های این بحث چه بود و چه هدفی را دنبال میکرد؟

حمید تقوایی: مهمترین علت طرح این بحث این بود که آن خط و جهتگیری ای که در حزب کمونیست کارگری بعد از مرگ منصور حکمت مطرح شد و نقد و کنار زده شد و نهایتاً به انشعاب و تشکیل حزب حکمتیست منجر شد، در آن حزب هم کنار زده شد. اینکه به چه دلیلی و با چه نقلی بحث دیگری است که اینجا واردش نمیشوم. در هر حال امروز نماینده آن خط و سیاست يك گروه کوچکی است که خودش را خط رسمی مینامد. در سال ۲۰۱۲ حزب حکمتیست حساب خودش را از آن خط جدا کرد. این را هم تاکید کنم که حتی در مقطع انشعاب هم اکثر قریب به اتفاق رفقای جدا شده آن نظرات را قبول نداشتند و بدلیل دیگری انشعاب کردند که اینجا مورد بحث نیست. در هر حال ما خواستار جدائی این رفقا از حزب نبودیم چون بعد از يك جلد یکساله آن نظرات دیگر جائی در حزب نداشت.

با جدائی خط رسمی در سال ۲۰۱۲ این چشم انداز در برابر ما قرار گرفت که نزدیکی و اتحاد با رفقای که از حزب جدا شدند امر ممکن است. و میتوان در چهارچوب کمونیسم کارگری و درك و تلقی ای که از خط و نظرات منصور حکمت داریم فعالیت و مبارزه مشترکی را به پیش برد. بحث ما این بود که گذشته دیگر ملاک ما نیست. هر جلد و بحث و اختلافی داشته ایم مربوط به گذشته است. بحث بر سر مواضع و سیاستهای امروز نیروهائی است که خود را طرفدار منصور حکمت و برنامه يك دنیای بهتر میدانند.

محمود احمدی: یعنی این نیروها را متعلق به يك جنبش میدانستید؟

حمید تقوایی: اجازه بدهید تاریخ قضاوت کند کی جزء کدام جنبش است. جنبش کمونیسم کارگری، آنطور که خود منصور حکمت آنرا تعریف میکند و توضیح میدهد، حول يك شخص و یا خط و نظر و یا يك برنامه شکل نگرفته است. بر عکس جنبش کمونیسم کارگری يك واقعیت عینی و داده شده در جامعه است و تئورسینها و چهره ها و احزاب چپ و کمونیستی بازتاب و بر آمده از آن جنبش عینی هستند. بنابراین طرفداری از منصور حکمت تعریف جنبش کمونیسم کارگری نیست، یا حتی طرفداری از برنامه يك دنیای بهتر، و یا هر کسی بخودش میگوید کمونیست کارگری. همانطور که هر کس خودش را مارکسیست میدانند را نمیتوان جزو جنبش کمونیستی محسوب کرد. "مارکسیستهای" غیر کارگری کم نیستند. از حزب توده ایران تا حزب "اس دبلو پی" انگلیس که طرفدار حسن نصرالله است. بهمین ترتیب هم طرفداری از منصور حکمت و یا خود را کمونیست کارگری نامیدن نمیتواند ملاک باشد.

ملاک ما نه ایدئولوژیک است و نه تشکیلاتی. نه فکر میکنیم نفس بزرگ شدن تشکیلات و متحد شدن هر کس که با هر سیاست و نظری خودش را کمونیست میدانند باعث تقویت طبقه کارگر جنبش کمونیستی میشود و نه خواهان اتحاد حول ایدئولوژی و وحدت هر کس که به مارکس یا منصور حکمت قسم میخورد هستیم. ملاک ما سیاسی است. ملاک ما این است که جهتگیری و مواضع و سیاستها و پراتیک مبارزاتی هر حزب و نیروی در رابطه با جامعه پر تحول و پر جنب و جوش ایران چیست. معیار ما اینست که در رابطه با جنبش کارگری، جنبش رهائی زن، جنبش آته نیستی و ضد مذهبی، جنبش سکولاریستی، جنبش علیه اعدام، جنبش برای آزادی زندانیان سیاسی، جنبش داخواهی از کشتار دهه شصت، جنبش علیه تخریب محیط زیست، خیزش های توده ای مانند خیزش میلیونی سال ۸۸ و غیره و غیره چه میگوئید و چه میکنید. ما معتقدیم باید با يك سیاست رادیکال کمونیستی در همه این اعتراضات شرکت کرد، آنها را سازمان داد و رهبری کرد. هر نیروی در این جهت فعالیت کند عملاً نیروی متعلق به جنبش کمونیسم کارگری است. کاری نداریم که در گذشته چه میگفته است و حتی خودش را طرفدار منصور حکمت میدانند و یا نمیدانند.

شرط عضوگیری برای حزب ما این نیست که باید طرفدار منصور حکمت بود. بر خلاف رفقائی که خود را حکمتیست مینامند. ما فکر میکنیم این يك اسم ایدئولوژیک است که با نظریه حزب سیاسی منصور حکمت مغایرت دارد. حتی مارکسیست بودن شرط عضویت در حزب ما نیست. هر کس برنامه يك دنیای بهتر را قبول داشته باشد و برای تحقق این برنامه و یا بخشی از آن مبارزه کند به حزب ما خوش آمده است. ما از کسی امتحان ایدئولوژیک نمیکیم که حکمتیست هست یا نیست، منصور حکمت را قبول دارد یا نه و یا حتی

مارکس را قبول دارد یا قبول ندارد. روشن است که حزب کمونیست کارگری حزب مارکسیست‌ها است و بر مبنای نظرات منصور حکمت بنا شده ولی شاخص ما تعلق ایدئولوژیک نیست. شاخص ما اینست که پراتیک شما، مبارزه شما و آمال و خواسته‌ها و اهداف شما تا چه اندازه با آمال و اهداف و پراتیک حزب که در برنامه یک دنیای بهتر و سیاستهای مصوب حزب مطرح شده منطبق و هم جهت است.

بر این اساس وقتی ما بحث اتحاد را در سال ۲۰۱۲ مطرح کردیم این مشخصاً یک بحث سیاسی بود بر مبنای و در چهارچوب دخالتگری و فعالیتی و جهت‌گیری که حزب ما در جامعه به پیش میبرد.

محمود احمدی: امروز پروژه اتحاد به کجا رسیده است؟

حمید تقوائی: من در همان بحثی که در سال ۲۰۱۲ مطرح کردم به موانع امر نزدیکی و اتحاد هم اشاره کردم. یکی از این موانع یک نوع هویت تراشی تشکیلاتی برای خود بود در دوره بعد از منصور حکمت. همین مانع متأسفانه باعث شد که رفقای حکمتیست از این بحث و فراخوان استقبال نکنند. آنها با اسم حکمتیست یک هویتی برای خودشان ساخته‌اند که بویژه امروز دیگر از نظر سیاسی معلوم نیست چه معنائی دارد. چون بطور واقعی خط رسمی، همانطور که خودش ادعا میکند، نماینده حکمتیسم است و همچنان همان نظرات و جهت‌گیریها را ادامه میدهد. با این همه حکمتیسم و حزب حکمتیست تبدیل شده است به یک سابقه و هویتی که بعنوان یک مانع اساسی بر سر راه نزدیکی و اتحاد عمل میکند.

آن پیش‌بینی من که بعد از جدا شدن خط رسمی این دو حزب از نظر عملی و سیاسی به یکدیگر نزدیک خواهند شد درست بود. یک نمونه مشخص این امر برخورد به جنگ علیه داعش در موصل است. خط رسمی به سیاق همیشه از یک موضع ضد آمریکائی شبیه مواضع نیروهای مثل 'اس دلیو پی' حمله به داعش را محکوم کرد. ولی حزب حکمتیست این موضع را نداشت و مانند حزب ما برخوردش این بود که این جنگ تروریستهاست. اگر آمریکا و متحدینش میخواهند داعش را از موصل بیرون کنند ما نباید در مقابلش بایستیم و آترا محکوم کنیم. وظیفه ما نمایندگی کردن مردم در برابر هر دو این قطبهای ارتجاعی است و نه محکوم کردن جنگ آنها. شبیه موضعی که منصور حکمت در مورد حمله به افغانستان داشت. نمونه‌های دیگری هم هست که بیشتر توضیح نمیدهم.

در هر حال نکته مورد نظر من اینست که در عین اینکه رفقای حزب حکمتیست عملاً از آن نظرات و مواضع گذشته‌شان دور میشوند اما یک هویت تشکیلاتی ۱۵ ساله‌ای دارند که عملاً مانع نزدیکی‌های بیشتر و اتحاد دو حزب است.

در هر حال مانع هر چه هست و به هردلیلی، این رفقا از بحث اتحاد استقبال نکردند. اما از نظر ما بحث و پیشنهاد اتحاد هنوز روی میز است. ما همچنان خواهان آن هستیم که هر کس خودش را طرفدار برنامه یک دنیای بهتر و منصور حکمت میدانند در یک حزب فعالیت کند. بخصوص حزب ما که سیاست دخالت فعال در عرصه های مختلف اعتراضات اجتماعی را دنبال میکند به نیروی ده ها برابر نیروی موجود احتیاج دارد. حزبی که میخواهد صرفا موضع بگیرد و دنیا را تفسیر کند و از شرکت در هر مبارزه و عرصه ای به این بهانه که نیروهای راست هم در آن حضور دارند احتراز کند و مثلا کل خیزش ۸۸ را بحساب موسوی و کروبی بگذارد، این نوع احزاب به اعضا و کادرهای زیادی احتیاج ندارند. یک گروه ده نفره هم میتواند چنین موضعی بگیرد و خودش را هم خیلی موفق و رادیکال احساس کند. اما برای کمونیسم کارگری آنطور که ما آنرا میشناسیم و تعبیر و نمایندگی میکنیم و پیاده و پراتیک میکنیم نیروی هزار برابر نیروی موجود هم هنوز کم است. به این خاطر است که ما میگوئیم بحث اتحاد هنوز باز و روی میز هست. ولی طبعاً اتحاد امری دوطرفه است. این کاملاً بستگی به این رفقا دارد که آیا میخواهند در چهارچوب یک حزب واحد فعال و دخالتگر همدوش ما مبارزه کنند و یا همچنان گذشته شان بر آنها سنگینی میکند. این سئوالی است که امروز در برابر این رفقا قرار گرفته است.

محمود احمدی: روشن است کسی که به سیاست و یا تاکتیک معینی اعتقاد دارد طبعاً تلاش میکند آنرا متحقق بکند. سئوالی که اینجا مطرح میشود اینست که علیرغم اینکه آن رفقا واکنش مثبتی نشان نداده اند شما چه اقدامات دیگری را برای پیشبرد این پروژه در نظر دارید؟

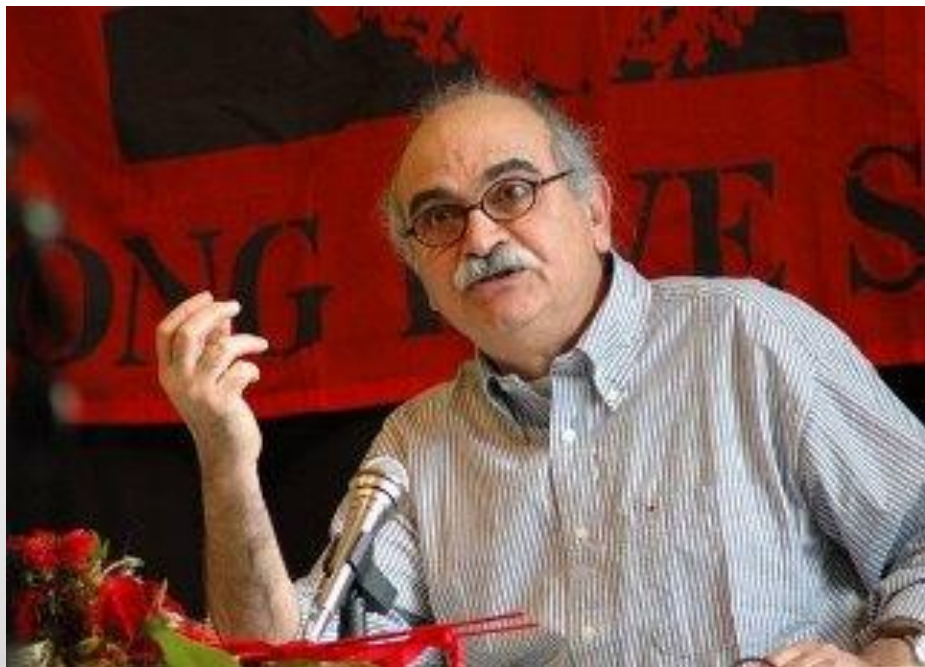
حمید تقوایی: در یک سطح عمومی و اجتماعی بحث اتحاد یک جهتگیری تازه ای برای حزب ما است. همانطور که اشاره کردم ما نه ایدئولوژی و نه طول و عرض تشکیلاتی را معیار نزدیکی کمونیستها نمیدانیم. نزدیکی و همجهتی نه تنها در میان نیروهائی که بعنوان کمونیسم کارگری شناخته میشوند بلکه در میان نیروهای جنبش کمونیستی علی العموم. معیار ما برای دوری و نزدیکی، از اتحاد بگیرد تا ائتلاف و وحدت عمل و غیره، موضع و سیاست و پراتیک امروز این نیروها است. این یک جهت گیری است که ما دنبال میکنیم و در این راستا هر اقدامی که لازم باشد را انجام خواهیم داد. ما حاضریم با هر نیروی برای فعالیت مشترک در همه عرصه های و جنبشهای مبارزاتی که برشردم ائتلاف و همکاری کنیم و کنار یکدیگر قرار بگیریم.

در این میان بحث ما با افراد و محافظی که طرفدار منصور حکمت و برنامه یک دنیای بهتر هستند اینست که هیچ چیزی جدائی شما از حزب را توجیه نمیکند. فعالین و افراد و محافظی در ایران و در خارج کشور

هستند که بعد از منصور حکمت بطور "مستقل" و جدا از احزاب فعالیت میکنند. فراخوان ما مشخصا به این رقبا اینست که به حزب کمونیست کارگری بپیوندید. این رقبا نیز بعضا تئوریهائی در توجیه حزبی نبودن و عدم حزیت ساخته اند و اینکه گویا کمونیسم کارگری بعد از منصور حکمت پراکنده و متلاشی شده است و شخص و یا محفل آنان منصور حکمت را نمایندگی میکند. این هم يك نوع سابقه و هویت تراشی برای خود و جمع و محفل خود است. همانطور که در امر اتحاد دو حزب نیز این هویت تراشی های تشکیلاتی يك مانع اساسی است. يك وظیفه ما نقد و مقابله با چنین نظراتی است.

اما منظور من از اینکه باید دید حزب حکمتیست چه میگوید مربوط به بحث و پیشنهاد مشخصی است که در سال ۲۰۱۲ مطرح کردم. همه میدانستیم که اتحاد امری نیست که در عرض چند ماه و حتی یکی دوسال اتفاق بیفتد. این امر به يك روند و يك پروسه نسبتا طولانی نیاز دارد. ولی آن بحث میتوانست به جلسات متعدد مذاکره و همزنی و دیالوگهای بیشتر و بحث ها و سمینارهای علنی حول مساله نزدیکی و اتحاد منجر بشود. این اتفاق نیفتاد. در این سطح حزب ما دیگر نمیتواند بطور یکطرفه اقدامی بکند. ولی در يك مقیاس وسیعتر اجتماعی میتوانیم و وظیفه داریم این خط را دنبال کنیم.

مهمترین عاملی که میتواند در این جهت موثر باشد پیشروی و قدرگیری بیشتر خود حزب است. هر چه حزب ما بتواند فعالیت خود را گسترش بدهد و سیاستها و شعارها و اهداف کمونیسم کارگری را در سطح وسیع تر و بطور فعالتری در جنبش کارگری و در سایر جنبشهای اعتراضی به پیش ببرد، گوشها بیشتر باز خواهد شد. هر چه بیشتر در عمل مشخص بشود که جهتگیری و سیاستهای حزب از مقطع مرگ منصور حکمت تا امروز در خدمت تقویت کمونیسم کارگری بوده است، بهمان نسبت زمینه های نزدیکی بیشتر و نهایتا اتحاد دو حزب بیشتر فراهم خواهد شد. به این معنی همه چیز هنوز بعهدده ماست. *



حزب کمونیست و حزب کمونیست کارگر پدیده هر سلسله هستند و شکل گیر و روند تحول آنها باید بر متن
 تحولات سیاسی و اجتماعی و کشاکش طبقات و بر زمین مبارزاتی که در جامعه جاری است - گاه آشکار و گریبان منقلب
 سال ۵۷ و گاه در اشکال پوشیده تر - بررسی شود و توضیح داده بشود. در روایاتی که تا کنون از تاریخ حزب کمونیست و حزب
 کمونیست کارگر ارائه شده نه تنها بعضی از روند جنبشها و کشمکشهای طبقاتی در میان نیست، بلکه اشخاص برجسته
 میشوند، آنهم هم به شکل کافلا اختیار و یکنجانبی. در این نوع روایات در پیشروها و رسانورها هم، هر خطا و جریانی که خود را
 کمونیست نامیده، شریک هستند. گویا حزب کمونیست ایران صاهل و جمع جبر ترا هم کمونیستی از انقلاب مشروط
 به بعد بوده است، هم میخوانم اند حزب درست کنند و لذا تشکیل حزب به هیچ شخص و یا جنبش و جریانی نظر -
 سلسله و نقد معین مربوط نیست. صاهل کار هم است. اما نقایض و آنچه به نظر این دوستان امر منتر است مثل
 جدائی از حزب کمونیست و تشکیل حزب کمونیست کارگر، این دیگر تماما به شخص و آنهم خصوصیات شخص افراد
 مربوط میشود.